ان البیان میزان من عند الله

الی یوم

من یظهره الله

من اتبعه نور

ومن یحرف عنه نار

کتاب بیان فارسی

BP
۳۶۰
۲ب/
۹ب

باب، علی محمد بن محمد رضا ، ۱۲۲۵-۱۲۶۶ق.
[بیان . (فارسی)]
ان البیان میزان من عندالله الی یوم من یظهره الله
من اتبعه نور و من ینحرف عنه نار [ایران، بی‌نا ،
بی تا]
۳۲۸، [۱۶]ص.

۱. بابیگری. الف . عنوان: بیان. فارسی.

BP۳۶۰/۲ب ۹ب

۴۲۱۵
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

ان البیان میزان من عند الله

الی یوم

من یظهره الله

من اتبعه نور

ومن ینحرف عنه نار

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلشیئی بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بعجز کلشیئی از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئی الا بنفس او ذلم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشأنی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرموده با و بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلشیئی تا انکه یقین کنند بانیکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی

و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا با ولیت خود و نیست از برای او آخری الا با آخریت خود و کلشیئی بما قد قدر فیه او بقدر قدشیئی بشیئیته و حق بانیته و با و بدء فرموده خداوند خلق کلشیئی را با و با و عود میفرماید خلق کل شیئی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یومن بمن یظهره الله و او است اول من آمن بمن ظهر و او است شیئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کلشیئی برزق او داده میشود و موت کلشیئی بموت او ظاهر میشود و حیات کلشیئی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشیئی ببعث او ظاهر میشود لم یر عین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعة الربوبیة المستقرة فی ظل وجنة الالوهیة و المستدلة علی سلطان الوحدانیه و لو علمت ان یذوق کلشیئی حبة ما ذکرت ذکر نار اذا نها لما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل لمایذوق من جبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء و معید و او است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او بیجده نفس که خلق شده اند قبل کلشیئی از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشیئی مستقر فرموده تا انکه کل کنه ذات خود شهادت دهند بر انیکه او است واحد اول و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا بعرفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود او کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کلشیئی

را بدّعاً کان کلشیٔ حینئذ قد خلق زیراکه هر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیراکه
او است ما ینقطع الیه کلشیٔ و ما ینتهی الیه کلشیٔ و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهه
نیست که کل شیٔ بکمال ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
مشیّت اوّلیه را و خلق فرمود با و کلشیٔ را و چونکه الآن خلق کلشیٔ در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
که خلق اول یزل ولایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله آلهاً و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم
یزل کان فی علو قدسه و ما دونه فی دنو حده و اول خلق کلشیٔ در این آن که آن یوم جمعه است
بماید ذکره الله شده و حضرت ربّ العزة این خلق بدیع را با مر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده
الی ان یعیده زیراکه شبهه نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و آن الله کان علی کلشیٔ قدیراً
و منتظم فرموده خلق کلشیٔ را بعد کل شیٔ با و امر یکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق
ساخته از شمس جود خود تا انکه کلشیٔ بذکر کلشیٔ در کلشیٔ متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
اخری تا انکه جزا دهد هر شیئی را جزای کل شیٔ ان کان من نفی بعدله و ان کان من اثبات بفضله
اذ علم او بکلشیٔ قبل کلشیٔ مثل علم او است بکلشیٔ بعد کلشیٔ و قدرت او قبل خلق کل شیٔ بر کل شیٔ
بمثل قدرت او است بعد خلق کل شیٔ بر کلشیٔ لم یزل الله کان عالماً بکل شیٔ و قادراً علی کلشیٔ
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد لیس له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا آله الا هو
العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشیٔ و در ظل هر بابی
ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسجد و مکبر و مقدس و مجد و عابد و معظم و کلّ
در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعد کلشیٔ
از نفوس ممتنعه راجع باو شوند ثمره کلشیٔ نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله
و یقبّلنّ الله عن باب من ابواب کلشیٔ اذاً نه ذات نفس قد رجع الیها کل من قد دان بالبیان

بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن
زیراکه خداوند اسرع کل حاسبین است چه بساکه حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشیٔ و حکم فرماید
بعود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود بمثل انکه در قرآن
بما لاعد ابواب متکثره در نزد مومنین با و متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرمود نبود نزد
او الا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و
یحکم و یرید لایسئل عما یفعل و کلّ عن کلشیٔ یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدء خلق
کلشیٔ در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع
شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اوّل و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع انکه نازل
نفرموده بود در قرآن امری اهم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کل نفوسی که
متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که
عود کلشیٔ شده و خلق کلشیٔ در نشأه اخری با مر الله متعالی گشته فلتراقبن المتکلم ان یا اولی البیان
ان لاتحتجبن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحبون ان تتقدمون و در باب اوّل از عدد کلشیٔ امری
که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً از کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق
آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله
ذات حروف السبع و من یوقن انها نقطة القرآن فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انتهاهی
مشیّة الاولیة التی انتهاهی قائمة بنفسها و کلشیٔ بخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیة علی
توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ای نار ابعد ممن لم یؤمن بها و من یؤمن بها
یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی ممن یومن بها تلک کلمة قد سبحت و عظمت و کبرت و قدست
و مجدت ربها بالغدو و الآصال و نظر کن در این کلمه الاوّل اینکه نظر میکنی در شمس بها و نظر کن بمن یؤمن

بها الا بمثل اینکه نظر میکنی در مرآت اذ کل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیته یتمد باسم من اسماء
الله عزوجل وظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کلشئ راجع باین شئ واحد میگردد وکلشئ باین
شیی واحد خلق میشود واین شئ واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من نظهره الله الذی ینطق
فی کل شأن انی انا الله لا الا انا رب کلشئ وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و
بدانکه او است مرآت الله که متجلی میشود از او مرآت ملک که حروف حی باشند ودیده نمیشود در او
الا الله وهرکس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید یا دمتوجه الی الله میشود چنانکه با و بدء خلق او شده و با و
عود خلق او میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من نظهره الله نگوئید که ما لا اله الا الله میگوئیم
واصل دین این است زیرا که آنچه میگوئید شجی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده
واو است احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است
در نزد شمس ظاهر است که شج او است که او میگوید قد عرفنا کم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی
کلمة ربکم ان لا تحتجبن بمن نظهر نه الله یوم القیامة بالحق فان ما انتم به تنطقون مثال ظهوره فی افئدتکم
وما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن القیوم وامروز هر نفسی که در
قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبهه نیست که بقول محمد رسول الله ص من قبل میگوید و
شمس این کلمه در فواد او بوده که شج آن در قائمین امروز متجلی است ولذا راجع میشود با و در ظهور
اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات
خلق مرتفع نشده بود وحال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده
هرکس در او هست شجی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لا بد ظاهر خواهد
کرد مثل زدم با علی کلمه که دین کل قائم با آن است وبقول آن اول دین ثابت میشود و
کل در وقت موت بمن را میگویند و با و راجع میشوند اذا شباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدء و

اذا ارتفعت المرآت ما فیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها ولم یکن رجعها ولا عودها
الا فی صدر آتیتها جائیکه علو کلمه فرقان من قبل وعلو کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد
چگونه است شئونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله ومعرفت نبی ومعرفت ائمه هدی
وابواب هدی ومسائل فروعیه که لا یعد ولا یحصی هست هر نفسی بکلی از آنها محتجب شده از کینونیتی
که بدء وجود او از او بوده وراجع میشود با و در صورتی که از شجره اثبات بوده وآیه توحید او مدل بر
شمس بوده واگر العیاذ بالله که مدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب
بقرآن کرده چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان هست واین در ذکر کینونیت آنها بوده
نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته وکینونیته لا تمایل
علی الله لا یذکر عند الله وآنچه ما یتفرع بکینونیات حقه است راجع میشود با آنها وانها اگر آیات
مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مستودعه در بدء وعود راجع میشوند بمقاعد خود ولما کان
الشمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلة وبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن
تعطیل ونفادی من قبل الله الله ربی ولا اشرک بربی احدا وان ذات حروف السبع باب الله
لمن ادعو معه بابا ویؤمن بمن نظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاول من الواحد الاول

وطوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله رهبهم یعرضون

الباب الثانی من الواحد الاول

ملخص این باب انکه رجوع محمد ص ومظاهر نفس او بدنیا شد وایشان اول عبادی بودند که
بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند واقرار بوحدانیت او نموده ایات باب او را
بکل رسانیدند وخداوند بوعده که فرموده بود در قرآن ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ایشانرا ائمه گردانید وبهمان دلیل که بنبوت محمد ص

از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله وعند اولی العلم ظاهر است وآن دلیل آیات
الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز میباشند وشبهه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند
ومعرفت اواست واقرار بعدل وطاعت ورضای او وشبهه نیست که این نفوس مقدسه
قبل از هر نفسی بانچه جوهر کل علو وعزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
عزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند وشبهه نیست که ایشان اوّل انواری بودند که من یدی الله
سجده نموده وآیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده وهیچ علوی
در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مدل علی الله باشد وبقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از
محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را
زیرا که این است منتهای مقصد کل وشبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای انکسی که
خداوند با وحجت خود را عطا فرموده باشد وشبهه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
قبل کلشی مترضی شده وهمین است علوّا علی فوق هر علوّی وسموا بهی فوق هر سموی وشبهه
نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و
بانچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شد ظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند
زیرا که او است اوّل وآخر وظاهر وباطن وازبرای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند
اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده واسم مکنون مصون
که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق ورزق وموت وحیات مذکور میشوند که
کلاً عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده انذالی الله وماسوای آنها مهتدی هستند بهدای
ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را بایشان ورجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان

وایشان انواری بوده اند که لم یزل ولایزال نزد عرش حق ساجد بوده هستند در هر ظهوری
باسمی مذکور نزد خلق بوده ودر هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه ازبرای ایشان بوده ولکن اسماء
کینونیت که مدل علی الله بوده ودر افئده ایشان ظاهر بوده واگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند
بین یدی الله حاضر شوند لم یزل ولایزال بوده هست وازبرای خداوند اسماء مالانهایه بالانهایة
بوده هست ولکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده ودر افئده این اسماء
دیده نمیشود الا الله بل در فواد هیچ نفس مؤمنی ومؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن مستمد باو است
از خداوند ودر او دیده نمیشود الا الله وحده لا اله الا هو الحیّ القیوم
وهر نفسی که مؤمن بمحمّد بوده باو دون آن رجع نموده در ظل او وان کلا بجزی بما کسبوا والله علی کلشی شهید

الباب الثالث من الواحد الاوّل

در اینکه علیّ راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بودند ودون آن واو ثانی من آمن بالنقطه است بعد انسین

الباب الرابع من الواحد الاوّل

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودونها

الباب الخامس من الواحد الاوّل

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن

الباب السادس من الواحد الاوّل

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن

الباب السابع من الواحد الاوّل

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن

الباب الثامن من الواحد الاوّل

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاوّل

در اینکه موسی ابن جعفر ع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثانی والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی ع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجة ع ظاهر شد بآیات وبینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اوّل ذکر شد ونقطه فرقان در ثانی وظهور حضرت در باب خامس عشر سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد ودر مقام تعیّن که مشیت اوّلیه است در مقام ثانی ذکر شد ودر مقام قائمیّت بر کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد ونقطه در مقام اولیّت لم تزل ولا تزال بود

وهست وا واست احق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفسها ومثال این در وقتی که اسم الوهیت اسم ربوبیت هم هست وکل اسماء هم هست مع انکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام نقطه مذکور است وامثله کل اسماء در علو امکنه خود ظاهر اذ هو الاوّل فی حین الذی هو الآخر وهو الباطن فی حین الذی هو الظاهر وهو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لا آله الا هو القائم القیّوم

الباب السادس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق ودونه

الباب السابع والعشر من الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق ودونه

الباب الثامن والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق ودونه

الباب التاسع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق ودونه

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجّة والدلیل

ملخص این باب انکه خداوند عالم عزشأنه در هر کور بانچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر مینمایند حجّت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود ازاین جهت خداوند قرآن را باعلی علو فصاحت نازل فرمود واورا معجزه رسول الله ص قرار داد ودر قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله ص ودین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات است ودلیل بر اعظمیت آن انکه کل بحروف بجائیه تکلم میکنند وخداوند عالم کلمات قرآنیه را بشانی نازل فرموده که

اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز میشوند و سر آن انکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا و اخذ روح آن میکند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید أنا قد بدئنا ذلک الخلق امرا من لدنا انا کنا علی کل شیئ قائمین فاذا ذکر البدء یتعلق بکل ما یذکر به اسم کلشیئ زیرا که غیر خداوند محیط بکل شیئ نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کل شیئ و نزد قول او کل خلق بدء شوند و کذلک ان نزل الله وانا لنعید ذلک الخلق وعدا علینا انا کنا علی کل شیئ قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کل شیئ در مظهر این آیه میشود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کل شیئ صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا که انچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کینونیت شیئ خلق میشود اگر در دون علیین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئ که نازل شود شیئیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه او حق است و علیهذا قد نزل من قبل ان النار حق والجنة حق و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیقه بظهور نقطه اولیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده تا انکه کسی ناظر بکینونیت کلشیئ نشود که روح فوادش باشد ادراک تحقق علی آن قول الله حق نمیکند بر اینکه بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شیئ و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل اذ غیر او خالق شیئ و رازق شیئ و ممیت شیئ و محیی شیئ نیست و هر کلمه که در ملک او بلا نفی نفی شود یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق او بآن میشود و حینی که دون حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح آن بادون میشود این است سر انکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخارا و لو الالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که درک نماید انچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او ولیکن بچیزیکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاء آثار خود هل یکن له من عدل الا یعرف او من کفو لینعت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما اذ لا یری فیه الا الله وانا کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنعه بر کلشیئ قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء

کلمة الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را کل فرموده
حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان نزد هیکس پوشیده نیست
زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصی که
تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیکس شبهه در علو تقوای ایشان
نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است والا انچه خداوند شهادت دهد
معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
کسیکه حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلشیئ زیرا
که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلاریب
تصدیق در علو امر الله مینماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل
بآنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تامل و در
عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه
در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر مینماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک
آنها نموده شبهه نیست که کل ذلک من عند الله هست علمائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
نموده چگونه در وقت نوشتن بسطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست
کل اینها از جهت حجت خلق بوده والا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت
بغیر او بل غیر او شناخته میشود و باو قسم بذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که
آثار ان مضیئی تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار انهائیکه مهتدی شده اند بعلو هدایت
او اگر با علی علو درجه علم و عرفان واصل گردند مثل آثار انها مثل نور کواکب است در لیل

واستغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل بحر الحدوث وکیف یعرف ذکر الاول بذکر الحدود
سبحان الله وتعالی عن کل ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض والسموات کل اینها نظر
بمقامات حدودیه خلق بوده که ذکر شد والا انچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه
بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که ایا قرآن
کتاب کی است کل مؤمنین باد کشدند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در
میان فرقان و بیان دیده میشود او لو الافئده گفتند لا والله کل من عند ربنا و ما یتذکر الا
اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول الله و
واین است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله و هرکس باون ایمان آورده مغفرت
از برای اوئیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان آورد باین آیات والا
باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله مذکورا و بعد نازل فرمود ای
خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بمنتهای جد و جهد عمل میکنید از برای رضای من اگر امری از
امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائمه هدی
ایمان آورده اید یا انکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در
قرآن بر مزاسمای آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است
که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را بیت خود
خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگرچه
از نفس امت آدم باشد لابد انچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده
و حال انکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که
هیچ شیئی نیست مگر انکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من و

آن بکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من وان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بکتابی
که نازل شده براو وحجتی که باو عطا شده وامروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و
این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده والا از برای ذات من نه اولی است
ونه اخری ونه ظهوریست ونه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من ایات مرا تلاوت
مینماید شود راجع بمن میشود وانچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه وبطون
من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست واعلای از این متصور در بیان نمیشود چقدر
محتجب هستید ای خلق که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنید که در رضای من
هستید وایتی که دلالت بر من میکند وآیات قدرت مرا که خزائن اذن فطرت او است باذن
من تلاوت مینماید بغیر حق او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست
ودر نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حی کتاب من است نیست وبین یدی
او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئی نیست وحال آنکه بمقاعدی که بتعدد درجات
باو میرسد مصابیح متعدده مشرق وما علی الارض که از برای او خلق شده بالآء او متلذذ واز او
بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود ودون
شهادت من نزد من لاشیی بوده وهست وهیچ جنتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی
نفس من وایمان بآیات من نیست وهیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من وایمان
نیاوردن بایات من نبوده ونیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلم مینماید نمی بینید آیات
مرا بانچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمیکنید وحال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من
وامروز کل باو مؤمن بمن هستید وعنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین ایات است
ولیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان بما لا ینفعکم ویضرکم محتجب شده اید وهیچ ضرر

نرسیده ونخواهد رسید بر مظهر نفس من وانچه ضرر رسیده ومیرسد بانفس خودتان راجع میگردد
ترحم بر انفس خود نموده ودر هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده ودر جائیکه محقق است
رضای من بحجتی که دین کل باو ثابت است از منسوبین بقرآن محتجب شده اید قسم بذات
مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من وآیات من نیست وهیچ ناری اشد
از احتجاب بمن وآیات من نیست وهرگاه میگوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
ارض وغرب ارض اگرچه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع میشود بقطع
اسلام وهرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند واگر اینها میگوئید ما عاجز
نیستیم چرا اتیان نمینمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب وسرقت اگرچه در نزد هر حقی
لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند وحمد خداوند را
که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علو رضای حق
سیر مینمایند واز محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند وهمین ذل علمای اسلام را بس که
بنسبت اسلام اظهار علم اسلام را مینمایند واز کسیکه کلام او محقق اسلام بوده وهست محتجب میشوند
واگر باحتجاب خود راضی میبودند وظلم بر نفسی نمیکردند وحکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
نمیکردند خود را بنار انداخته بودند وحال خود را واشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته
بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته ومیشود عذاب آنها از برای ایشان است وهرگاه ایشان
تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده وآنوقت نه سلطان اسلام ونه اشخاصیکه
در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل باتباع حق است وهرگاه مشتبه
کاری هم نزد آنها ننموده امر باینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر
خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان

حکم وچه ازصاحبان علم اثبات حجیت آیات رانماید اقرب ازلمح بصر میشود چنانچه اگراقتدار
وارد کل علمارا حاضر مینماید ومیگوید بآنها بشادی شما من کسی راکه صاحب آیات بوده مجتب
نموده حال امرازدوش پرون نیست یاانکه شماها اتیان کرده اید کتاب وایات اوحاضراست
واگرنیست این آیه که دراینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء ولتنزعنها عمن تشاء ولتعزن من تشاء ولتذلن من تشاء
ولتشرن من تشاء ولتخذلن من تشاء ولتعینن من تشاء ولتغفرن من تشاء ولتنظرن من تشاء
علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشیئ تخلق ماتشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا تکلم
نمائید بمثل آنچه اوتکلم نموده برفطرت وبنویسید بمثل آنچه او نوشته بلاتامل وسکون قلم وهرگاه
نمیکنید دلیل است برانچه کرده اید بغیرحق شده وصاحب این آیات حق است من عندالله
وشبهه نیست درانیکه خداوند این آیات رانازل فرمود براو بمثل انکه برسول خدام نازل
فرموده چنانچه حال بمثل این آیات بقدرصدهزاربیت درمیان خلق منتشراست بغیرصحف
ومناجات او وصور علمیه وحکمیه او ودرعرض پنج ساعت هزاربیت ازنزداوظاهرمیگردد
یاباسرع طوریکه کاتب نزداوبتواند تحریرنماید آیات اللهرا قرائت ینماید میتوان میزان گرفت
که هرگاه ازاول ظهورتاامروزمیگذاشتند چقدرازآثارازنزداومنتشرشده بود وهرگاه میگوئید
که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظرکنید درقرآن هرگاه خداوند درمقام اثبات نبوت رسول
خدام بغیرآیات احتجاج فرموده شماهاهم تامل نمائید وحال انکه خداوندنازل فرموده
مایجادل فی آیات الله الاالذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و
همت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب
وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار ودرمقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم
یؤمنون وجائیکه خداوندشهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواندبگوید
کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه واگرگفته میشود درآیات آنچه اولین گفتند ازدوش پرون
نیست یاانکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که ازبرای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی
چنانچه خداوندنازل فرموده وان یروا کل آیة لن یومنوا بها ودرجای دیگرنازل فرموده
ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لایؤمنون ولوجائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم واگر
غرض احتیاط دردین است که فهم آن سهل است فبای حدیث بعدالله وآیاته یؤمنون یا
خود حاضرمیشود وازآنچه میخواهداز مطالب بنهج آیات سؤال مینماید تاانکه خودبشنود که درنزدمبدء
تاملی وترکیبی ولاحظه اقترانات نیست ویاانکه کسی رامیفرستدکه درنزداوساعتی نشسته وآنچه تلاوت
میکندازآیات الله نوشته بعدتفکردرآنهانموده تایقین نماید که ازفکراقترانات کلمات بایهم
نمیشود واگرمیشدازصدراسلام تاامروز درقرآن شده بود وازاول ظهوراین امرتاامروز
کسی درمقابل ازاین سبیل برآمده بودواگرنکته گیری دراعراب وقرائت یاقواعد عربیه شود
مردوداست زیراکه این قواعدازآیات برداشته میشود نه آیات برآنها جاری میشود و
شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعدوعلم بآنهارا ازخودنموده بلکه هیچ حجتی نزد
اولوالالباب ازعدم علم بآنها واظهاراین نوع آیات وکلمات اعظم ترنیست زیراکه ثمره
این علوم فهم کتاب اللههست وبرشجرة که کتاب اللهنازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده ونیست
بلکه کل قواعد واعراب برآنچه خداوندنازل فرموده ثابت است وچه بسا ازاشخاصیکه صاحب
کل علوم هستند ولیکن ایمان ایشان بایمان بآیات اللهثابت است زیراکه ثمره علوم علم باوامر
اللهاست نه دون آن واتباع مرضات او که اگرنبفسه این علوم شمربود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند وحال انکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و علم توحید او است واستقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر انچه میکنند ما بین خود و او قصد نمیکنند الا رضای او را وحال انکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای حجت او مطلع شود وامروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او واگرچه دون آنها یحسبون انهم مهتدون ولیکن انچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و انچه غیر متبعین امر الله میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری وفصحای عرب ذکری هم از مجتبین امروز خواهد ماند وامروز هیچ علی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در ایات بیان نموده که حقیت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا انکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله است ورضای او رضاء الله است محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون وشبهه نیست که هر مرآتی که مقابل شمس شود خود مستشرق میشود والا او بنفسه طالع میشود وغارب میگردد وغرض اصل این است که ثمره وجود خود که فوز بلقاء الله وایمان بآیات او است برسند والا خود شیئا طلبی میگردد بنفسه وهمین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نمود از برای امروز وامروز کل خود را منسبت باو معزز ومفتخر میدانند ومیکنند آنچه میکنند واین است معنی لا حول ولا قوة الا بالله در تشریع والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذباب قوت ندارند وهمین ذل بس است مجتبین را که منسبت باو میکنند انچه میکنند وعوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی

نمیشوند واگر راضی میشدند مقر این شجره در این جبل نمیشد وخداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط وحکم او همین حکم است که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل مینماید ما بین مقبلین بسوی او ودون او وانچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد واو است بهترین ناصرین وحافظین وبهترین حاسبین وحاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی ان لایحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب انکه کسی احاطه بانچه خداوند نازل فرموده در بیان ننماید الا من نظهره الله او من علمه علمه ومثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات وارض مداد شوند وکل اشیاء قلم وکل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اولا وآخرا واذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بانچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را من نظهره الله وحروف حیّ او وکل حروف دون علیین را بابواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد وکل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد وقبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد وچهارده سوره بوده وهر شش سوره در علو شأن هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سورهٔ اول از نقطه بوده وشش سوره آخر از میم وکل حروف علیین راجع باین مظاهر تسعه عشر میشود وکل حروف دون علیین راجع بمظاهر تسعه عشر ابواب نار میشود وکل ابواب نار راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بباب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی وانچه از حروف علیین است در اثبات وکل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده وکل

حروف علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی ماند کذلک یفنی الله من یشاء ویبقی من یرید انه
قوی مقتدر قدیر وجایز نیست تفسیر بیان الا بآنچه تفسیر شده از نزد شجره او وکل اسماء خیر
او در انوار افئده مؤمنین باو لایق وکل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین باو
جاری ولم نزل ولا نزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است وکل حروف نور و
نار آن در آفاق و انفس مبین چنانچه امروز هرکس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر
ولی بعد از ارتفاع شجره لایقدر احدان یمیز بحقیقة الواقع الا علی حکم الظاهر من لم یتعد حدود
الله فیه فهو من حروف العلیین ومن یتعد فمن دونه الی ان یفرجن الله عن ذلک الخلق
بظهور نفسه یوم القیمة فاذا ما یحکم نقطة البیان فی اخریها من احکام الواقعیة الاولیه من یؤمن
بها فمن حروف العلیین ومن لم یؤمن بها فمن دونها والله یفصل بینهما بالحق انه هو خیر الفاصلین
وامر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نیماند الا در کتاب وهمان شجره نفی خود را
از حروف علیین میداند وبر نفس خود من حیث لایعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت
که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هرکس در این قیامت بود این مطلب را
بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما مومن بالله وآیات قرآن مستقیم وحال انکه شجره
حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم در ظهور
شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد وحجب امر قفع نفوسیکه خطور برایشان نمیکرد دون
رضاء الله قوی بآنچه قلم جاری میکند از ذکر آن بعد من رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الا
برضای او میدهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی
فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء

لمحض این باب انکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات الله ونفسی که این آیات
بر او نازل شده واول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است وثانی حجت ظاهره است تا
وقت ظهور وحین بطون حجت است بر کل شیء من حیث لایعلم احد واز برای او از حین غروب
شهدائی هست که اولاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل میکند
حجت میشوند تا یوم ظهور او ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محجب شوند از کسیکه ایشان را
حجت کرده بمثل انکه علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی
حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند واسمائیکه لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدهند واگر
صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت ونبوت میشود محجب نمیماندند بلکه
چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منتسب نموده وحکم نموده اند
قوی هم علی الله داده وحال انکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ الا شد عمن ذکر بآیات الله
فاعرض عنها وشبهه نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل
لم یزل ولایزال بر حالت واحده بوده وآیات شان ابداع است که مشیت اولیه باشد
که در او دیده نمیشود الا الله وحده اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین
آیات را با علی علو ذکر نموده وبیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده وبآن افتخار کرده وخود
را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست وسه سال نازل شده کسی بهم نرسید که
اصل او را بنویسد تا انکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر شانه گوسفند والواح مکه دیگر
ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است وامروز دیده میشود که بملاحظه قرآن نوشته شده
از بهاء الف الف گرفته تا بهزار دینار ختم میشود چنانچه چاپی آن باین بهاء در عصر اکثر خلق هست
این است حد خلق عند الله وشبهه نیست که خداوند تفصیل کل شیء را با علی علا تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده وهرکس بگوید که شیئی هست که حکم آن بما هو فیه وعلیه در بیان نباشد ایمان باو
نیاورده بیقین قطع زیراکه کلشیئی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
باب اثبات وانچه مالایحبه الله است راجع بآن وانچه مایحبه الله است راجع باین میشود
وکل اسم دون حق در اول ذکر وکل اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کل شیئی در
بیان ومن یشهد علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئی وکان الله بکل شیئی محیطا وهیچ
شانی نیست مگر انکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا
الا بهذا ولا هذا الا بهذا ومن لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق وان
کتاب الناطق من یظهره الله فان کل یرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حدود البیان
فذلک عبد قد اطاعه ومن عنده شهید علیه قبل ظهوره ولکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کل
ذا ایمان الا من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء وان
هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد حکموا الذین
هم شهداء من عند القران علیّ فان من یحکم علیّ فانما یحکم علی الله ربه وما لهؤلاء من تسع تسع
عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله واولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی
فی بیان ذکر حروف العلیین ودونها

ملخص این باب انکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا انکه از برای او روحی بوده وهست
که متعلق باو است واز این جهت است که مؤمن بذکر جنت ورضاء الله فرحناک میگردد
وبذکر نار ودون رضاء الله متأثر میگردد بشأنی که گویا اول متلذذ وثانی متعذب میگردد
وکل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است یا

دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در جنت است وآنچه دون آنها بوده ارواح
آنها در نار است وکل حروف دون علیین راجع میشود بلا اله وکل حروف علیین بالا هو
چنانچه بدء کل حروف دون علیین از این کلمه شد وبدء کل حروف علیین از آن کلمه لم تزل
آن در اعلی علیین جنت مرتفع میشود وآن در تحت الثری مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی
نظر در بدء شجره قرآن کند بیقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده
که اول وثانی وثالث ورابع وخامس باشد وپنج حروفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
علیین مرتفع شده که محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود
نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر وکذلک این حروف اسماء خمسه که
منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین
هم راجع بکلمهٔ اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده وحکم کرده از برای او بنار واثبات
را خلق فرموده وحکم فرموده از برای او بجنت زیراکه نفی دلالت بر او نمیکند واثبات دلالت
بر او میکند این ذکر تکوین نفی واثبات بود تدوین هم طبق تکوین است وانچه کلمه نفی
منشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد وکل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن
در ظل همین کلمه حشر شدند وهمین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
اثبات گشته وکل حروف علیین وارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هرکس در نفی رفت
در نار الهی است الی یوم من یظهره الله وهرکس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است
الی یوم من یظهره الله وعلو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لانهایة
او معدوم میشود وبما لانهایة او مرتفع میگردد وحجت خداوند بر هر دو سوا است زیراکه آیات
خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند ومظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات
نه بآن علی الاول یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا انکه کل
راجع میشود در یوم من یظهره الله باو اگر مقبل شد از علیین میشود و الا از دون آن
فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربه ان لا یدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربه
فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علیین را تلاوت
مینماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی جنت متحنین و
متقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون علیین مینماید دوست میدارد
عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
وقت بخداوند عزذکره تا انکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
وعده جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره حجت خود فرمود و این است اعلی علو
درجات جنت که بر ضاء الله فائز گردند و باقرار بتوحید او تلذذ و آنها نیکه خداوند وعده
نار فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم
از احتجاب عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست و
هر گاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بمقت بدخول جنت گرفته اند اگرچه
اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشؤنی که از
نزد کلمه نفی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مضطر نیستند چنانچه خداوند
نازل فرموده و یاکلون فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علیین راجع بارواح
خود میشوند و حروف علیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر انکه حروف علیین را که ذکر
میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بآن ناظ باو میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله و در حین ذکر دون حروف علیین اگر بحجب انها باشد ارواح شیاطین ناظر
باو میشوند و اگر استعاذه بخواهد از خداوند از شؤن خود باو میرسانند اگرچه بخلوص قلبی باشد
و اگر پناه برد بخداوند و طلب نصرت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسع
عشر عشر خردلی ضرر دینی باو نتوانند رسانید اگرچه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور من یظهره الله
پناه میبرند از نفی و حال انکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود
الا من یظهره الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در
ایمان بقرآن نشده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بمحمد
آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را میگویند و حال
انکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند لاجل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال انکه نفس کلمه خودش بخواند و ملتفت نمیشود
چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در ثمانی شده و حال انکه کل قرآن را میخواند آنوقت
مظهر آیه الوهیت امیر المومنین علیه السلام بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمه
بعد او و این است که کل الی یوم من یظهره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان
ولی آن روز ثمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه
بیان پناه باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال انکه در نار
ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو که برده اند از نار
محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما لا عد لها هر نفسی هر روز میگوید و حال انکه نجاتی از برای
او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را بپناه برسول خود و پناه برسول را بپناه

باوصیای او وپناه باوصیای او را پناه بابواب اوصیای او ونفع نمیدهد اول الا باخر
ونه ظاهر الا بباطن زیراکه پناه برسول عین پناه بخدا است وپناه بائمه عین پناه برسول است
وپناه بابواب عین پناه بائمه است وهرکس امروز داخل دربیان شود پناه داده میشود از نار
چنانچه حروف الف پناه داده نشد از نار الا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده وحروف
بیان الی یوم من یظهره الله علیین آن درجنت است ودون علیین در مقاعد خود وآنروز
هرکس داخل درکتاب او شد از نار نجات یافته والا ثمری نمیبخشد او را بقای در بیان
چنانچه ثمر نمیبخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن وحروف قرآن را بعد از نزول
بیان والی ماشاء الله یترقی العلیون فی اعلی علوها وینفی دونها فی حد انعدامها فیاطوبی
لمن یرزق فوآده بحروف العلیین وان یذکر دونه یستجیر بالله ربه فانه لیعصمنه ولا بدان
یذکرها الذاکرون ولا یغیّرهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکروا الذین اوتوا الکتاب
من قبل کذلک یفصل الله الایات لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزّله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیة و
کل اسم شر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیة
لخص این باب انکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است بحقیقت
اولیه ثم فی الحقیقة الثانویه اوّل من یومن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود بمثل انکه انجا که
ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است وکم کم تنزّل میکند تا انکه میرسد بارض ترابی که منسوب
باو است ومقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله وهمین قسم هر اسم دون
خیری که در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود واگر ذکر ارض

شده در دون علیین مراد ارض نفس او است وکم کم تنزّل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقرّ او است
که منتهای اشهای نار است در ارض نار اگرچه فوق او سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در
قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد رسول الله هست وهر ذکر دون خیر مراد نفی
اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده واگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده
تا منتهی شود بارض ترابی که مقر جسد او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه
ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اولیه چنانچه در بیان بمن یظهره الله
تفسیر شده وهر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
اوّل من لم یقبل الیه بوده وهمین قسم که در قرآن محقّق است در بیان هم عند الله ثابت است
وانچه اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اولیه نقطهٔ مشیت است ودون آن من لم یقبل الیها
چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا انکه از ارض فوآد بارض
روح میرسد وازارض روح بارض نفس وازارض نفس بارض جسد وازارض جسد بکلیتی
الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثة شبر فی اربعة هذا
جوهر کل اراضی الترابیه حینئذ وان تغییر المقعد یتغیر الامر الی ان یستقر الی ما لا یتغیر وکذلک
فی ظل العلیین الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة هذا اعلی ارض الرضوان وذلک ادنی ارض
النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله ولا سئلن الله عن کل ما یحبّه انه فضّال کریم وکم کم اسماء خیر
قرآنیه از رسول الله بدرجاتها متجلی شده بیک یک از اوصیای او وبمثل ذلک در دون علیین
تا انکه رسید اعلی علو ارض جنت بمقر شهادت سید الشهداء ع وادنی ارض نار بمقر سلطنت
نفس مقابل این است حکم نزد خداوند وهمین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
وامروز کل اسماء خیریه بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد بحقیقت

ثانویه در حرف سین است الی ان منتهی الی اخر الوجود فلتتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور ومن یحرف عنه نار

ملخص این باب انکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یظهره الله باشد هرکس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد و هرکس منحرف شود اگرچه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هرکس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از انکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا عملهای آنها نیکه با اهل بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال انکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همینقدر که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوای او را چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور رسول الله ﷺ و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند درباره شجره حقیقت این نوع حکم ها نمیشد تکاد السموات ان یتفطرن و تشق الارض و تخر الجبال هدا و قلوب آنها از این جبال سخت تر است که متأثر نمیشوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست

و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر باهل بیان است و من بعد هرکس از حدود آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله ﷺ اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من یهتدی فلنفسه و من یحجب فعلیها و الله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب انکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و انچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی ؑ تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آنزمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن بموسی بود بقول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ﷺ تا یوم عروج آن قیامت عیسی ؑ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هرکس که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هرکس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله ﷺ هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد و شش میشود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قران است زیراکه شیئ تا بمقام کمال نرسد قیامت اون نمیشود وکمال دین اسلام الی اوّل
ظهور منتهی شد واز اوّل ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود وقیامت
بیان در ظهور من یظهره الله است زیراکه امروز بیان در مقام نطفه است ودر اوّل
ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچینید
چنانچه ظهور قائم آل محمد ص بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا انکه اخذ ثمرات
اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید واخذ ثمره اسلام نیست الّا
ایمان باو وتصدیق باو وحال که ثمره بر عکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده وکل
بنسبت باو اظهار اسلام میکنند واو را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند وحال انکه در قرآن
خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیراکه آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که
عرض بر شجره حقیقت باشد وکل بلقاء الله فائز میگردند که لقا او باشد زیراکه عرض بذات
اقدس ممکن نیست ولقای او متصور نه وانچه در عرض ولقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است
وخداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار
بعرض او واز لقای او بلقای او مستبعد نگشته وتسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است
از آنچه سنین ما بین القیامتین میگذرد زیراکه ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود
چنانچه ثمره هزار و دویست وهفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل
غروب شمس حقیقت است خواهد شد واوّل این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع میشود
ثمره آن بقیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحّم بر خود نموده وطول
لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قران کرده که هزار و دویست هفتاد
سال افتخار باسلام کنند ودر یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

بر ایشان شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی قیمة الاخری چه بسا نفسی که از اوّل عمر
ریاضتها کشیده ومجاهده ها نموده از برای رضای خدا واگر قائم آل محمد ص را در خواب
میدید بخواب افتخار می نمود وحال که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از هر ظهوری است
بآیات وبیناتی که دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره
ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای انچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای
خود فتوی میدهد بر کسی که شب وروز باو توجه بخداوند میکند وایاک نعبد میگوید واگر باین
هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حق میخواهد حزن وارد
آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قران کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر انچه که
مؤمن ببیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربّنا ولا نشرک به احدا وان هذا ما وعدنا
الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا وبانچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر
کرده اید والا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت
را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل انکه من ظاهر شدم وعود می فرماید خلق بیان را وحال انکه
در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا وتصدیق بآیات
او که او است اجابت من یظهره الله وتصدیق کلمات او وبهیچ شیئ از محبوب خود
محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمه خواهد بود وبهمان اهل جنت در
جنت متنعم واهل نار در نار معذب خواهند بود وحال که یوم قیامت است محل فصل القضاء
در این جبل است وکل بگمان رضای او میکنند آنچه میکنند وبر او راضی میشوند انچه بر نفس خود
راضی نمی شوند واگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الّا انچه از برای
نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بلقاء الله فائز نمیگردید آیة الله را هم محزون

نکرده باشید از نفع کل مدینین بپان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید اگرچه میدانم
نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین بقرآن گذشتم ولیکن شماها از ضرر رسانیدن
خود نگذشتید وهیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید بمن بسوی
خدا وحکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشدید وسیحکم الله بینی وبینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانه حق

ملخص این باب انکه از برای موت اطلاقات مالانهایه بمالانهایه عند الله هست که غیر او
کسی محصی نیست ویکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که
آن حین قبض روح نفس انسانی است وبهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است وانچه
کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه
آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن وآن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه
یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا الذی
کل به موقنون وحقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه
مراتب او است کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند واثبات اثبات وذکر این سر دقیق
را ابحر سموات وارض وما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود وجوهر مطلب انکه هر که مشیت
او نباشد الا مشیت من یظهره الله واراده او الا اراده او وقدر او الا قدر او وقضاء او الا
قضاء او واذن او الا اذن او واجل او الا اجل او وکتاب او الا کتاب او انوقت
ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست واراده او ذات ارادة الله و
قدر او ذات قدر الله وقضاء او ذات قضاء الله واذن او ذات اذن الله واجل او ذات

اجل الله وکتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه
موت حق است والا از آنچه در قرآن ودعا خوانده ثمری باو نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند
موت حق است ومشیت ایشان غیر مشیت او شد وباطل شدند وکذب قول ایشان نزد
خداوند ظاهر شد وهمین قسم تا اینکه برتبه کتاب منتهی شود تا انکه کتاب او که عین کتاب الله بود
بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد وقلم حیا میکند از انچه کردند ذکر شود
وحال انکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق وبکتاب قبل او عمل میکردند واظهار دین
اسلام مینموده وعلم خود را خرج میدادند وبنسبت منقطعه که خود را نسبت میدادند انچه خداوند از برای
او در قرآن مقدر فرموده بود میگرفتند وحال انکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از
روی ایمان بخدا نمیکشیدند اینست ثمره علم بلا عمل در کتاب الله واگر موت را فهمیده از اقرار
خود تخلف نمی ورزیده باینکه اقرار کند که او حق است واز شئون محقق حق محتجب شود واین
موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة
وانما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
هذا دون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله وان ما هم به یؤمرون
لا بد ان یعلمون وهرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجائب مالانهایه بمالانهایه ملاحظه می نماید
مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئونی که بمن لم یؤمن بمحمد ص راجع
میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم تحدد نفی محض ونار بحت است وکل شئونی که بمن یؤمن
بمحمد راجع میشود از عالم تجرد الی منتهی التحدد از شئون شجره اثبات وجنت نبوت بوده
واول میت نبوده وثانی میت بوده واول چون که میت نشده فانی شده در نفی وثانی چونکه
میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محجوب است نزد خداوند وخلق مومن او بلکه از تکثر انهااست کل مومنین
امروز وثمره میت نشدن دون مومنین بانیکه ذکری از ایشان نیست واگر تکثری از ایشان
شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه برتری میجویند از نسبت خود باینشان زیراکه
امروز اگر بر شجره اول دون حق بگویند انچه دراون گفته میشد بنفسه برتری میجوید وطلب
نعمت از خداوند میکند از برای او وحال انکه در سنه هزار ودویست وهفتاد همین قسم که شجره
حقیقت ترقی نموده آن هم تنزل نموده واشد ترشده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز
نمی دهد الا حجتی که من عند الله ظاهر است که ادمی شناسد کل شیئی را در امکنه خود واگر بخواهد
ذره نار را از ذره جنت تمیز دهد می تواند واگر بر نفسی خطور کند دون انچه که لایق است
بر نقطه بیان حین خطور حکم میت براو نمی شود وامر انیقدر ادق است بل ادق از این
ولا یتذکر الا اولوا الابصار از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التحدد
بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه ویصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت
حیث قد ظهر عند هذا وان یجعله علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان یقبضنی ویحیینی
فاذا اراد الله ان یجیب دعائه فاذا یلهم احدا من اولیائه ان یقبض عنه روح البائیه ویؤتیه
روح الالفیه فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم
لا بد الالف وان یکتب الباء لم ینظر ما یراد به وان بمثل ذلک فی کل کلی وجزئی
حیث یدرک اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحیی ذکر دون البیض
ان تمحوعنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللوح وان هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس
الانسانیه ما یضر عن ایمانها وان یکن عند من لم یومن بالله لوح فمن یقبل انی میت
لا بد ان یمیت عنه ولا ینظر الیه لانه من شئون النار وفیها وان یری لوحا عند من یومن بالله

لا بد ان یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذا انه من شئون النور وان الامر حین ما هو اظهر فوق کل ظهور
ابطن فوق کل بطون ومن یعرف الموت لم یزل میتا عند الله بان لا یشاء الا ما شاء الله
وذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء الله لا یظهر الا بمشیتها هذا حق الموت لمن اراد ان
یمیت فی الله وما خلق الله فی الابداع شیئا اعز من الموت عنده کل یتمنون ان یکون مشیتهم
مشیة من یظهره الله ولکن اذا ظهر لا یوفون بحقهم وقولهم بمثل کل من قد دان بالقرآن قد
جعلوا انفسهم علی شان لو رجع محمد ص الی الحیوة الاولی ان لا یقولن فی قوله لم یؤمن وقد رجع
باعلی ما قد ظهر فی اول ظهوره لان ذلک نشاة الآخرة عند نشاة الاولی وان الذین یقولون
ان محمدا رسول الله کل قد احتجبوا ولم یصدقوه بل لا یرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبته
الاسلام وان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لان هذا مما لم یرض المسلم للمسلم هذا شان
الخلق عند الله وان بما یثبت بنوته من قبل حینئذ یثبت ولکن کل محجوبون لا یحصی عدد
من ینسب نفسه الی دینه وما آمن به فی رجعه الا من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر وما للذین لا یعرفوه
نار اشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دنیا وجعل القرآن لهم کتابا ولیس له عز فی اخریه
الا وقد فاز بلقاء ربه وبلغ رسالاته وانقطع الیه بما یقدر علیه هذا عز کل به یفتخرون واگر
نفسی گوید که ما نشناختیم اورا در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است
که او است اول من اجاب فی الذر حین ما قال الله له الست بربکم قال بلی
سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم
قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده وهمیقدر
که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهه دریبی از برای ارباب افئده نمی ماند
که ان نفس نفس الله ظاهره بوده وآیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است

ومن اجاب اوّل اوّل خلق است چنانچه قبل می گفتند که من اجاب اوّل محمد بوده واوّل
خلق بوده چنانچه کل امروز معترفند اگر میگویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذرّ اوّل
زیراکه فوق عرش سماء بعینه ارض مقرّ ظهور الله هست وخداوند لم یزل ولایزال قرب وبعداد
بکل اشیاء برحد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبة باو اقرب از شیئی نیست یا ابعد چه عرش در فوق
سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجرهٔ که عن الله ناطق است وحال انکه این اعتقاد محض وهم
وخیال است بلکه در عرف نکتان ملاحقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در
زیارت سید الشهداء میگویند بانچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقه کمن
زار الله فوق عرشه ونزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقر عرش الله بوده واداست
عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدّ ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود
از کل عوالم دراین عالم متذوقت میگردد چنانچه دراین عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اوّل من
آمن بمحمد شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است وکل عوالم در ظل همین عالم متحقق می شود
ودر همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده فیا طوبی لمن یری کل شیئی بحقیقته وخیال نکند
امر موهومی را که عند الله وعند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل ولایزال
ظهور آن عین بطون اوست وبطون او عین ظهور اوست وانچه از ظهور الله ذکر میشود
مراد شجره حقیقت است که دلالت میکند الا براو واون شجرهٔ است که مرسل کل رُسُل و
منزل کل کتب بوده وهست واو لم یزل ولایزال عرش ظهور وبطون او در میان همین خلق
بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد
اظهار قدرت خود فرموده وحین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده ودر نزد
ظهور من یظهره الله باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء واو است

که مع کلشیئ بوده وهیچ شیئی با او نبوده واو است که در شیئ نیست ودر فوق شیئ نیست
وباشیئ نیست وانچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این
عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
ولایزال بوده وهست وکسی او را نشناخته ونمی شناسد زیراکه ما دون او مخلوق شده اند
بامر او ومخلوق میشوند بامر او واو است متعالی از هر ذکر وثنائی ومقدس از هر نعت ومثالی
لایدرکه من شیئ وانه هو یدرک کلشیئ حتی انچه گفته میشود لایدرکه من شیئ بمرآت ظهور او راجع
میشود که من یظهره الله باشد واو است اجل واعلی از اینکه ذا اشارهٔ بتواند اشاره کند بسوی
او ومن یظهره الله اوّل خلق او است وذکر ضمیر او راجع بفواد او میگردد واو فواد او
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربّا ولامربوب لم یزل الله کان الهاً ولامألوه لم یزل
الله کان قادراً ولامقدور لم یزل الله کان عالماً ولامعلوم لم یزل الله کان واحداً ولا
معدود وانچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحداً ولامعدود در وقتی است که در ظهور
من یظهره الله عدد واحد باو ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت
او ومعدودی غیر آنها نیست وبمثل این کل اسماء وصفات ونظر بحدود مکن که لم یزل الله
کان واحداً اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اوّل الآن مقری وازبرای رسول خدا شاهد
میکنی کل اسماء وصفات را اگر بخواهی بگوئی انّه سلطان می بینی که در ذات او هست که خود
را یکی از عبید او میداند وحال انکه سلطنت نفس او متعالی است ازانیکه مقترن شود بذکر
این سلطان واگر بخواهی بگوئی انه مقتدر مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظل طاعت او که بذکر
اینکه ما از امت او هستیم مفتخر هستید وحال انکه اقتدار ذات او متعالی است ازانیکه مقترن
شود باین اقتدار واگر بخواهی بگوئی انه عالم می بینی اولوالعلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

وحال انکه متعالی است علم ذات او از اقتران باعلم این علماء واگر بخواهی بگوئی آنه حاکم
می بینی اولوالحکم بسیار که در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت وحال انکه متعالی است حکومت کینونیت
او از اقتران بمظاهر این احکام از قبل او وبمثل این کل اسماء وصفات را بعین خود مشاهده کن
که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الا او واگر قادر بر امری است نیست قادر الا او
زیرا که در هر ظهوری انچه مهتدی بآن ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور
اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاشیئی نمی بینی الا بالله ونمیتوانی عارف شوی بمظهر
اولوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست
این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الهی علمت باختلاف الآثار وتنقلات الاطوار
ان مرادک منی ان تعرف الی فی کل شیئ حتی لا اجهلک فی شیئ زیرا که این است ثمره وجود
کل شیئ که کل شیئ را قائم بمشیت اولیه بداند ودر هیچ شیئ ملاحظه نکند الا ظهور الله را بقدر شئیت
آن شیئ که متجلی ظهور شده والا نسبت ظهور بکل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
ایات الله است واز همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در بنوت نبی در دون آن
هم بانچه لایق است نازل میشود ونسبت این ظهور باین دو شیئ مساوی است الا انکه این
از اعلی علو اثبات است وآن از ادنی دون نفی واگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی نمودی
در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئ ذات الله را مشاهده کنی
زیرا که این ممتنع است واو عز ذکره متعالی است از انکه در شیئ باشد یا باشیئ باشد قبل
شیئ یا بعد شیئ یا فوق شیئ باشد یا دون شیئ باشد وانچه شئیت باو متحقق است بمشیت
او است واو بنفسها قائم است ولم یزل ولایزال کل اسماء در ظل او بوده واو در ظل الله
مستقر است ومقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئ ظاهر نیست الا شانی

از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئ ذات مشیت دیده میشود که ذات
رسول الله باشد بل در هر شیئ دیده میشود که شئیت او باو متحقق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب بیک
نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امر یکه رسول الله ص فرموده از قبل الله
وبهمین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه بهم رسید لابد راجع میشود بامر یکه آن امر راجع میشود بشجره حقیقت
اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شیئیت شود براو الا انکه
متحقق الشیئیه است بمشیت او است قائم بنفس خود بالله عزوجل واو است کاف مستدیره که
لم یزل ولایزال حول نفس خود طائف است واو است که دلالت نکرده ونمیکند الا علی الله عزوجل
الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب واز برای
هر اسمی مسمائی است مثلا اگر گفته میشود خداوند عزوجل لابد دو مظهر هست که در نزد مشیت اولیه ذکر شوند
ولم یزل ولایزال مستقر باشند که دلالت نکنند الا براو فطوبی لمن لا یری من شیئ الا ویری فیه ظهوره
ولا یکن بشیئ الا بالله ولا یری من شیئ الا ایاه ولا یعتقد فی الله ما یعتقد بخلقه لان الله سبحانه لم
یکن فی شیئ ولا من شیئ ولا علی شیئ ولا الی شیئ ولا یذکر بشیئ وکل شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه
احد دونه ولا یوحده بذاته احد سواه وکلما قد عرفت المشیة ما عرفت الا نفسها وکلما قد عرفت
الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیة فیها وان الله عزوجل بذاته لن یعرف ولا یدرک و
لن یسبح ولن یقدس ولا سبیل لاحد الیه الا بالعجز عن عرفانه والاستقرار فی ظل وحدانیته واستقلاله
لم یزل کل شیئ له بکینونیته وذاتیته وجوهریته ومجردیته وادلیته وآخریته وظاهریته وباطنیته و
کافوریته وسازجیته وانه هو فی اعلی علو سلطان قیومیته وابهی تمو ملیک قدوسیته متعال عن
کل ذکر وثناء ومقدس عن کل نعت وعلاء لم یزل الله کان آلها واحدا احدا صمدا فردا حیا
قیوما دائما ابدا معتمدا لم یتخذ لنفسه صاحبة ولا ولدا وان ما دونه خلق له قد خلقه بامره وانه

لم یزل ولایزال غنی عن نفسه بنفسه وکیف لایکون غنیا عن دونه ومستغنیا عن ذاته بذاته وکیف لایکون مستغنیا عن غیره سبحانه وتعالی بما ینبغی لعلو قدسه وسمو ذکره انه کان علیا علیا

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب انکه ازبرای هرروحی قبری درحد امکنه خود مقدر وکل منتهی میگردد درحین ظهور من یظهره الله بنفسی که مبعث او بعث کل میشود وحشر او حشر کل وخلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث انچه در ظل او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه در فوق ارض انچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود وهمینکه حکم بعث بر رسول الله ص شد بهمین بدین او بطریق اولی خواهد شد وکل ارواح حقه که مهتدی بیان میشوند راجع میشوند بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذراول اجابت امر الله میکند واقرار بوحدانیت او وکل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی درزمان ظهور او چنانچه انچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند وارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح ذا روحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حی در امکنه افئده خود هستند بعث اول انها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح انها از امکنه خود تجاوز نماید وهمچنین آنچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند وقبر یکه کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا انکه شئونات مالانهایه مفصل میگردد و همین قسم در ظل انچه دون خیر علم الله باو احاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیرالمؤمنین ع بر صراط بین یدی الله اقرار میفرماید

که انچه خیر بوده از من است وثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی مالانهایه در ملک متکثر وکذلک در شئون انفکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده وکل شئون متکثره منفیه راجع باو میشود وکل شئون بثه خیریه راجع باول من آمن میشود واو راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیگردد از نفس خود وشجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیراکه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند ونه دیگری این است قبر کلیه بشئون کل انفس متکثر است امروز از هر نفسی که سئوال کرده شود از ایمان بالله وآیات او در بیان واو اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد وملائکه رحمت بر او نازل میشوند وهرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد ومظاهر نقمت بر او نازل میشوند در نفس جزئیه زیراکه این ثانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از شئون نفس کلیه نوریه واز برای او بشیر ومبشر ذکر میشود واز برای او دون ذلک این است که ثمر میدهد از برای هر نفسی از اقرار بانیکه قبر حق است زیراکه اگر از شئون نفس علیین است راجع باو وبعد در نشأه اخری از او منفصل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف واز انجا منتشر شد در خلق او ودر دین اسلام مربی شد وکم کم تا انکه منتهی شد یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو واز او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاء الله در این جنت نشو ونما مینماید تا یوم من یظهره الله آنوقت راجع بکتاب او میشود وبعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لاحد لفضل الله وجوده وهمچنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده باول من لم یؤمن برسول الله ص واز او منفصل گشته در دون علیین فرقان در تحت اثری بوده تا انکه راجع شده باول

حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر میکند در فنای خود تا انکه راجع میشود باول
من لم یومن بمن یظهره الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عوالم لبس او نار میشود اگرچه حریر باشد
و مقر او نار میشود اگرچه اعلی الجنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و برعکس لباس دون آن
از آنچه در جنت خلق شده میشود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود
اگرچه پوشیده الاقطن و منشته الا بر تراب و متناول نکرده الا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که
روح او قبض شود الا انکه قبر او در روضه میشود از ریاض جنت خلد و انچه دوست دارد در او خداوند
خلق فرموده و نزد او مهیا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بیان نباشد الا او انکه قلم طاقت
نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده
کند بانچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون متکثره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها
بانچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخواهد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند بانچه
در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او بمثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون متکثره
از علیین بمثل او متنعم خواهند بود این است بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشد و اقرار بر انکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فهمیده
تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند در روح هیچ شئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تعلق بخلق
میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله بوده
لم یزل مدل است و از برای او امکنه وحدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود
الا انکه خداوند عالم عز سلطانه امر میفرماید ملائکه مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین را که او را مرتفع
ساخته تا انکه بمحل اعلای از جنت وافق امنع از رضوان جاد هند و بقدر ذکر شئی نخواهد دید حزن بعد
از موت اگر مؤمن بوده بانچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این مستقل

نخواهد بود بمثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که رایحهٔ از جنت
برایشان نمیوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله بقدر انیکه بگوید بلی یا انکه
اشاره کند بر انیکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که
بدون ایمان بیان قبض روح شود الا انکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شئی از چیز حسن و قلم
خالف میشود که ذکر کند از انچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
بمن یظهره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و انچه در بیان است و از برای
فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله
بمثل انکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که مشیت
نقطه بیان مشیة الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور
من یظهره الله نزد او لو العلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص
در جنت بوده اگر بانچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود بر آنها
و اگر در این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات
یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و انچه نازل در او است در جنت بوده الا
من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از
جنت خارج میشود و لم یزل مظهر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل کینونت
برزخ ذکر میشود مشیة الله باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم
نیست باو الا انکه کسی که از حدود و بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او
متبعی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر یوم در شانی است چه بسا همان مظهر
مشیت کلیه در برزخ بشهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمل شد

چنانچه از اوّل ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر متبطن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اوّل نزول بیان مشیّت متبطنه در میان خلق بود و کسی نمیشناخت او را زیرا که او لم یزل و لایزال در مقام نقطهٔ اوّلیه باقی بوده و هست و حروف حی در امکنهٔ خود و سایر حروف از علیین و دونها در امکنهٔ خود کل مستمدّ از او هستند و او میشناسد کل را ولکن کسی او را نمیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد مدد میدهد او را من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر السبحان و المقتدر العلام

الباب العاشر من الواحد الثانی
فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

ملخص این باب انکه یوم قیامت مؤمنین بمن یظهره الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجیت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده میدهند و الاّ حجة الله بر ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاورده کلمهٔ نقمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو آیات رحمت در حق او نازل میفرماید والاّ کلمات نقمت و انچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت میماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اوّل در دون حروف علیین معذب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیین نازل فرموده مخلّد و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیمة و انچه در این قبر حکم او شود در قبر حبه ای راجع باو میگردد اگر مؤمن است روضهٔ است از ریاض جنّت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار

چنانچه در حین حیات هم در نزد او بوالعلم حکم ممات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از سطح رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزّوجلّ والاّ از ارض نار میگردد بامر خداوند عزّوجلّ و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع اولیاء بر من یظهره الله است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کلّ ما یذکر به اسم شیئ من قبل و من بعد له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الاّ هو المتکبر المتعال

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی
فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب انکه کل را خداوند خلق فرموده بانچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق بحروف آنهاست و دون انها که متعلق بحروف آنها است و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شیئی بذکر من یظهره الله است در آن روز زیرا که خلق ان شیئ هم در اوّل بذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکینونیت و ذائیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجرهٔ حقیقت تنطق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است و در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود او دون میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلا در این کور حروف حی قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکینونیت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیئ متکوّن میشود اگر در علیین است بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که انچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بآیات الله قائم است و بهمین قسم امروز که روز بعث قرآن است کل بامر الله مبعوث و قائم میشود و کل ما علی الارض بین یدی الله هست و بعث کل بر جوهر کل میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحده میشود بعث کل هم بر نفس واحده میشود در حینی که نفس واحده بعث میشود بعث کل شیئی فرداً فرداً در امکنه خود میشود اگرچه بذکر الله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شیئی را و کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کل شهادت دهند مثل انکه این بعینه بساطی است که مشیت اولیه بر روی آن نشسته و حال انکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور بنفسه در حق او میشود تا انکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود در رسول خدا ص و این است سر آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد ذبیحین بوده در نزد قائم آل محمد هست در امکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی بمان شیئی بوده اگرچه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ص بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا انکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعث کلشی را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد بعث اخذ کند تا یوم ظهور من نظهره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعث او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعث آن در دون علیین و داخل شجره نفی میگردد و اگر شیئی باسم ذکر بعث او نشود همینقدر که میفرماید مبعوث گردیم کلشیئی را کل مبعوث میگردند در امکنه خود در ظل نقطه واحده اگر در علیین است بشجره اثبات و اگر در دون آنست بشجره نفی و لا یعزب من علم الله من شیئی لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یبعث کل شیئی بامره انه کان علی کل شیئی قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علیین است

از مؤمنین و اگر از دون علیین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شیئی در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذا ان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قدر خلق کل شیئی ثم یبعثه و الله علی کل شیئی قدیر

الباب الثانی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

ملخص این باب انکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربنا هذا هو الحق من عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از نکاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطیق علیه اسم الشیئی تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده والا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهر ظهور راجع میشود امروز نقطه بیان اینست که در عالم لاحد متأمل تأمل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر در حد بدرجه هر کس زیاده تأمل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال انکه قیامت آن گذشت

وانچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند
وازبرای دون مومنین ادق از شعر واحد از سیف است صراط زیرا که نه میتوانند از حجیت
آیات قبل بیرون روند ونه اتیان بمثل نمایند ونه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است
که ازبرای ایشان احد از سیف وادق از شعر میگردد وازبرای مومنین اوسع از جنت میگردد
زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود وآن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه
از آیات بمثل آن بودند وامروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید کل من
عندالله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین وعجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده میشود
وازبرای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند وآیات او واقرار بحقیت
باب او وکلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته وداخل جنت میشوند وچه بسا از انفس
که در حین گذشتن بنار میافتند وچه بسا اشخاص که واقف میشوند ونمیتوانند بگذرند وممرین
ناجی هستند ومنحرفین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجرة النفی لا دونها وچه بسا
نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند وحینی که آیات خدا را میشود تصدیق نمیکند
واگر تامل کند بر صراط واقف میشود ودر ظل نار حشر میشود واگر مجد کند داخل نار میشود وامروز
محمی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا من شاء الله وکل بوقوف
یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده وخود خبر نشده وخداوند حکم ایشان را نازل فرموده
تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده وایشان هنوز بزعم خود در علو
تقوای خود متقی هستند وخبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد وبهمان حکم الی
یوم القیمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگرچه وقتی که خداوند صراط را برپا میدارد کل
می فهمند ولی هر کس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند بلا شبهت بوده وهست

چنانچه امروز صراط الله ایات است وکل میتوانند حجیت آنرا بفهمند ومحتجب میمانند خود را بچیزیکه
نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتاخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمة
بفضلک علی ان تمر قدم علی الصراط اقرب من کلمتی انک کنت علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان وانه حق

لمحض این باب انکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایة در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت
است وادامر مشرقه از شمس جود او واعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است
هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار وهر کس داخل میزان اثبات شد داخل
میزان جنت دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار ودخول در جنت متحقق نمیشود
الا بولایت ابواب جنت اگرچه کل نفی منتهی میشود بیک شجره وکل اثبات منتهی میشود بیک شجره
چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت
آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بنار رفته والی مالانهایه در کف فضل
او بجنت رفته وامروز میزان بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنت ودر میزان فضل
والا در کف عدل ودر نار زیرا که مبدء خلق نار وجنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر
مقبل میکند خلق نور میشود وحکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد وخداوند خالق نار ونور است
بمشیت که آن نقطه باشد ومالک عدل وفضل است بعدل وفضلی که از این شجره ظاهر میگردد
زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المومنین ع نشده بود خلق جنت متحقق نمیشد وهمین قسم
در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که تبع من نیست برحق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال
انچه شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد وانچه شئون دون خیر است راجع

شجره نفی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لانهایه اطلاقات در ظل آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی بحکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از ظهور بیان کلشئ در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت میگردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من یظهره الله که اداست میزان و امر اداست میزان و احوال اداست میزان و کلمات اداست میزان و دلالات اداست میزان ما ینسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبة فی الکتاب و الا علی قدر ما یقطع النسبة یقطع الحکم الی حین یرفع کل النسبة و یبقی النفی فی النار و انا کل نستعیذ بالله الواحد النوار عن ذکر کل نار و لا امر الا من عند الله الواحد القهار

الباب الرابع و العشر من الواحد الثانی
فی بیان الحساب

ملخص این باب انکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کلشئ را با بنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بظهور او و در حین بطون او حساب میفرماید کل را و لی حکم ظاهر میگردد الا در حین ظهور و حساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمه واحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه و آن این است انتی انا الله لا اله الا انا رب کلشی هر کس تامل نماید در نار نفی بعدل حساب گردد شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل با علی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جحدی و الا کل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب الهی نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده شده و در نار نفی لاشئی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شده و جزا داده شدند باحسن جزا بایتیکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور بمثل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله ص که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که اگر در آنجا میگفتند که ما علی الارض از ایشان باو عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهده این امر را نموده و مینمایند بچه حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایشان نفسی کوایشان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف مینویسد و الا بقدریکه بتواند مثل این نوع آیات که شبه از برای اولوالافئده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و این کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت

واحده بوده وهست وکلام در مقام خلق وابداع است وچون که در مشیت دیده نمیشود
الا الله ازاین جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیراکه غیر الله مقتدر بر مثل او
نیست وکسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت اواست
ونزد او اسهل تر واقرب است حین تکلم از شئون مناجات وخطب وعلم وشئون فارسیه
زیراکه این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند وحده ازاین جهت است
که ایات الله گفته میشود وکلام الله ذکر میشود زیراکه ذات ازل لم یزل ولایزال برحالت
واحده بوده وحالت تکلم وقبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است
وخداوند اجل واعظم است ازاینکه متصف باین صفت گردد ومنعوت باین هندسه وبهر
حجتی که در مثل این کلمه کل در قرآن محتج میشوند در بیان هم محتج میشوند انیست که مردم از حساب خداوند
باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لاشیئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در
این محاسبات دنیویه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در
دین است وتوحید واعمال او مقبول نمیگردد وراجع بفنای ابدی میگردد متذکر نمیشود و
حال انکه او لو الافئده کل ما علی الارض را امید هند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره
ایشان کلمه بلی بفرماید لا لا زیراکه حساب باین دو کلمه کرده میشود وحمد مر خدا را که امروز
نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه
ترسیده که راجع میشود بانیکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حق کسی باشد واینقدر
اهتمام کلی مینمایند درانیکه شغل الذمه نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود وانچه از برای
او خلق شده اند که هزار دور دولت وهشاد سال در قرآن عمل نمایند ویوم جزا حساب
قلم لاشیئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

شعور ایمانی میبود ما علی الارض را میدانند که حساب ایشان بفضل گرده شود نه عدل زیراکه بعدل
در نار الی یوم القیمة معذب میگردند وبفضل الی یوم القیمه در جنت متنعم میگردند وسنه تسع از ظهور
من نظهره الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر تسع قرار میدهد والا اسبوع تسع والا ایام تسع
یفعل ما یشاء وبحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل وکل بما اکتسبت ایدیهم یسئلون

الباب الخامس والعشرمن الواحد الثانی

فی بیان الکتاب وانه حق ملخص این باب انکه مراد از کتاب آنچیزیست که از قبل نقطه حقیقت
ظاهر شود زیراکه از برای ذات ازل لم یزل ولایزال تبدیلی وتغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان
کتابی است که مدل علی الله است زیراکه غیر الله قادر بر آن کتاب نیست وآن از یک
حرف گرفته الا ما لا نهایة ذکر میشود چه انچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود وانچه من نظهره الله
کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیراکه منسوب الی الله بوده وهست
زیراکه کتاب او حق است ای ارواح معلقه بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شان
که باشد سواء انکه ایات باشد که ما عیر آن رضوان است ومناجات که لبن لم یتغیر وتفکر
آیات که خمر مر واجوبه وتفاسیر مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله هست وشئون
فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیراکه کل از بحر حقیقت جاری میگردد واگر کسی در کلمات
فارسی بعین فواد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید ویقین میکند که غیر الله قادر
براین نوع کلام نبوده ونیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند براینکه کتاب حق است
ولی از محقق حق محتجب مانده وچه بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعز است
کتاب او از کل شیئ بل یک حرف از کتاب او اعز است از کل شیئ از اسکبار مردم خائف
از ایشان میشود که کتاب خود را برایشان نازل فرماید واز نار نجات یابند وداخل

جنت شوند وچه بسا از ملاحظه علو فضل ورحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود
ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند وحال انکه شب وروز میخوانده اللهم اعطنی کتابی
بهینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند
از آنچه قلم حیا میکند درحق او مرتکب میشود وحال انکه کتاب کتاب خدای او بوده ورسول
رسول او واز علو فضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله
وغیر او قادر بر مثل او نمیشد چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است ومنهج آیات
او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده وکسی مطلع نشد وحال انکه کل اقرار کرده ومیکنند بر اینکه کتاب
حق است ودر نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو وکتاب او از قبل بظهور او و
کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتی که نمیماند الا مومن خالص واو اعز از کبریت احمر است
چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم وکتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد ص
بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در آخرت وکتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف
احدی از نصاری از دین خود برنگشته وکل برسول الله ایمان آورده وبکتاب او
تصدیق نموده وهمین قسم اگر مومنین برسول الله ص وکتاب او یقین کنند که ظهور قائم و
بیان همان ظهور رسول الله ص هست بنحو اشرف در آخرت واین کتاب بعینه همان
فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مومنین بقران خارج از
دین خود نشده واقرب از لمح بصر ایمان آورده وتصدیق بیان نموده وحال انکه عدم
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه انچه بایحقق به الیقین است از برای ایشان
نشده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند بعینه
همان حجت را بنحو اشرف وهمینقدر که تصدیق ویقین نمیکنند علامت این است که

کینونیات ایشان از شجره نفی بوده دراجع باو میشود وایمانهای ایشان واعمالی که کرده اند
در دین اسلام مستودع بوده نه مستقر وبقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف
کتاب الف امروز نفع بایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگرچه بآنچه منزل الله
بوده بلاتغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین ومفتین راجع بانفس خود نموده
وعمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حق واقع عند الله ظاهر است و
راجع میشود بشجره بیان وهمان حکم که ازان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک
مجتهدین ومفتین وهرکس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده وهست اگرچه مختلفین باشد چون
راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگرچه اختلاف نبوده ونیست در آنچه نازل در بیان شده
من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است واختلاف وقتی است که در مورد
خاص شود اگرچه آنوقت هم بتعدد امکنه وساعات واقترانات ودلالات اگر مختلف شود
مختلف میگردد ولم یزل الله فی شأن بدیع وخلق جدید وحکم جدید اگرچه آنچه از نقطه حقیقت
الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده وهست وحال انکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات
مالانهایه در بین اهل آن ذکر میشود ومحقق است که انچه من عند الله است در او اختلافی
نیست بانبساط بصر در این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیات است
لم یزل در تجدد وحدوث است واقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع وشأن حدیث
ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود بآنچه در ظهور
ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنیه مدّاست کلیئی را در حین بطون خود ولی بانچه در حین ظهور
مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیگردد الا من شاء الله انه

علام قدیر

الباب السادس والعشرین من الواحد الثانی

فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب انکه تا امروز کسی غیر از مظاهر یکه خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بجنت را
فهمیده و نه نار را و انچه متعلق بذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم
است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اوّل تجلّی تجلی او است چنانچه در دعای عرفه این
مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیّته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم
غیبا فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیّت بحقیقت آولیه منحصرا بامیر المؤمنین
زیرا که انچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او میشود مثلا از یوم آدم تا امروز
نزد هر ظهور حقیقتی با ذل من امن باو فتح ابواب بجنّ و دون آن شده تا انکه جوهر کل حق
منتهی میشود باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر نظر کند می بیند
که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بمشیت موجود میگردد و او بنفسها و او است
محیط بر کل عوالم باحاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد
اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق
که ظاهر شد ظهور محمّد ﷺ با نکه اوّل خلق است در انفس کل مومنین باو موقن میشوند
که او اوّل خلق بوده و هست بعد از انکه این مطلب محقق گشته شبهه از برای هیچ نفسی
نباشد که در علم الله هیچ جنّی از ظهور الله در نقطه مشیّت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
هر ظهوری بظهوری جنّت او دن ظهور بوده در آن ظهور تا انکه کل ظهورات منتهی شد
بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنّتی در علم خدا از آن نفس منعه اعظم تر نبوده در آن ظهور
زیرا که در انفس مثل این امت امروز بعد از خداوند کسی با ین خود و او اعظم از رسول

خدا نمیداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بظهور آن نفس اوّلیه و بعد هیچ جنّتی در علم خدا اعظم تر
از امیر المؤمنین ﷺ نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم در جمیع
بدرجه مراتب ابواب جنّت متعدد میگردد تا بحروف واحد منتهی میشود مثلا در ظهور جنت خاص هیچ
جنّتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
ارض طف و مکان جنت انوقت علی بن الحسین ﷺ و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را
تا بحرف میم منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور این امر متّع تا سنه دقیقه آن و انچه
احصا توان نمود اوّل ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنّت بیان باشد در اولای
او آن حین در علم خدا جنّتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهره الله جنّتی از او
اعظم تر نیست و حین ظهور او منبدل میشود جنّت اولای نقطه بیان بجنّت اخرای او و بعد از
آن جنّت جنّات حروف حی که نفوس مومنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منتهی میشود
آخر ظهور بجنّت سین نه این است که در حین هر ظهوری جنّت قبل در مقر خود نباشد مثلا در
حین ظهور جنت سین جنّت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
از برای هر جنّتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشوند
بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و رسول خدا بخداوند عزّ و جلّ انیست که اسم رابع خدا است
من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اوّل که نفس اسم باشد و کسی که
اوّل داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء الله فائز گردیده و اقرار
بوحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر خطی در امکان متصور نیست که اعز و الذ از توحید خدا
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم بمنتهی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق مشهای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلاً
عبدی را خداوند بدرجه باپیت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در
شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جاوه مشهای لذت او در وقتی است که
نظر بخدای خود میکند و میگوید حمد مر او را که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کل
لذات راجع میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل اقدس
میگردد الفاظ هم بمعانی علیها راجع میگردد و این است که در تزاد لولا لافئده ثمره آخر در اول
ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از
مصدر عزت ابرای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه
بآنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع بکلمه
حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و انچه منشعب گردد از او منشعب میگردد و از
ظهورات جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد مشی شود حتی لباس حریر باو پوشیده میشود
و انچه مایتلذذ در جنت است باو متلذذ میشود و او بنفسه متلذذ نمیشود الا بتجلی خود که محل نقطه باشد و او
کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست ابرای او
نه اولی و نه آخری و نه مشهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرقان شد انچه مشاهده
نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله ﷺ بوده حتی انکه اگر مورد ثی دانه یاقوتی ارث
برد نیست الا بعطیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که
غیر آن نفس که الآن ارث میبرد بر کی میتوانست که بگوید لم اودم این است که کل وجود از
نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیه اوست که عطیه الله هست هیچ شئ

شیئیت ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض
عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمیتوانست انیست که اگر کسی چشم فواد خود را
باز نماید نمی بیند کل وجود را الا کفی از جود او و آنچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل باب
اولیه که رسول الله باشد مستظلند و ابواب دیگر جنت در قبضه این باب است بلکه او اینها را
فتح فرموده بجود خود مثلا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بمنتهای عروج و ظاهر شود از برای
جسد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا لذا ذن آن که فرموده این است
یکی از ابواب جنت و هدایت من چنانچه انچه بظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده
نیست الا بآنچه رسول خدا ﷺ فرموده که او است وصی ثامن من اگرچه الان نزد تربت اولین
نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او
و در ظل هر بابی از ابواب جنت ابواب مالانهایه بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
یکی از ابواب جنت آمده بنفسه جنتی است از برای او در رتبه خود والا مالانهایه این سر
ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این جنت است و از جنت
قبل کل لذت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله ﷺ کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا
که کل جنت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از انکه
منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگرچه در عمر خود بمنتهای لذت ممکنه متنعم گردد که
اخر راجع بنار فنا میگردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حق باشد که مشی الیه
لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بگمان بقا
است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه بیقین بدانند که ظهور رسول الله ﷺ
همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

و در آن جنت متلذذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذتی میکند حقیقت
ندارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی میکند لله و گمان تلذذی میبرد عند الله از برای دون
آن کرده و بهمان گمانیکه حروف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در
جنت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حجته
و آمن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در
این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین
ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان باو و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان
منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره فانه یبقی ببقائه الی کرة الاخری و اذا لو آمن
به و یستلذ بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری و لا غایة له و لا منتهی و ان بقی فی ظهور فینقطع
الایمان و اللذه عنه حین ظهوره وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله
کل موفق بآن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید
ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعدد
اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم بر انفس
خود کرده و کل بکلیه در ظل او ن نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید و اگر بشنوید
ظاهر شده صاحب نفسی بآیات و اولوا العلم آنزمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوا العلم
بلکه مدققین نظر بمثل این زمان که انها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس
فقر و مسکنت بوده سبقت بدخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم
قبل باقی مانده تامل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و آخر و او است
ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در تضرع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیککم فاذا لا تصبرن
قدر ما تنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری
ایاکم لاخلصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی
بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است
الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف بابتهال و تضرع هستید نه این است که بمثل یهود
مانده که عیسی ع بیاید و نه بمثل نصاری که محمد بیاید و بمانند و نه بمثل امت محمد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود
و بمانید و ان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان من احد لاقولن جائت نقطة البیان فی اخریها
و انتم علی ما انتم علیه لباقون قسم بمن یظهره الله که هیچ قسمی در علم خدا از او ن اعظم تر نبوده و
نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست بضعف
زیرا که امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه
نقمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه هم در حق ایشان
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع
داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته
و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و همین قسم در
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد ص میآورد و همینقدر که نیاورد دلیل
است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده
چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسئول عنها است
که در حدیث کمیل مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید اینست حقیقت جنت

در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا
خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر ابحر سموات مداد
گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند
درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل
در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد
حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی تلک الجنة الا الله و لا فیها الا ایاه و لا من قبلها
الا ایاه و لا من بعدها الا ایاه و لا من فوقها الا ایاه و لا من دونها الا ایاه له الخلق و الامر من
قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است
و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام ورزیده بحبل نقطه بیان در
اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل در جنت او شود بل کل
اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید
بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را
تا آنکه آن نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا تملک ما علی الارض
در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رافت بوده نه شدت و
سطوت هذا منة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم و هیچ جنتی اعظم تر
از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان
آورد و بلقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است
سیر نماید و بآلاء جنت فردانیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محتجب
و بآنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

او شده محتجب و کاش محتجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت
نبوده بالنسبه باو در حق او ظاهر نکرده کل باو مؤمن و او را در جبل نموده و کل باو معزز و او را
تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین
هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من اله الا الله ذلک اله
الجنة و ربها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی بامره و انه لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
یتلذذون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیسبحون بحمده فی
کل حین و قبل حین و بعد حین و لیوحدون الله ربهم بذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
لن یدخل فیها من نفس الا و انها لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب
و اننی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم و اننی انا الله لا اله الا انا لرب ملیک و اننی انا الله لا
اله الا انا لحق منیع و اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئ رب الکرسی المنیع و کل شیئ راجع میشود
بهیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر آن نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است
در جنت اگر چه شیئی باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد
بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نمیماند در صورت فؤادی او
الا هیکل انسانی و از این است که کل شیئ طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن باشند
نه دونه زیرا که جنت شیئ اینست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله
و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد کل در نار است و از شئون آن اگر چه کل در صقع خود لیس کمثله
شیئ باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است
که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئ
میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

جرات ساکن گردد آنوقت ان ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدری که درایام ارض صاد درانجا ساکن بوده میخوانده ومیخوانند وحکم ازبرای هیچ شیئی نیست الا انکه راجع بآن نفس میگردد وآنیست که هر مقعدی که اهل جنت براو مستقر شوند باعلی ما یمکن وصف درامکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقعدی ازمحل شهادت کلمه خاص ادنی تر درآنروز نبوده ولی چون ازجنت بوده باعلی مایمکن درظل او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جدران او ازیاقوت مرتفع شود نه ذهب واگر ظاهر نشده ازضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیراکه آن قابل بوده وهمچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اعلای ازان آنروز نبوده که اولوالافئده در آن روز میدیدند فنای اورا که گویا بهمان روز لاشیئی میدیدند چنانچه امروز اثری ونشانی نه از مستقر برآن ارض است ونه ازاو کذلک یفنی الله الفنی ویرفع الله الاثبات بامره انه علی کلشیئ قدیر واگر برعکس مورد ظاهر شود که مقعد شجرهٔ حقیقت اعلی علوارض گردد شبههٔ نیست که لم یزل ولایزال درارتفاع مرتفع میگردد ودرظل اگرچه مشی ارض ادنی باشد درنزول تنزل مینماید اذکلشیئ یرجع الی النقس الانسانیه وانهای ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنة بمن نظهره الله وترجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة ومن یتبع امری فی ایام التغاث یدخل الجنة حیث لامرد له من عندالله انه کان علی کلشیئ قدیرا

الباب السابع والعشرمن الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب انکه ازبرای نار شئون مالانهایة بمالانهایة بوده وهست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که درهر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور درنفس ظهور ظاهر میگردد

که میخواند کل را بهر لسانی که برآن مبعوث گردد لااله الا الله حقاً حقاً لااله الا الله حقاً حقاً لااله الا الله حقاً حقاً لااله الا الله حقاً حقاً زیراکه جوهر کلشیئ ازمالایجب الله بنفی وازمایجب الله راجع باثبات میگردد واین ظاهر نمیگردد الا بمالایجب نقطة الحقیقة فی کل ظهور ومایجب واین جوهر درقرآن فواد اول است ودربیان فواد اول که درقیامت شنید شجرهٔ حقیقت ظاهر شد فوادش بنار تامل یا جحد فانی گشت اگرچه آن فواد درقبل درجنت بود زیراکه لااله الا الله میگفت ومحمد رسول الله ص وعلی والائمة حجج الله وابواب الهدی اولئک هم شهداء الله ومانزل الله فی الفرقان راحق میدانست ولی درحین احتجاب بغفلت یا وقوف یا جحد یا انکار باطل شد انچه که دراو بود ازآیات حقه ازمعرفة الله وازمعرفت نبی وائمه وابواب واقرار بانچه حق است دراسلام من عندالله زیراکه کل اینها ازشجرهٔ حقیقت طالع شده بود واین شجره بعینها ظاهر شد واین اثمار ازاو بود درقبل وهمینقدر که ظاهر شد وکسی قبول نکرد گویا دراول قبول نکرده زیراکه این ظهور ظهور اخرت اوبوده واعظم از ظهور اولای اوبوده ازاین جهت است که اعلی سکان جنت قبل درادنی دنونار ساکن میگردند زیراکه اصل اول نار درصقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تاحال شنیده نشد مثل او منقطعی دیگر هم انکه درنزد نفسی حق بوده تفویض کل امور باو نموده وحال انکه ان ثانی اول اول قبل بوده ولی چون درواقع درارض بعد خود نازل بوده ثمری براو نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود درنزد ظهور محقق حق توقف نمینمود وبمقعد خود ازلقاء الله محتجب نمیشد و اول ظهور نقطه بیان انچه خیر درعلم خدا بود باو باول مقبل خلق شد وانچه دون خیر بود باو باول مدبر خلق شد که ازیوم خلق کلشیئ تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول میشود وجوهر جواهر کل نار مدبر براول میشود وخداوند خواست که اورا مقبل کند وکمال تفضل در

حق او نمود والواح متعدده ورسل متنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و
قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان
وهیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه انچه راجع باو میشود از هر شیئی
اشیائی است که داخل نار شده وانچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در
جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده وانچه راجع
باوّل من لم یومن میگردد راجع بنار شده وشئون این نار ما لا نهایه است ولی کلیه ابواب
در نوزده ذکر میشود والا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود
باب ناری است در حد خود وهر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود
اگرچه کل من فی النار راجع باول او میگردد وکل من فی النور راجع باول او میگردد وهر دو عابدند
خدا را وساجدند از برای او ومعظمند او را ومجدند او را وموحدند او را الا آنکه این بظهور اخرت توحید
میکنند وآن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده واخرت ظهور قبل او بوده اینست که ان باطل میگردد
واین ثابت میماند وآن نار میگردد واین نور میشود وآن فانی میگردد واین ثابت میماند وان عزیز
میشود واین ذلیل وان غنی میگردد واین فقیر تا بحائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او
والا امروز هر دو لا اله الا الله میگویند ولی انچه در بیان میگویند بر شان ما یحبه الله میگویند وانچه در
فرقان میگویند بشان ما لا یحبه الله میگویند ومثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
خدا را میکرد ولکن در حین ظهور قائم خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید
محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی وهر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من
استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج وهر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقر گردید
الا من استودع فانه لا بد ان یخرج والا بر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از بجده نکردن شین اولیه باشئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول
در زمان محمد ص این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمومنین
علیه السلام کنم وجواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله من
حیث اردیدلا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع گردم از انجا که اراده میکنم
نه از انجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر واول من اقبل جوهر جنت و
اول من اعرض جوهر نار است وکل شئون خیر باو منتهی میگردد وکل شئون دون آن باو چنانچه
خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده ولا تکونوا اول کافر به ومن وصیت میکنم کل را
ان تکونن اول من تومنن بمن یظهره الله یوم القیمة لتکونن مبدء کل خیر فی کتاب الله فان
ذلک لهو الفضل العظیم ولا حذرنکم ان لا تحتجبن به اول کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان
ذلک لهو العذاب العظیم واگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیریکه در بیان ظاهر شود
راجع باول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده واول خلق او در علیین واقع
شده وکل شئون دون خیر راجع باول من قال لا میگردد واو است ناریکه فوق او در بیان
نیست واو جنتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من یظهره الله که همین قیم
مستدلین استدلال مینمایند ونار نگشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم
ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود واظهار ناریت نکرده در نزد خود و
کل الا انکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده
وضو نگرفته ونیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده ودر یک مسجد نماز کرده
وکل مردود است عند الله وشئون نار بوده زیرا که از برای ان آنی که در نفس خود بزعم
خود لله میکرده آن همان آنی بوده که از ظهور نقطه بیان در او لای او که ظهور نقطه فرقان باشد

متجلی شده واگر نمیشناخت اورا که اواست خطور تامل درحق او نمیکرد ولیکن شناخت زیرا
که بانچه نقطه اوّل ظاهر شده بود که آیاة الله هست ظاهر شد ودید زیراکه از نقطه فرقان امروز
غیر از آیاة الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید وسجده نکرد واعتراف
بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده وتمحص قمیص باب اوّل نار را
پوشیده اعوذ بالله من هذا ومن یؤمن بانکه فلا سبیل له علیه والله لیحفظن عباده المؤمنین
وهر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی ناراست که شئون دیگر در
ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بفواد اوّل که جوهر نفی بحت است وکل خیر وشئون او
راجع میشود بنقطه فرقان که فواد او جوهر جواهر کل اثبات است واحبّ کلشیئ در نار همانست
که از او محتجب شده وابغض کلشیئ نزد او نفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه
در قرآن احبّ کلشیئ نزد قائل حرف خاص او بوده که الله اکبر میگفت وتحمّل شد آنچه شد
که اگر میدانست که او است مظهر یکبر در آنروز نزد او سجده میکرد وخطور دون حبّ او بر
قلب او نمیشد وابغض کل نزد خود شش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
نازل فرموده که نخواهم امر زید او را چنانچه اوّل حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالی را
که خود را منسوب باهل بیت میداند واهل بیت اوصیاء رسول هستند در رسول من عند الله
منصوب است میکرد هر آینه در نزد خود مشعر ودر نزد کل معذور بود چگونه بر قول مثبت بنوت که
مظهر ربوبیّت صرفه والوهیت محضه هست خطور دون حبّ میکرد وشب وروز از برای او
سجده میکند این است که محجب مانده واز محبوب خود غفلت نموده وتمحیص ابغض کلشیئ را
که اوّل من اعرض بمحمّد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیراکه خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد

چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان وخلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگرچه
قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسیکه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور
بایات بیّنات من عند الله عزّ وجلّ ولیکن اگر شود قمیص این بوده که ان پوشیده
واز احتجاب این بوده که آن محتجب مانده واز نفی این بوده که ان قبول نفی نموده واز
بعد این بوده که آن بعید گشته واز نار این بوده که آن نار شده وهر کس پناه برد بمن یظهره الله
آنروز شئون این بآن نمیرسد ومعنی اعوذ بالله در آن روز ایمان باو است نه قول این
کلمه زیراکه باب اوّل نار همین کلمه را لا یعد ولا یحصی میگفته وپناه از نفس خود که شین بوده
میبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه بیان بایمان
باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست والاچه ثمر میبخشید او را شب وروزی بفرض قرآن
دون سنّت او سی وچهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو وآنچه مقتضای کینونیت او است
که قلم حیا میکند بر ذکر آن برادر وامیدارد وحال انکه باو سجده میکند واظهار تقرب باو
میجوید وحال انکه نزد او ابعد کل خلق واوّل کل نار است ودر ظهور بیان هم همین قسم که در
جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی مالانهایه که کمتر شود تکثر
همان واحد اول است در کلیتها هر کس مؤمن شود ببیان وانچه خداوند در او نازل فرموده
در ظلال جنّت بوده وهست وهر کس منحرف شود در ظل نار بوده وهست نه اینست که مراد
از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنّت در ارض باء انواری که هستند هستند ودر
ظل باب کلیه ذکر میشوند وظل مثل ظل واستعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی
کل حین وقبل حین وبعد حین ولا توکلن علی الله فی کل شأن وقبل شأن وبعد شأن مثلا
باب اوّل جنّت را نقطه فرض کن وباب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله

ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان
یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کل
یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را
که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا انکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل
را از من یظهره الله طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف
انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یاتی اسمه احمد باشند و اگر
ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگرچه می بینم ظهور او را مثل
این شمس در وسط السماء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل
جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو
العلی العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او
لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مومنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر
لقاء او هستند و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است
که کفایت میکند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیء بلا ایمان باو ثمر
ندارد و هیچ شیء با ایمان باو حزنی ندارد و الا ان الله لیکفینکم عن کل شیء ان یا کل شیء عن
کل شیء و لا یکفینکم عن الله ربکم من شیء و لا یکفی شیء عن شیء لا فی السموات و لا فی الارض
و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا انچه ذکر شد در ذکر حین حیات
عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار
و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در

ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا در ارضی که منسوب بنار است
اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الا ان اراد بشیء لله و لیسئلن الله ان
ینتقمن عنه گویا مشاهده میشود که امکنه ناریه مومنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا انکه بجائی میرسد که
اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند الا انکه نقطه بیان یا من یظهره الله
اذن دهند مومنین بخود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مومنی را و الا داخل کوفه شو
و نظر کن در انجائیکه محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النفی الی ان لا یبقی
له من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله الاثبات بامره
انه علام قدیرا

الباب الثامن و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الساعة آتیة لا ریب فیها

ملخص این باب انکه در هر ظهور مشیتی ساعت بحقیقت اولیه او است الی انکه تنزل مینماید تا
انکه هر ذکر حقی که منسوب باو شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق نیست
که اطلاق شود حتی انکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة
آتیة لا ریب فیها زیرا که مدل بر علو او است و امروز ساعت نفس بیان است که میاید مردم را
و حکم میکند بر ایشان الی یوم القیمة و مردی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد
گردد رشحه از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی انچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است
محقق میگردد و لتنتظرن ظهور الله فان الساعة لتاتینکم بغتة و ان علی الله ربکم انتم تعرضون

الباب التاسع و العشر من الواحد الثانی

فی ان ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب

الی اذا اردیان انسبه الیک فلتقبلنی وما ینسب الی نفسک انک انت خیر الفاضلین

ملخص این باب انکه اثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشاه اخری او است مثلا انچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مومنه باو است و ما یرجع الیها حتی لو کان من تسع تسع عشر عشر ذرطین و همین قسم انچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز در مومنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افئده ایشان تحفه بود من الله بسوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم آنچه در بیان مکنون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور اخری نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرانیه قبول نمیکند چگونه مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا انکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده و همچنین من یظهره الله قبول نمیفرماید شیئی که منسوب ببیان است الا انکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لا نهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه یوم ظهوره فی النشاة الاخری و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت باو مقطوع سازد و از تحفگی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مومنین بقرآن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کل بؤمن شوند بیان والا مقطوع نموده از خود نسبت علو را نه این است که ثمره بفرماید چرا محتجب شده اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست زیرا که انچه در طلب دنیا بر میائید تا ملاحظه رضای خداوند را در او ننموده نمیکنید و امروز که ثمره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که مائول الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد میاید بر نفس خودتان میاید والله غنی عنکم و عن ما

ینسب الیکم و انتم ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفتخرون والا لن تغنین

الا انفسکم و لتشهدن ثم لتوقنون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ملک له و انه احق به من غیره

ملخص این باب انکه خداوند عالم کل شیئ را خلق فرموده لمن یدل علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدل علی الله بوده و هست کلشی با و خلق شده و میشود و او است قائم بنفس خود بالله و کلشی قائم باو است و ما یشئ من شئ الا به و لذا انه احق من کلشی و ما سوای او ملک او هستند بملیک ذات اقدس کلشی را و او است احق از کل شیئ بکل شیئ از نفس کل شیئ ثمره این علم انکه اگر نقطه حقیقت کلشی را عطا فرماید بیک شئ احق بوده و هست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا ص در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از املاک او باو و این بوده تملک خداوند کلشی را که کل میگویند له الخلق و الامر و همچنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلشی احق است از کینونیات ایشان بخود ایشان و حال انکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید بکل شیئ زیرا که کل شئ ناظر بجود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کل شئ بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته ثمره این باب انکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شئی نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الا بحکم بیان تا وقتیکه بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کلشیئ ولی اگر بفرماید بیک نفسی از انهائی که بحکم بیان ارث میبرند که یک قیراط مبر بهمان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله ص فرماید که آن امر که در

قران نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگرچه امروز
ذکر فرماید زیرا که انچه قبل نازل شده ازقبل او بوده وحکم قبل وبعد در نزد عارفین بحق او سوا
است انیت استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم جاری میکند که ذکر شود وکل بامر او صلوة جمعه میکنند
واگر بفرماید میکی ازانها که در مقعد خود نماز کن یا انکه فلان نفس احق از تو است باین منصب
قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه ببودن یکی شل مسلمین باو راضی نشده ولا
این قسم واقع نمیشد انیت استحقاق خلق دانست استحقاق او که در افئدهٔ که آیت توحید خداوند
راگذاشته اگر امر فرماید بآیهٔ اخری احق ازاداست ازنفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله
آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته وآیه بدیعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده
اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علوّ عبد مالکیت خود را این قسم
اظهار فرماید ماتفرع براو چگونه لایق ذکر است وهمین قدر که ناظر بشمس حقیقت باشد حدّ خود
را دانسته بلکه افتخار مینماید بانکه منسوب باو گردد اگرچه بنسبت ملکیت باشد مثل کلشیئی که عزّ
کل شیئی این است که اوامت مالک کلشیئی نه دون او واگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور
قبل او ثابت ومعترف است چنانچه این مطلب ظاهر وهویدا است اگر حروف الفیه بحروف
قافیه افتخار نکنند ودر ظل او مستظل نگردند ولی بنسبت خود بالواح الفیه مفتخرند وهمچنین قبل قبل او
الی ان ینتهی الی آدم الاوّل الذی لااوّل له وبعد بعد او الی ان ینتهی الی ماینتهی ولانهایة له
قل الله یبدؤ کلشیئ ثم یعیده ولم یکن من بعد الله ذکرا بمثل مالم یکن من قبل الله ذکرا افلا تتفکرون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله یخلق الشیئ ان یتعلق به لان قوله احق

ملخص این باب انکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول

او کینونیت شیئی خلق میگردد مثلا اگر تکلّم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمومنین
خلق آن ولایت نمیشد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور از قول او است ودر آن
ظهور نه قبل از آن ظهور وهمین قسم دون حق ازاول تا آخر آن بقول او خلق شده
اگر نمیفرمود آن هذا دون حق نه در آفاق تکوّن بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد انیت
که نور ونار هردو در حول کلام او طائفند وهمین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمیشد کجا
خلق او ن میشد وهمین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد ونظر کن بعد از
غیبت شجره محبت در قران چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست واز قبل ایشان
چگونه ثابت است وبرائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر وشبهه از برای اولوالافئده نبوده
نیست که اگر بحرف علیین تکلّم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
فرماید از روی صدق وخلوص واگر بحرف دون علیین تکلّم فرماید بعدل او در نار نفس کلیه خلق
میشود در صقع خود که قلم جاری میکند از استحقاق او که ذکر نماید ودر نزد هر ظهور حقّی هیچ فضلی
اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر بمشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود
لابد حکم او را ذکر میکند ودر نزد ذکر او خلق او میشود وهمان نار میگردد از برای اهل ان ظهور
واگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقّی نشود هر آینه کل باعلی قوه خود
سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم براو شود وناری شود در آن ظهور که در آن
مردم هلاک گردند چنانچه اوّل این ظهور اگر کل همّت نموده برانکه نزد شجره غیر انکه لایق
اوامت ذکر نشود ذکر نار نمیشد که محتجبین در او مخلّد گردند وخلق او بذکر او میگردد و
الا چه احرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند وحال انکه ظلم هردو بالنسبه بخلق
سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کسب کرد خلق وجود او

باین میشود والی یوم القیمة کل ازاو بتری جسته و درنار فنای خود فانی میگردد و هیچ فضلی اعظم تر ازاین نیست که در ظهور هرحقی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان باو است مثلا اگر نازل فرماید آیهٔ بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرمایند ولله ملک السموات والارض وما بینهما والله علی کلشیٔ قدیر مظهری در پیان بهم میرسد که دلالت براین آیه کند بلکه الی مالانهایه مظهر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است وحال انکه مظاهر اولوالحکم از زمان ظهور تا امروز لایحصی است این است که در ظل هر آیه اشباح مالانهایه متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متبع اند آنرا تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیٔ میکند ومثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا الله ونیست غیر الله خالق شیٔ ونه رازق شیٔ ونه ممیت شیٔ ونه محیی شیٔ ونه مبدع شیٔ ونه محدث شیٔ الا له الخلق والامر من قبل ومن بعد ذلک رب العالمین اگر در ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او وکل اعلی تر ازاین نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید وهرکس بقدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بعطای او مفتخر باشد اگرچه بآیه واحده باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت ومن اصدق من الله حدیثا

لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البیان ومن فیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف ومن فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله ص وما نزل الله علیه فی اولاه ومن فیه طائف فی حول قوله حین ظهوره اخریه

ملخص این باب انکه مدنظر پیان نیست الا بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او را فع او بوده ونیست چنانچه منزل او غیر او بوده ونیست وپیان ومومنین بپیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن وارواح متعلقه بآن مشتاق بودند بظهور منزل خود وغیر او را منظور نظر نداشته ونمیدانند وامروز فرقان صلوات میفرستد برحروفی که او را عروج داده وداخل بیان نموده وطلب نقت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده وحظ او را باو عطا نموده وهمچنین بیان صلوات میفرستد برنفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مومن میشوند بمن یظهره الله وادراعروج میدهند بسوی کتاب او وطلب نقت میکند از خداوند عزوجل برحروف دون علیین که درحین ظهور او سجده لله باو نکنند وبشیٔ از لقاء الله محجب میگردند اگر کسی ناظر بعین فواد باشد میشود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا آلهنا والکشیٔ فادرکنا وخلصنا عن نار نسبتنا الی ماکنا الیه للمشرکین وانسبنا الیک وادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل وبعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده ونقمت او را از برای خود نخریده وبجود از برای منزل او نموده که درحین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان بسوی مومنین بجود ومیگوید که ایام وحی هست ازمن که باید امروز اقرار بمن یظهره الله نماید تا انکه وفا بعهد رب خود نماید درمن ومسرور میگردد باقبال مومنین باو بسوی منزل او ومحزون میگردد اگر حزنی از مومنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیٔ محزون تر از فرقان نیست وکل او را تلاوت مینمایند واز رحمت او هیچ ندارند الا نقمت او را مثل انهائیکه درحین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت مینمودند ای اهل بیان نکرده مثل انچه اهل فرقان نموده واز محبوب خود هیچ شیٔ محجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

وحظ آخرت او است بمثل ارواح او وابیاناه ننموده وتعقل نموده امر الله را وسجود از برای
کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیگردد از شما الا آنکه ایمان
آورید بمن یظهره الله که منزل او وکل کتب بوده وشفاعت مینماید نزد او از مومنین بخود و
شفاعت او مقبول است نزد منزل او وهیچ بنده نیست که خدا را بخواند ببیان الا آنکه مستجاب
میگردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله آنوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدله بالبیان
که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از جود وفضل تو سؤال میشود در حق بیان ومن فیه مما
احببته لا مما لا تحبنه بان ترحمن علیه وعلی من آمن به یوم ظهورک وان ترفعنه ومن امن به یومئذ
بما تنزلنه من عندک فانک انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الایات والکلمات اعظم واعلی مما قد نزل الله حینئذ
ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی بارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات
قبل او بل اول نشأه اولی وثانی نشأه اخری عند الله وعند اولوا الافئده محقق است بلکه
نیست اول الا از برای ثانی ونه ثانی الا از برای ثالث ونه ثالث الا از برای رابع الی
ما لا نهایة بما لا نهایة لها بما منها الیها همانقدر که فضل رسول الله ص است بر عیسی ع همانقدر
فضل قرآن است بر کتاب قبل وهمین قسم در ظهور بعد ودر ظهور بعد بعد ولیس لامر الله من حد
ولا لما یتجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمص قمیص حدیث عسکری
صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره
ومراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری واگر شبهه در اعظم بودن قرآن
نزد اولوا الافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند ونیست ظهور بعد الا

بعینه ظهور اول بنحو اشرف ونه کتاب او الا همان کتاب اول بنحو اشرف اینست که کل در حجاب
هستند که درک نمینمایند والا امر الله اظهر از هر شیئی هست وان الی الله المنتهی والرجعی فی
الاخرة والاولی وظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه بر کل است ظهورات جزئیه در ظل او ذکر
میشود مثلا آنچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله ص مستظل میگردد و
همین قسم است قبل قبل وهمین قسم است بعد بعد وهیچ ظهوری از برای او نیست الا باستیلاء
بر کل وهیمنه بر کل ذرات ما یذکر به اسم شیئی یذکر فی ظل ظهوره وحق علیه ان یتبعه ذلک امر الله
من قبل ومن بعد وانا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع وان لم یاذن یثبت والامر بیده
ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر ونهی نهی او است
فیما نهی مفری نیست که نفوسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور احیاء ایشان را
مبعوث فرماید وحین بعثت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع والا ثابت
له الخلق والامر یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل وکل عن کل شیئی یسئلون ما یفعل ذلک
ما یفعل الله وما یحکم ذلک ما یحکم الله وما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآتیکه
دلالت نمیکند ونکرده الا علی الله وحده رب کل شیئی رب ما یری وما لا یری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابداع
ملخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است وادن اینست
اننی انا الله لا اله الا انا وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون وهر شیئی که

اطلاق شیئیت بر او میشود ما دون الله خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء واحداث
ولی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هستند و بحر اسماء و صفات لم یزل
مدل علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت
و کینونیت او . اذ ما دون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خداوند
او را ابداع فرموده بمشیت و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود چنانچه امروز کلشیئ ما ینسب الی البیان
است زیرا که روح شیئیت در اینهاست و اینها بذات حروف بیع خلق شده که مظهر مشیت
اولیه باشد و در هر ظهور سر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده و هست انا کل لله و انا
الیه راجعون الله یبدؤ کلشیئ ثم یعیده و انا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء اقرب انما المراد به من یظهره الله لان الله لا یری بذاته

ملخص این باب انکه ذات ازل بذاته لن یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن یوحد ولن یری
بوده اگرچه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده میشود و انچه که
در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت
اولیه بوده و هست و انچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء ربک شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
رسول الله ﷺ بوده و هست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا انکه بر وجه هر شیئی که دلالت
نکند الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه انچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد
عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد
شده است که سرور او سرور رسول الله ﷺ است و سرور رسول خدا سرور خدا است و
همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابواب هدی هستند و بعد تا انکه بهر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی انکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در
او دیده نمیشود الا الله زیرا که منسوب باو است و اگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمیشود الا الله
چونکه منسوب باو است و همچنین ترابی که بر او مستقر هست و کلشئی که منسوب باو است و کل خلق
نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در ما دون او بشبیت میشود
نه باستقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل ما دون او مثل مرایا که در
ان عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه تشبیه ایه توحیدی است که از
او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک
نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بلقاء ربّ شده اگر مؤمن باو باشد و الا ناظر بوجه خاص
در حین عروج هم بلقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او مالا نهایه
الی مالا نهایه بهتر بود از انکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد مشیت اولیه مثل
شبح شمس است در مرات و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت
بالقاء قبض شمس لقاء باشبح در مرآت را اگرچه او نسبت الا او و حکایت نمیکند الا از او ولی
هذا شان الامکان عند ظهور الازل و شان الحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
من یظهره الله را مقترن بلقائی نماید یا انکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی
در لقاء او یا انچه ما یوصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج
نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت چنانکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عما یذکره الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان

ملخص این باب انکه انچه که اسم مشیت براو واقع شود ازهرشیئی دربیان است اسم او د
مروح متعلق دراسم نه متعلق درشیئی که ذات او باشد وکل انچه دربیان است دراین آیه است
لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض وما بینهما فاذا کل بالله ربهم
الرحمن المؤمنون انه لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم انه الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد المتمنع
المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما سبحانه وتعالی
عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی
السموات والارض وما بینهما وانه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله است
وکل اسماء واشال درظل او ذکر میشود ونوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در
مقابل نوزده ابواب جنت هرکس مؤمن باشد بهپان وتلاوت نماید این ایات اربعه را
که مقام خلق ورزق وموت وحیات باشد وبحروف واحد که افئده ایشان متمد باین اسماء
است مؤمن وازابواب نار مستجیر بالله باشد وتبره وهرذکرشیئی خیری که دربیان باشد
راجع باسماء واشال داند وهرذکر دون خیری را راجع بهمت حروف نفی داند کویا تلاوت
کل بیان نموده وانچه خداوند دراو نازل فرموده تصدیق نموده واین آیات اربعه راجع
میکردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم العز والجبروت ثم القدرة
والاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة والناسوت یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و
انه هو حی لا یموت وملک لا یزول وعدل لا یجور وسلطان لا یحول وفرد لا یفوت عن
قبضته من شیئی لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان علی کل شیئی قدیرا واین ایه
راجع میکردد باین ایه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی
وانه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیئی یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیئی قدیرا

واین ایه به بسم الله الامنع الاقدس وکل حروف بسمله بنقطه باء چنانچه در بدء کل ازنقطه طالع شده
وکل بیان تفصیل نقطه وظهور او درمرایا ومثل او مثل شمس است ومثل کل حروف مثل مرایا که از
او منعکس شده ودرهیچ حرفی نیست اول الا او ونه آخر الا او ونه ظاهر الا او ونه باطن الا او
چنانچه هرکس درظل ایمان بقران درامده درکینونیت او دیده نمیشود الا شبح ایه رسول الله
که بفضل او درظل ظلال او مستظل گردیده وکل بیان ظهور نقطه است ونقطه مقام مشیت
ظهور الله است وکل راجع میکردد بمن یظهره الله زیراکه اواست که کل بیان ومن فیه
راجع باو میکردد بمنهای خضوع وغایت خشوع واواست که درمرایای بیان دیده میشود مثلا
اگردربیان مظهر عدلی است اواست عادل واگرمظهر فضلی است اواست فاضل
واگرمظهر سلطنتی است اواست سلطان واگرمظهر علمی است اواست عالم واگرمظهر
قدرتی است اواست قادر زیراکه درمرایا دیده نمیشود الا شمس اگرچه درمقام شجیت بوده
وهستند وکل حروف علیین بیان راجع میشود بمن یظهره الله که باب اول جنت واسم
اعظم ظاهر بالوهیت باشد وکل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول درنار که درظل
این اسم مستمد درفناء است واگرمدق نظری نظرنماید کل خیررا درکف من یظهره الله
مشاهده وکل ظل افک رادرمقابل مشاهده چنانچه امروز درنقطه بیان ظاهر و
قبل درنقطه فرقان ظاهر بوده وهیچ غرضی ازبرای بیان ونفوس مؤمنه بآن اعظم تراز
این نیست که درایشان دیده نشود درحین ظهور من یظهره الله الا او والاظهور قبل شبهه
نیست که درایشان ظاهر است ودیده نمیشود درایشان الا او چنانچه امروز کسی در
نقطه فرقان شبهه ندارد وحال انکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف
بل درکل مرایای قرآنیه اواست که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده

واز علو نوراست که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرانیه متقربند الی الله باو غیر
از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات
نمیدهد الا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که
او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت و منعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است
کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنای او آلاء جنت او هستند و اسماء
دون آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در ان حین مشاهده نمایند که
سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکند انچه میکند و همچنین مظهر عز و غناء و قدرت و
امتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبیند
که در کل نیت الا ظهور او و کل باو میکنند انچه میکنند چه مظاهر قرانیه چه دونها ولی چون
محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ
هستند اگر در امکان شئی مترضی شود او است که مترضی شده و اگر شئی متکره شود
او است که متکره شده زیرا که در آن شئی دیده نمیشود الا شمس مشیت که باذن مشیت
او شئی شده و هست یا میشود والا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر
ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است متحقق نیست الا باو والا این هم ذکر نمی شد این است
معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه انیست که در حقیقت هر
شئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در
رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شئی منقوص گردد یا بر او امری نازل
آید زیرا که اگر الی ما لانهایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد
و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا انچه متصور است در او ذکر مراتیت

منعکس میگردد از آن شمس بلا انکه شئی بر او زائد شود یا از او ناقص گردد مثل انکه ظهور رسول الله
بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الله این
همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده
اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او باق قدس خود و اصل و لم یزل و
لایزال مشرق این است که کل از جود نقطه حقیقت موجد بلا انکه از بحر جود او قدر قطره
منقوص گردد یا انکه بر او مزید شود و همین قسم انوار مشرقه از آن اگر بما لانهایه با علی طور یکه
فوق ان متصور نیست بوشته شود و الی ما لانهایه باو مهتدی شوند از او شئی منقوص
نگشته و بر او مزید نشده و او همان شمس که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس مثلها
فی حد ذکرها انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان ما فی البیان فی ایة البیان

ملخص این باب انکه انچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیئ که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر
مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگرچه ذرهٔ طینی باشد و
اگر مدل بر نفی است در عما یصفون ذکر شده فطوبی لمن یومن بمن یرشح ملکت الآیات
عن بحر قدرته و تکون بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و تحقق کل ما ذکر به اسم نفی بما
لا یخضع لعز قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و مشیته الاولیه فی کل ظهور
و نفس من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربه فلتر تقبن ان یا اولی الابصار فانا کنا
مرتقبین لم یطلع الا لنفسه و لا یغرب الا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئدة من یقاءها

سن ذات مرات ساذجیة ینعکس من دون ان یتغیر ذلک النقص فی علو ذکره وسمو قدسه

الا لله الامر من قبل ومن بعد وان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلک الایة فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عزوجل قدیرا

ملخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله است واز برای او حدی وحدودی وظهوری وبطونی وعلوی ودنوی وطلوعی وغروبی نبوده ونیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام روح متقمص بقمیص حد میگردد والا در مقام افئده لایری الا الله واسمائه له الخلق والامر من قبل ومن بعد اناکل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام تعین مشیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیئیت هم رسانده چه از حق وچه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است ومراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان ومراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر میشود او بوده وهمچنین در بیان نظر کند که انچه مومن بالله یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق شده ومراد از ایه که کل در اداست اداست زیرا که اداست آیه تکوین این ایه واداست باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر اداست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود وتکثر بهم میرساند الی ما لانهایه همین قسم ارواح کینونیات بآن متکون میگردد وتکثر وهرگاه ذکر اولوالافئده شود مراد آن الاء بر کلمه لااله الا الله بوده وهست وهرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد آن الاء بر رسول الله صلی الله علیه واله بوده وهست وهرکاه ذکر

اولوالانفس شود مراد آن له بر ائمه هدی علیهم السلام بوده وهست وهرگاه ذکر اولوالاجساد شود مراد آن الاء بر ابواب علیهم السلام بوده وهست زیرا که کل اسماء وصفات تکثر همین واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگرچه الی لانهایه شود ودر تکثر مظاهر کلیه بهر سد که در ظهور اقوای از واحد اول باشد ولی باو متحقق شده وکل راجع باو میگردد چنانچه از او نشئه نموده نه اینست که کل حروف بیان ان حرف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستقلی از اداست چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر اداست نظر کن بعود مثل انکه نظر میکنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الا انکه همچو شد لباس بیان را بر فواد وروح ونفس وجسد ذاتی خود وهمین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشئون ظهور من یظهره الله را عود مینماید بسوی او بآنچه متقمص میشود قمیص عرفان باو را که آیات بدئیه از او بوده وراجع باو میشود اینست که کلشئی در حد خود از نقطه متوجد بلا انکه راجع بذات نقطه شود یا انکه از او طالع گردد بل کل را مرایا فرض کن ونقطه را شمس سماء اگر مرات سفید مقابل شود ایه افئده در او منوجد میگردد واگر زرد آیه ارواح واگر سبز آیه انفس واگر قرمز آیه اجساد واگر دون این الوان بانچه در اداست از قابلیت او حتی انکه اگر نعوذ بالله نفس دون مومنه مقابل شود در مرآت دون الوان محجوبیه خود تنعکس برمیدارد واز این جهت است قول فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عن الله عزوجل اینست که مشتبه میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده مینمایند وهمیشه ناظر بشمس حقیقت هستند وظهور او وحدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها ننماید اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل ومن بعد واولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع تعکس را نمینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و
حال انکه در مقام شهادت آمد از شمس غیب وکر و براو انچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر او
فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتتقن ان یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشرمن الواحد الثالث

ان ما فی تلک الآیة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب انکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح ان بنقطه حقیقت
واداست در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه واله و در بیان ذات حروف السبع م در
ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه وکینونیت ربانیه وکافوریه جوهریه وساذجیه مجرده
التی انهای شمس الحقیقه بضیائها التی انهای ایاتها وان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر
ان در ابواب قبل شده و در انکه خود خواهد شد والله ولی المتقین

الباب الثانی والعشرمن الواحد الثالث

ان مثل النقطة کمثل الشمس ومثل سائرالحروف کمثل المرایا فی تلقائها وان کل ما فی البسملة
فی النقطة ومن یقل الله الله ربی ولا اشرک بربی احدا فقد ذکرالله بما قد قدر فی النقطه

ملخص این باب انکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله
الامنع الاقدس عزالله الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بعین میشود
زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلشیٔ وعلی کلشیٔ
ظاهر است وانیست سر کلام امیرالمومنین ع انا النقطة تحت الباء در مقام ذکر تطابق
حروفی وعددی نه کینونیتی وذکر ذاتی او وهمقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن بایم
رسول الله ص ظاهر بود. مثل او شمس گرفته شود وهمچنین با دو شموس ظاهره در مرایا ثمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در
بیان است هر نفسی که مومن باو است در خود نبیند انچه باو عز او است الا مثل شجری که
در مرات می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا انکه انچه مومن بقران است
این کلمه را بگوید نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است
بالنسبه بشبح او در مرایا واین ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده
نه عمل مثل با علی علوا مایقرب به العبد زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور من یظهره الله
مومنین بیان باین باب که جوهر کل علم وعمل است عمل کنند واز برای خود شیئیتی نبینند
الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افتده وارواح وانفس واجساد ذاتی ایشان بنظور نقطه
بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو
کل علم وایمان اینست اگر کسی ناظر شود وازثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر شیئی
مثبت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مومن هستند
برسول خدا در نزاد خود را مذکور نمیدانند وبایمان باو خود را معزز ومفتخر ودر رضای
حق ثابت ولی محتجب از انکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بنحو اشرف
واگر نزد کسی این علم وعمل باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند ودر هر ظهور فائز بلقا محجوب
خود گشته وانچه اثمار ان ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و
وفقه بذلک العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیرالمومنین ع را مثل فضل رسول الله ص
ندانسته اگرچه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این
قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدل است براین ذکر البحر بحر علی ما
کان فی القدم ان الحوادث امواج والاشکال واین بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است

زیراکه در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مراتیکه تعکس از شمس حقیقت
برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی
ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب
القدر و اولاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین
الا من شاء الله انه اذا یحکم بشیء فاذا یخلق ما یشاء و اعلی مما شاء انه علی کل شیء قدیر ثمره این علم اینکه
در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون
آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در
تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس الهی که یکسطر از کلام او
بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افعل التفضیل کجا میتواند
آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد اللاشیء و ذلک فی حد مشیء
الشیء بالله عز و جل و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
ثواب آنچه که توحید کرده اند کل شیء خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است
که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیء و آنچه تکلم باو
مینماید تکلم خداوند است در حق آن شیء اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مراتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء است
و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند
نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در
حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد
در هر ظهوریکه میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغنا و همچنین اولوالقدرة و همچنین
اولوالعزة و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیء که
ما یذکر به اسم شیء است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیست و ببین حد اشخاصی را
که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان
نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و
هفتاد سال بدرجات مالانهایه مهتدی بظهور اول او در قران شده این در حین اقبال است
و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی النار ایمان بمحقق جنت و نار آورند
و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقیت محقق حق که
شهادت او عین شهادت الله بر کل شیء هست دهند بکسیکه کل بایمان باو مومنند و بدون
ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء او است جاری کند
چه حد است او را حیف ذکر حاء است که در حق او شود زیراکه حکم طهارت در اینها میشود
و در او بفتوای خود ایشان نمیشود فوالذی فلق الحبة و برئ النسمة و تفرد بالعزة و تقدس
بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعة هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز
توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بر شمس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل باو
نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
احتجاب را در خودش احصاء میکند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیل الیل باشد و علم او
باین والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یذکر من لم یومن بالله
و آیاته والله یحب المتقین

الباب الثالث والعشر من الواحد الثالث

فی ان لا یجوز السؤال عمن یظهره الله الا فی الکتاب وان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء شهید

ملخص این باب آنکه سؤال عمن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است و اگر شیئی هست بشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولی العزة از ظهور عزت او است و همچنین اولوا العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولوا القوة از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باو میت میگردد نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق میگردد و از طمطام یم فضل او مستضیئ میشود و از قمقام عز او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائیکه در شان او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر

از کسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء گاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید من عند الله نه از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء وارسلت الرسل من قبل ونزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی وربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون وان لم تؤمنوا بی ولا بما نزل الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون وانی انا لکنت غنیاً عنکم من قبل ولاکونن غنیاً عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی ولا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع والبیان وکان مؤمنا من قبل بمحمد رسول الله ص والفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله ولا ترضین ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کل شیء قدیر وانی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون ولا ترون فی الا الله ربی وربکم رب السموات ورب الارض رب کل شیء رب ما یری وما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد افئده ئی که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادیکه دلالت نکنند الا بر حروف حی او که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب

الف وتاء وزاء الی ان منتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان
از عمر این عالم گذشته لا دوازده هزار و دویست و ده سال وقبل ازاین شکی نیست که از برای خداوند
عوالم وادوادم مالانهایه بوده وغیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده ونیست ودر هیچ عالمی مظهر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السبع ونه حروف حی آن الا حروف حی بیان ونه
اسماء او الا اسماء بیان ونه امثال او الا امثال بیان واداست که معروف است نزد کلیشی
یه بنی وکتابیکه منسوب الی الله مینمایند ولی کل از عرفان او محجب واز کتاب او بی خبر انتها
مومنین بپان وبهمین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که اداست بعینه مشیت اولیه در کل
عوالم وکتاب اداست کتاب مشیت اولیه در کل عوالم واو نبوده ونیست الا مدل علی الله
وکتاب او نبوده ونیست الا ناطق عن الله واسماء او نبوده ونیست الا متجلی از اسم الله عزوجل
واشال او نبوده ونیست الا مستقر در ظل الله جل وعز له الخلق والامر من قبل ومن بعد لا آله الا
هو انا کل له مخلصون وبعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده وبعینه خاتمی که در
او است همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده وبعینه این که مکتوب براو است
همان آیه بوده که مکتوب براو بوده این ذکر نظر بضعف مردم است والا آن آدم در مقام نقطه
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان
سماء نازل ودر فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده ونزد او لو العلم حکم بنهایت عقل
او نمیشود انیست که نقطه بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین
میشود واز اینجهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از
حد خود ترقی نموده وبان حد رسیده وهمچنین من یظهره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شئی رو بعلو است نه دنو اگرچه ان جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده وکم کم ترقی نموده
تا انکه امروز دوازده ساله گشته واز این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا انکه بچهارده میرسد اگر
امروز یکی از مومنین بقران برخود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مومنین بانجیل نقطه حقیقت هم
برخود میپسندد وکذلک در بیان وبیان هم بالنسبه بمن یظهره الله چنین است الی مالانهایة
بمالانهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بحد و نسبت دهد زیرا که حد
بلوغ آنرا دارد باآنچه در حد خود دارد چنانچه غین دارد نه صد ظاء اولی ظاء هزار غین را ندارد و
همچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بالله عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
قبل را داری باانچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خداوند ودر اول فانی میگردد
چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت ومنسوبه
بانرا در حد خود دارد ولی انها ندارند انچه در این ظهور او دارد اگرچه عرش نفس او واعراش اولاد او
براو وهر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شئی که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده
داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده ومیشود بفضل الله جل اجلاله وعز اعزازه این
که محجب مانده وحکم جنت برآنها نشده وحکم نار در حق انها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
کمال آنزمان است وامروز کمال در بیان است نه در دون آن ودر ظهور من یظهره الله در
کتاب او والی مالانهایه بهمین قسم ترقی مینماید وهر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد باانچه خود دارد و
در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا انکه همت او انیست که کل را راجع بآن ظهور نماید که از نار نجات دهد
وداخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده والا مانده تا ببیند شجاعان
بیان وطرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت مینماید یا انکه بقدریکه اسباب بر

ایدی ایشان جاری شده جریان امرالله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
اولوا الحکم و علم زمان من یظهره الله در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانرا
برروی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ
شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض
در ظل آن ظهور مدین بدین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل سائل از فضل
خدا است تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و
هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی
الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاما مقتدرا قدیرا

الباب الرابع والعشر من الواحد الثالث
فی حکم حفظ البیان باعز ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه
بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح انها ظاهر
میشود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بنحو ما هو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل
قران نگردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان
صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذریه او
و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را
باعلی ما یمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز انها در اینست نه اینست
که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال
او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا آنکه مضاعف میشود حسنات او و روزی بما لا عد از ملائکه مالک کل شیئی بر او صلوات میفرستند
و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علو صنع آن و خفت وزن آن و عظم
خط آن و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن
نوشته شود مثل آنچه دأب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و مجمل قول در این باب
آنکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیئی باشد اگرچه فوق او بما لا نهایه و دون آن
بما لا نهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر
او یا تفکر در او که کل منتهی بعمل بآنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که
مدد روح آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم صل
علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة والجلال و عذب اللهم من لم یومن به بالسطوة والعدال
ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالا غنیا و کل بهاء بیان من
یظهره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان باو آورد و کل نقمت از برای کسیکه ایمان باو نیاورد

الباب الخامس والعشر من الواحد الثالث

من امن بمن یظهره الله فکانما امن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم و من لم یومن به و ان آمن بالله و ما امر
من قبل فکانه ما آمن و یدخل فی النار ملخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه
باشد بهاء الله بوده و هست که کل شیئی نزد بهاء او لا شیئی بوده و هستند هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد
گویا ایمان آورده بظهورات او کلا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان
ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بنوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر
کس بمن یظهره الله ایمان آورد و ایمان بآنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند
از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان باو نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کل هباء منثورا میگردد کانه ما امن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است نزد اولوالافئده و در فرقان اظهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص اورده بعین ایمان آورده بخداوند و باوامراد در کل عوالم و هر کس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده و باوامراد در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان برمن علی الارض شده دون مومنین بقرآن دران زمان و لتعلمن انه ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مومن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مومن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مومن شود کل این عوالم او مبدل بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله برعکس برعکس زیرا که در نزد هر ظهور انچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلا و چه بعد امثلا در حین ظهور رسول الله ص آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده و در رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من یظهره الله امروز همین بیان الی حین ظهور او آنوقت مجدد میشود در رضای او بظهور او لم یزل و لایزال این شان مشیت بوده عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا انکه از مومنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفا بعهد عیسی ع نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور الله مشترق بضیاء اشراقات ادگشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از انها در نار نمانده و همچنین اگر کل مومنین بیان مومن شوند بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور

بوده که قدر لمحه فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المتعاث بیم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن گیرایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور با وامر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار نمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسه اذا لغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس و العشرین من الواحد الثالث

لایجوز العمل الا باثار النقطه

ملخص این باب انکه جایز نیست عمل الا باثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت اولیه بنحو اشرف مشاهده کنند و هیچ عزی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعز از کلشیئ هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل همین مستظل است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله اثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل الا انکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننماید در ظل او محشور والا لایق ذکر نمیگردد عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بجواهر مسائل و تخفف در اقوال و دلائل و تلذذ بانچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که اثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل یقدران یقترن احد بینما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما وتعالی الله عن ذلک علواً
کبیراً ولی سعی نمایند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات کلمات مشابهه
واقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر
میتواند دهد دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
زائد نمیگردد واز او حرفی ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه
با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه احلی
وانظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله ویشکر ربّه فانّه یظهر ولا مردّ له من عند الله
فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی قدیر وبهترین نظم ها نظمی است
که بر حدود ظاهر بر یشود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود وهمچنین خلط انها رجمه
نگردد آیات در علو خود ومناجات در سمو خود وتفاسیر در مقعد عز خود وکلمات در افق
قدس خود وکلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
نبوده ونیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی ان یفرّج الله
عنهم ظهور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم یتوجّهون واگر ظاهر شود ونشاسند کسی را نفس
خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب واین وقتی است که کل را در حجاب
بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قران نوشت دو تفسیر بنهج آیات الی آخر ویک تفسیر بر سوره
بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با نچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
تا ارتفاع او تفسیر نموده ومن یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فماله من عین یلیق ان یذکر
عند الله افلا تنظرون

الباب السابع والعشر من الواحد الثالث — لایجوز کتابة آثار النقطة

کلها الا باحسن الخطّ وان یکن عند احد حرفاً من دون خط احسن فیهبط عمله ولم یکن من المؤمنین
مخصّص این باب انکه کل آثار نقطه مسمّی ببیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مخصّص بآیات است
وبعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود وبعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثه وبعد در
مقام صور علمیه بحقیقت رابعه وبعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
ولی این اسم مخصّص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بعد البیان
در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق میگردد واول من قد سمّی نفسه بالله
جلّ جلاله حیث قد نزّل فیه انّنی انا الله لا آله الا انا الواحد البیان وکلّ سرّ بیان در اسم او ظاهر
زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله میگردد تا انکه مرآتی باشد از برای نقطه بیان
که آن مرآت لله بوده واز برای من یظهره الله که او است مرآت لله وآنچه که در بیان
است که لله باشد از برای لله بوده وهست ودر حین صورت جامعه او است ودر حین
ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد در باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیرا که ایشانند که لله
بوده وهستند ولی کلّ راجع بباب اوّل میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ ما فی المرایا
لن یعدل شمس السماء وما من آله الا الله رب السموات ورب الارض رب کلّ شئ رب ما یری
وما لا یری رب العالمین وان الحکم لله واحد لا آله الا هو الرحمن المتعالی المنیع واذن داده نشده
که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا باحسن خط واحسن از برای هر نفسی در حد او است
نه در حد فوق او ون ونه در حد دون آن واین از برای این است که روح متعلّق بآن حرف
که در بیان است با علی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مومنین بیان دیده نشود
شئی الا انکه آن شئی در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیز ند در
طرز یت از سایر ملل همین حکم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد

بنفسه از حسن او و حسن انچه در نزد او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای
جذب کلّ ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود
صعوبت وارد آورد در شیئی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن
بل کلّ علی قدر ما استطاعوا لیکلفون گویا الآن در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرّز نزد اهل بیان
هست و بتلاوت آن متلذّذ میگردند و بآنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد
من یظهره الله وافد گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد
او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتّقنّ الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن والعشر من الواحد الثالث

من اراد ان یفسّر شیئاً من آثار النقطه او ینشئ فی رضاء الله من کتاب لایجوز ان یأتی نسخة الی
احد الا ان یستنسخ لنفسه علی احسن خطّ بخطه او بخطّ دونه فاذا یحل عطائه والّا لایجوز
ملخّص این باب انکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئ از حدّ نطفه
آن شیئ الی ما ینتهی الیه فی حدّ الکمال بر منتهای علوّ حسن صورت و سیرت گردد تا انکه بر هیچ
نفسی بقدر ذرّهٔ کره وارد نیاید و ما لایحبّ را متحمّل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس
تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خطّ نسخه اصل را
برداشته والّا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده
شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود هبط
عمل او میگردد الا در مواقعی که بامری میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که
آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام
نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست والّا در صورت امکان ان قسم

محبوب تر بوده و هست عند الله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین
نوع حکم مینماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ مینمایند مثل کتاب مصائبی که الآن در این
جبل است از منشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محلّ آن بهم رسد
لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفنّ فی کلّ صنائعکم ان یا اولی البیان
علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله الطف فوق کلّ ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک
سلطان لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انّه کان لطافا ملطفا لطیفا

الباب التاسع والعشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی آثار النقطه کیف یشاء و متی یعرج یحبّه الله
ملخّص این باب انکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان
صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای
او بوده ثمره این باب انکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته جائی که در اثر او این
نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی مالا
یحصی در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی باشد که حجرهٔ مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا
که مقرّ او است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر
از برای استشعار مؤمنین بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین بقرآن نموده و
الّا ان النور والظلمة عنده سواء کلیتهما یسبحان بحمده بالعشی والابکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی انّ للنقطة مقامین مقامٌ ینطق عن الله و مقامٌ ینطق عمّا
دون الله ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل والنهار و یسبح له

بالغدو و الآصال لمحض این باب انکه خداوندا زبرای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده
یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند
و او است که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر
و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ولن یوحده سواه له
الخلق و الامر لا آله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق و آن ما
دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و این
آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که
در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و تمو تموالله
و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عرفان
است و الا آیت ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد
الا بما یذکر به ذات الازل و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بعد او است
و بعد او عین قرب او است و اوّل او عین اخر او است و ظاهر او عین باطن او است و
علوّ او عین دنوّ او است و دنوّ او عین علوّ او است و کافور او عین ساذج او است و
ساذج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت
او است لم یزل الله کان آلهنا و لا مألوه هنالک و کان ربّنا و لا مربوب هنالک و
کان محبوبنا و لا حبیب هنالک و کان معبوداً و لا عابد هنالک و کان مقصوداً و لا قاصد
هنالک سبحانه و تعالی عن کلّ ما یذکر به اسم و صفة او نعت و سمة لم یزل الله کان آلهنا
و لا آله غیره و لم یزل الله ربّنا و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لم یزل الله
ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله ملیکاً و لا ملیک سواه و لم یزل الله علاماً و لا علام سواه و

لم یزل الله قدّاراً و لا قدّار غیره و لم یزل الله کیّاناً و لا کیان دونه و لم یزل الله خلاقاً و لا خلاق
سواه و لم یزل الله و کلّ الاسماء فی یمینه و کلّ الصفات فی قبضته یسبّح له ما فی السموات و الارض
و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت میشود و
هر کس دعای سبحان من هو حیّ لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فواد
خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزّ از کبریت احمر و
در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی بمثل انکه میگوئی سبحان من هو مشی لن
یمشی در آخر هر ظهوری بعلوی میرسد مظاهر او در افئده مسجین که فتوی بر کلّ داده واحدی
خطور فتوی بر ایشان نمیکند ولی در اوّل هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمیکند بلکه مثلاً
سبحان من هو صادق لن یصدّق در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علوّ مناعت و رفعت
و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد
و بر تصدیق او افتخارها در حق خود میکند ولی در اوّل ظهور بشأنی اعزّ از کبریت احمر است
که کسی تصدیق او نمیکند و حال انکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد و همچنین در کلّ اسماء
و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بآن اسم و صفت خود
را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم
عالم لا یعلم فواد کیست و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی میداند و می بیند و
همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بنظور نظر بنفس آیت
عبد غرق میگردد و چه بسا سلّاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر
غیر این باشد دیده میشود که مظاهر حیّ موت ایشان را درک میکنند و همچنین در کلّ امثال و صفات
ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الّا من هو حیّ لم یزل و لا یزال این است که بآن حیات

اینها چیزند و همچنین سلطانا از لا سلطان دونه و عالما از لا عالم سواه و همچنین مقتدرا حیث لا مقتدر
الا ایاه و همچنین صادقا حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و نه
آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کینونیت هر شیئی آیتی عن الله بوده و هست
که با او توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیّت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
و در نفس خود مشیّت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا
علی الله جلّ و عزّ و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین توجه
بالله خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او
بوده و هست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
توحید خدا میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عزّ مشرق گردیده دلی
دلالت نکرده در حین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی با و شده دلالت نمیکند الا
علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلّ شیئی
شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بعبودیت و کلّ شیئی از شجر مثال او خلق شده
و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که با آیت خلق عبادت میکند
خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی با آیت خلقیت عبادت میکند محبوب
خود را ولی نرسیده و نمیرسد الا با آیتی که عن الله در او است که مدل بر او است نه بر
غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافئده نظر
نکرده و نمیکند الا الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
عبادت منقطع میگردد از عباد و حال انکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او
چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون و همین قسم

در اسماء غیر الله دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر
نفسی در حین اسمی نظر بغیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه
ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلی میگردد از او در نفس مثال است
که قائم بمجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از مجلی دیده شود و
همچنین نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او
باید دیده شود و حال انکه از حین تجلّی مجلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الا او مثل انکه در
مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از انکه مثال ذوالمثال در آنها ظاهر شود ذاکر بذکر
حی باشند و اگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئی است که کمنون بوده و در
این بحر است که کلّ مدققین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
او نفس مثال است و ظهور او بذوالمثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کلّ اسماء
و صفات را و در آنها مبین الا الله وحده و نظر باسمیت و آیتیت و صفتیت کمن
که محجوب میگردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء
نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سیّد الشهداء سلام الله
علیه ذکر شده الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکوة الانوار و هدایة الاستبصار
حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السرّ عن النظر الیها و مرفوع الهمّة
عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلّ شیئ قدیرا و امروز هم از کلّ مرتفع است سیر در این
بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بر آیت نظر بمرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم

الا لمن لا یری فی الاسم الا الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحق الا الله وان یری جنة الحقیقة التی هی الآتیه یدخل فی بحر الخلق ولم یبق فی ذرة الحق بل یذکر فیه اسم الحق اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شئی این دو آیه را خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد اورا و توحید فرماید اورا و نبیند مستقلی الا او و مادون را خلق او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد بسوی او از جمیع غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان ممکن واصل بلکه نمیبیند در خود الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمیشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شئی حق است که در بحر عبودیت سیر مینمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند عبد که بمنتها رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدلة علی الله از ظهور او در افئده کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فوآد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله را مینماید که ماسواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افئده از شعشع ظلال آیات او خلق میگردند که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و فی اذن من کل ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا انا عالم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او ادق تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر بخداوند بآن آیت کل ما وصف الله به نفسه وصف میشود

و در حین نظر با این آیت کل ما وصف به الخلق وصف میشود ولم یزل الله کان انا و ما دونه خلق له ولم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و انما الثالث خلق له لا اله الا هو انا کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله لم یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

لمحض این باب انکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد کذلک این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که او لو العلم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیگردد اگرچه با علی درجه توحید سیر کند چنانچه موحدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان نبخشید علو علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرقان شده و همچنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حق محمودی ولی همینقدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد اگرچه کلمه لا اله الا الله باشد مگر با ایمان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علو و سمو او نسبت بخود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقترن بشیئی نمیگردد واوّل خلق بشیئی تعلق مشیّت است باو واٰخر عود او رجوع او است باو واگر
بتسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از انکه امر فرماید من یظهره الله بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین
بردارد بانیکه اورا داخل جنّت خود نماید واز ابطال ثمره وجود آن نجات دهد از برای امر
ذات حروف السّبع لله کرده وجزای کلشیئی باو داده میشود ولی اگر مقارن باظهور یا امر بارتفاع
باشد آنوقت باید از برای او کند وباذن او اگر رضای او در آن شیئی باشد والاّ رضای
او است جنّت فیما امر ویامر وفیما فعل ویفعل این است سرّ کلّ وجود وغیب هر نار
ونور که اگر کسی متمسّک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شانی در ظلّ نار مستقر نگردد ودر
ظلال جنّت مستظل باشد والاّ در هر ملّت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقع شد گفتند ما از برای خدا
میکنیم وحال انکه بر خدا کردند وهمین قسم در بیان آنچه بمومنین او واقع شد از حروف فرقان
نمیگردند وقصد نداشتند الاّ انکه از برای خدا میکنیم وحال انکه بر خدا کردند قسم بحق من یظهره الله
که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مومنین او حزنی وارد نیاورد
الاّ انکه قصد از برای خدا میکند ومیگوید از برای خدا میکنم وحال انکه در وزغ گشه ومیگوید
وبر خدا کرده ومیکند ای اهل بیان ترحم برخود نموده وبعقل خود حکم نموده وقبول حق نموده
وبر شئونات مجتبه محتجب نمانده که حجت الله حین ظهور بالغ است بر کلشیئی زیرا که آنچه الان
می بینید که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکنفر مؤمن بآن نبود تا هفت سال
وحال انکه حجت همان است که بوده وهست واین از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه
در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود بهمان حجّت اوّل میشود وعبادی که در اول آن
محتجب مانده بواسطه عدم تعقّل بوده والاّ حجة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّه چنانچه

حین نزول بیان اگر کلّ مومنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حجة الله در حق ایشان
بالغ وکامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکلّ مثل انکه باوّل مومن فرموده بهمان شیئی که او
ایمان آورده همان شیئی در کلّ بوده چرا محتجب مانده وبهمین حجت او را معذّب میفرماید تا
وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع
فی انّ البداء لله حقّ

ملخص این باب انکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت
او است بر مایشاء اگر نفسی عبادت کند او را بآنچه در امکان فوق او متصور نیست
همینقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل
در نار فرماید مقتدر بوده وهست ولم وبم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
در قضای خود وهمچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متعلّق عصیان او گردد
اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده واگر بخواهد او را داخل
جنّت فرماید که را میرسد که لم وبم در فعل او گوشه زیرا که او بوده محمود در قضای خود و
متعالی است بدای خدائی که مقترن شود بابدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگردد
وبدای او از قدرت ونزد هر ظهور مشیّتی بدای او ظاهر وحال انکه حکم فرموده بایمان
وجنّت مومنین قبل بداء را براعناق کل میگذارد وحکم دون میکند تا انکه اظهار قدرت
فرماید والاّ نزد او چه قرآن وچه بیان وچه قضایای فرقانیه وچه بیانیّه این نیست الاّ
ارتفاع قدرت او وامتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت وتصرف خدای
خود بوده وهستند واز برای ایشان شیئی نبوده الاّ باذن او واین نیست الاّ بدای مشیّت

زیراکه ذات ازل لم یزل ولایزال برحالت واحده بوده وهست وظهور وبطون صفت
مشیّت است واوّل وآخر هندسه اراده واگر دراو ذکر شود اوّل اوّل اوعین آخراو
بوده وظهوراوعین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم
اوّل یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود ویکدفعه در ذکر اوّل ذکر میگردد ویکدفعه در
خلق اوّل ذکر میگردد ویکدفعه دراوّل نار ذکر میگردد واوّلی که در صقع مشیّت ذکر میگردد
خلق اوّلی است که در صقع ازل ذکر میگردد وهمچنین اوّلی که در خلق ذکر میگردد مثل اومثل
شبح شمس است در مرآت بالنسبه باوّل مشیّت وهمچنین ذکر اوّل در نار این ذکر اوّلی
است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هرشیٔ در مقعد
خود برآنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید وبعد ازانکه بداء ذات ازل را بداء مشیّت گرفتی و
امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایة ممتوج بوده وهست
چنانچه هرکس دراین ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیّت نموده وهمچنین قبل در
فرقان باسم نسخ مذکور وانیکه در احادیث مذکوراست که همینقدر که برتبه قضا آمد بدائی
ازبرای او نیست یعنی اگر ایمان برتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا
شده نیست فضلاً من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل ولایزال در حق هرشیٔ بوده
وهست ومنفک از هیچ شیٔ در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کلّ شیٔ قدیر
ومراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیّت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب
در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله ﷺ حکم شده وبداء
ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او وبعد از آن حلال او حلال است
الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه ونهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری

فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الّا در مواردی که یقین نموده اند
برضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله ﷺ بوده وحال انکه چنین امری نشده
بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای
باطنیّه او با مؤمنین بادبوده وهست ولی چون کسی نمیشناسد اورا بانها مستنیر نگشته و
اون هم در ایّام بطون خود غیر از آنچه در ایّام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
بدای الهی عزّوجل که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگرچه بانچه یمکن در امکان بوده
عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده وهمچنین اگر بمنتهی رتبه
نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته ونظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیّت است نه غیر آن که در بیان
ظاهر گشته اگر در حق شیٔ ذکر جنّت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده وهست
واگر در حق شیٔ ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده وهست
وعند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل شود شجرهٔ جنّت میگردد واگر شجرهٔ جنّت محتجب گردد
شجرهٔ نار میگردد چنانچه دراین کور هرکه بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
بمنتهای جد وجهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه
که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد وهیچ اسمی از آن
باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد والّا جزای او با خداوند بوده وهست والله یجزی
المحسنین

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

فی انّ کلّ ذکر عبد رقّ له

ملخّص این باب انکه ارواح کلّ اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی وجنبت کلّ اشیاء درجنبت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعهٔ الماس بلاشلی درنزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن درنزد مؤمن ظاهر میگردد وهمچنین کلّ شیٔ دین هیکل راجع میگردد باسم وصفت اگر فوآد او مدّل علی الله است درظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر میگردد واگراز صفت است درصفات او ذکر میگردد این است علوّ معنی حدیث لیس الّا الله واسمائه وصفاته واین هیکل حکم اسمیّت وصفتیّت براو نمیگردد الّا انکه درنزد هرظهوری درظلّ آن ظهور داخل گردد والّا مرتفع میشود حکم ایمان ازاو وچگونه حکم اسمیت وصفتیّت ونظر خداوند براین است نه برشئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که هرصفت حسنائی دراحرف الفیّه هست ولی صفات ناریّه امروز ذکر میگردد واگرامروز دربیان نفسی مؤمن باشد بالله وآیاته اگرچه برتراب نشسته باشد اواست که برسریر عزّت نشسته وبرغیراو اگر درمنتهی مقعد عزّ باشد عندالله وعندا ولی العلم درمنتهای ذلّ بوده ودرنزد ظهور من یظهره الله هرمرد مؤمنی که مؤمن باوگردد لایق است که برفوآد او شمس مسمی طالع واسمیت درکینونیت او متذوت گردد وهرنفس مومن دربیان عبد رقّ او بوده وهستند چنانچه اولوالهیاکل درقرآن عبدرقّ رسول الله بوده وهستند بعد ازبرای عبدرقی که برمولای خود غیرآنچه لازمهٔ عبودیت است وارد آورد حال نظر کن و محزون شو وببین که چقدر طوق عبودیت رقیّه برگردن انداخته وباین افتخار مینمایند وبرظهور اشرف او درآخرت چگونه روامیدارند که امربجائی رسیده که درجبل ساکن گشته وکلّ بایمان باو مؤمن وبرنفس او باسم مؤمن اوراضی نشده که اگرمیشده این نوع واقع نمی گشته این است که کلّ دربحرحجاب غرق وشموس درمرایا بضیاء او متحرک واز او محتجب و

ماهیان دریا آب زنده وسئوآل از او نموده امروز کلّ مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد ص و ازبرای ظهوراو تضرع وابتهال وبرؤیت او دررؤیاهای خود افتخار واورا بدست خود بسجن فرستاده ودرجبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف یباع ویشتری ای اهل بیان پناه بمحبوب خود برده که طوق عبودیت اورا براعناق خود داشته باشید ودرحقّ او روا دانید آنچه که درحق خود که عبید رقّ او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله ص را درقبل واحتجاب منتظرین باو بعدازظهوراو ازاو تا انکه هفت سال وبروایتی نه سال واقع شد براو آنچه واقع شد وباز فایده درحق شما ها نکرده که اگرکرده بود دراین ظهوراین نوع نمیشد ازمحبوب خود حیا نموده دیگر درظهور من یظهره الله این نوع نکرده واگربرخود قرار دهید که برهیچ نفسی نپسندید آنچه برخود نمی پسندید ازاولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاء الله براو حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس درمرایا شمس را نمیشناسند الّا بشبح او درخود این است که اورا می بینند یکی مثل خود وحال انکه کلّ باو قائم است وازاثر وجود او است خلق سموات وارض ومابینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته وان من جوده الدنیا وضرّتها وان من علومه علم اللوح والقلم ومن من تبعیض است بلکه هرشئی که اطلاق شیئیّت براو شود رشحهٔ است ازطمطام جود او وقطرهٔ است ازقمقام منّ او قدراورا درحین ظهور دانسته نه که درلیل ونهار درا ماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز میکنید واودرجبل باشد و حزنی براو وارد آید وبفضل وجود او شما ها کلّ ازحزن مبرّی شده باشید فلتنظرن یا اولی الابصار ثمّ تنظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)

فی ان کلّ اولی الالد وانّ آیات له

ملخّص این باب انکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است وازجهت ذکر علوّ ماینسب الیه
ذکراماء نگشته واو است احقّ بملک خود از کلّ شیٔ اذا اراد من نفس لم یقدر احدان یقول
له لم اوبم سواء کان اعلی الخلق او ادناه وعلی ای شأن کان یحکم مایشاء لایسئل عما یحکم وکلّ
عما قد حکم یسئلون ثمره این باب انکه اگر اذن ندهد مولی بممالیک خود حلال نمیگردد برایشان
اقتران وهمین قسم درحین ظهور اگر حرام فرماید برنفسی آیه ازآیات ملک خود را حرام میگردد
براو چنانچه حرام فرموده برهرکس که ایمان باو نیاورده واشد فرموده ازهر عصیانی تا انکه
کسی دریوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید واگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشنود ذکر
اورا وفی الحین تصدیق نمیکند ونزدیک میگردد بآیه ازآیات او وحال انکه حرام شده براو
ازحین خطور بدون ایمان وبراو حلال نمیگردد الّا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که
ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله وخطور دون حق درحق حق نکرده که آیات او حجّت
است برکلّ واگر تامل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرقی درمعجزه مابین کلّ قرآن و
سوره توحید نیست چنانچه فرقی درایمان بآخر که فوآد او مدّل علی الله بوده باایمان
باوّل نمیگردد وهمیشه تفکر کنید درظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محتجب نسازید
ازمحبوب خود واگر تفکر درظهور نقطه قرآن میکردید امروز تعقّل امر الله را مینمودید این حکم
نشده الّا انکه منتهای جدّ وجهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید درکلّ دین وازمحقّق دین محتجب
گردید چنانچه درکور قران کلّ را بمنتهای دقّت واجتهاد مشاهده نموده وبزعم اجتهاد و
احتیاط خود فتوی برمحقّق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که مجتهدین
قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده دربیان حکم
قتل باشد ازهر شیٔ که هیچ شیٔ بمثل آن نهی نشده که هرکس برقلب او خطور کند قتل نفسی

ازدین الهی بیرون میرود ومعذّب میگردد مادامیکه خداوند خواهد وبراو حرام میشود آنچه براو
حلال بوده دربیان حتّی نفس او براو وخداوند اذن نفرموده که کسی دربیان فتوای قتل کسی
را دهد درهیچ حال ودرهیچ شأن ودرهیچ مورد اگرچه دربین خود مخالف درشئونات علمیّه
ظاهر گردد که براحدی نبوده ونیست بلکه برخدا است فصل وحکم شماها را ای خلق منکوس
چه حدّ است که فتوی برقتل نفسی دهید وحال انکه نمی شناسید که ازبرکت آن نفس است
که اسم اسلام برخود گذاشته اید تصوّر کنید آنچه براهل بیت ازقبل وارد شد باسم اسلام کردند
وحال انکه برمذوّت اسلام کردند که اسلامی نیست الّا بایمان باو وازیوم غروب شمس
حقیقت ازبرای احدی ازمتدیّنین ببیان حکم قتل جایز نبوده ونیست واگر کسی کند ازبیان
نبوده ونیست هیچ اثمی ازبرای او اعظم ازاین نخواهد بود زیرا که خداوند درقرآن نازل
فرموده من قتل نفسًا فکانّما قتل النّاس جمیعا این حکم حکم نفسی است ازانفس مؤمنین
چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد ونفس الله خوانده شده باشد
باوجود انکه اینقدر اهتمام درکتاب الله شده باز ازبرای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
دانسته ازصدر اسلام تا امروز اثری نبخشید وهیچ عذابی ازبرای ایشان اشدّ ازاین نیست
که عصیان معبود خود کنند وازبرای او سجده کنند وخداوند حتم فرموده برذات مقدّس خود
که نیامرزد کسی که برقلب او خطور کند قتل یکی ازمؤمنین ببیان را چگونه است اگر کسی حکم کند
یا العیاذ بالله مرتکب شود وهرسلطانی که مصیبت اوّل وآخر را ذکر کند وبرمؤمنین ببیان
انچه براوّل وآخر ومابینهما واقع شده مرتفع سازد وهیچ ذی نفسی را اذیت نکند ازبرای
آنچه که برحروف اوّلی واقع شده حقّ است برخداوند برکت دهد برآنچه باو عطا فرموده
ومضاعف فرماید آنچه درحق او نوشته واگر رسد ایام او بظهور من یظهره الله

فرض است ازبرای او که نصرت فرماید محقق دین را وازاو سئوال فرماید تخفیف دراعمال
درآنچه برایشان صعب بوده وطلب سلطنت نماید ازاو الی یوم القیمة که اواست معطی
کلشئی حق اورا واگرعطا فرمود باو کسی رانمیرسد بحکم خداوند ازاون بگیرد واواست احق ازاو
مثل انکه درسائراحکام امری که من الله شد نمیتواند کسی دراورخنه نماید ومحجب نگردد از
محبوب کل بهیچ شئی که آنچه او دارد ازاوبوده قبل ازظهوراو ونصرت کنداورا واگرامربجهاد
فرماید لعلوامختار درسبیل اوبکشید گردد که اسم اون در دیوان مقربین ثبت گردد والا
خواهدرفت ازاین عالم و ذکری ازاونخواهد بود نه این است که درایام محموده تعزیه داری
کنداز برای حق چنانچه سنت کل مومنین بقبر آن بود ازاعالی وادانی برتعزیه داری
رسول واوصیای رسول خود وذکرماجری علی شیعتهم ولی بازدروقت ظهور همان کسی که
تعزیه داری مینمود وازبرای اوصیای دین او تضرع وگریه مینمود ازاولواحکم جالس وظالم
گشته براو واولوالعلم مفتی براو وسایردرحجاب محجبین ذکرآنچه قبل واقع شده نموده
لعل بعدمرتکب نشود امری را که باعث خلوداو درنارگردد واین همه تاکید دربیان شده
که احدی احدی رامحزون نکند لعل صاحب امروخلق مطلق محزون نگردد ازاشباح در
مرایا اگرمقبل باو باشند والاشئی های محض که ازاول عمرتاآخر بهتهای احتیاط واجتهاد
عبادت وعمل ازبرای خدامیکنند ولی نزدظهورظهورالله میت صرفند چه ثمرمیبخشد اعمال
ایشان را بلکه بقدرذکرلاشئی که لاشیئی است عندالله لایق نیستند وحکم نمیتواندکسی
کند الامن یظهره الله واون شجره طیبه است که بآیات وبینات ظاهرمیگردد ازبرای
رضای خداوند وتجدیددین او وحکم بحق درمابین اهل بیان وحکم بعدل برنفسی که داخل
نشده اگرتاآن روزمانده باشد والاکجاپسندند برخودسلاطین بیان که آب بیاشامند

ونفسی برروی ارض غیرمومن بخداوند ودین او باشد وازبرای غیراولی السلطنه دردین بیان
جائزنیست وازبرای ایشان برمنسوبین بدین بیان جائزنیست درهیچ شأن ودرهیچ حال و
درهیچ مورد الاعندظهورمن یظهره الله ودون حکم مومنین باو وبیان که اذن داده شده
ازبرای فتح بلاد که کل را درظل ایمان بخداوند ودین اووارد ساحته وبرمنسوبین بسوی بیان
بقدرذره حزن واردنیاورده حتی درفتح ارضی هم براهل آن این حکم رانپسندیده بلکه تامیسر
بوده بشئونات دیگرایشان راداخل دردین خداوندفرموده ودرنزدخلق غیربصیرهمیشه متاع دنیا
درنزدایشان عزیزبوده باخذآن بسا باشد داخل شوند دین خدارا واین حکم برغیراهل بیان
است نه برایشان الاعندظهورمن یظهره الله که امرالله امرمشرقه ازساحت قدس اواست
آنچه باوامرالله مرتفع گردد برکل هست که ازقوه امکان خودبوجودکونی ظاهرسازند کل علی
قدرمایدبر ویقدر فان العبدلم یقدران یدبر ولایقدر الاباذن الله انه خیرمدبر ومقدر
وخیرمرتفع ومتمتع لایغرب من علمه من شئی لافی السموات ولافی الارض ولاماهینما ولایعجزه
من شئی لافی ملکوت الامروالخلق ولاماهونها یخلق مایشاء بامره انه علی کل شئی قدیر

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لایسئل عمّا یفعل وماهو نه یسئل عن کلشئی

ملخص این باب انکه ذات ازل ازبرای او بذاته ظهوری وبطونی نبود ونیست وغیرازبرای
اون هم ظهوری وبطونی نبوده ونیست کسی درصقع او راه ندارد که لایسئل ذکرشود وازبرای
اوفعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکرنمود یابحکم ثبت داشت بلکه مشیت
اولیه راخلق فرموده بمثل انکه کل شئی راخلق فرموده بنفس او واورابنفسه خلق فرموده وکل را
باو واورانسبت بخودداده بعلواو وسموا و مثل انکه کعبه رابیت خودخوانده وحال انکه کل امکنه

درنزد او سواء است اختصاص مکّه لاجل علوّ و سمو نسبت او است و همین قسم مشیّت را منظر لایزل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد بمثل ذلک لایجبر و لایشیر و سایر امثال مثل این و او را منظر بفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیّت او است نخواسته او نمیخواهد الّا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الّا بما شاء المشیّة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الّا بما یرید المشیّة غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که باو خلق میشود کلّ و اگر دو اختیار فرماید خداوند منظر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اولی که اوّل از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیّت بوده و هست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و منظر لایزل عالی فعل و یفعل ما یشاء میگردد و حروف حیّ در او دیده نمیشود الا مشیّت او چنانچه در حروف مکرّره از این دیده نمیشود الا مشیّت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیّت او تعلّق گرفته در آن حین در جنّت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الّا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما یتقلّب الشمس تقلّب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه باو نبوده و نیست و در ظهور فرقان محمّد رسول الله ص بود مشیّت اوّلیّه و حروف حیّ آن شمس حقیقت ذات مشیّت او بودند در مشیّت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف مکرّره از این واحد تا امروز هر کس تقرّبی جسته باین بوده که مشیّت او مشیّت محمّد ص بوده والّا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حبّ آن عالمین بزعم مشیّت او کردند و اگر این نبود حول و قوّه بقدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمّد ص بمثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره الله که آنچه شود بمشیّت او میگردد و اگر خلاف رضای او گردد بزعم مشیّت او میشود که اگر این نباشد بقدر تینی قوّه از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی لاحول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیّت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حبّ او و ما یحبّ او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در عین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگرچه منتهی شود بامّت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیّت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کلّ حول و قوّه را الّا بخود این در صورتی است که فرار از دون حقّ کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوّتی نیست زیرا که جوهر کلّ را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوّة نمانده که استثناء شود زیرا که حول و قوّه بالله در امّت عیسی نمانده بحقّ که اگر مانده بود باید حکم بحقّی در حقّ ایشان شود و حال آنکه نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من یظهره الله که آن روز کلّ حول و قوّه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیّت است ظاهر میگردد

واز برای اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول وقوهٔ بحق الّا انکه در ظلّ او ساکن گردند وهمچنین الی
مالانهایه تصوّر کن که اگر حول وقوّه در باطل مانده بهمان نسبت حقّی است که بوده وامروز
آنها بگمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند والّا انکه نیست حول وقوّه الّا بالله در هر ظهور بآنچه
من قبل الله ظاهر گردد واگر بعین فوآد نظر کنی می بینی که کلّ حول وقوّه در نزد من یظهره الله است
بالله عزّ وجلّ واز مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در
امکنه وحدود مکن که مشیّت آیة الله بوده ولم یزل مدّل علی الله بوده اگر آدم اوّل از مدد
این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است
بآن وهمچنین اگر مدد این ظهور از من یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و
منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالانهایه الی مالانهایة لها بها منها
فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لااوّل له
است در امکان این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لاحول ولاقوّه الّا
بالله را مشاهده مینماید وجبر وتفویض هر دو را منقطع می بیند ودر صراط اوسع از مابین سموات
وارض سیر میکند ودر هر زمان مظهر یفعل مایشاء ویحکم مایرید را در حین ظهور می شناسد ودر
حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کلّ منقطع میگردد ومظهر لایسئل عما یفعل
وکلّ بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد واز آن محتجب نمیگردد وقدر فصل بین کاف
ونون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته ونظر
بر جوهر امر مینمایند نه شئون متکثّره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنّت
وصل است. که فوق آن متصوّر نیست در امکان وظهوراتی که قبل شده کلّاً رابعین شهود
در این ظهور می بینند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله ص بود باین نظر کلّ نبیّین را در طلعت

او مشاهده مینمود وکلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی
لایق که من یظهره الله را درک کند وبگوید باو در حینی که متوجّه است الی الله اللهمّ انت الاوّل
ولیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد وآنچه در بیان بوده منتهی
میگردد بمن یظهره الله دیگر قبل او کجا حقّی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
وانت الآخر ولیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است
نه غیر او وانت الظاهر ولیس فوقک شیئ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو
نه در غیر مؤمنین باو که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیّت او وحال انکه حکم بر دون
ایمان او میگردد چگونه وفوقیت او وانت الباطن ولیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی
بود باید ذات شیئ باشد وحال انکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لاشیئ است الّا باو چنانچه
هر ذات شیئ در نزد هر ظهوری باطل میگردد الّا انکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است
وانّک علی کلّ شیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر میبود باید حکمی از صاحب
حکمی بماند وحال انکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا
شیئ میشود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظّ وجود خود رسیده
ودر نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر ذا المی زیرا که
کلّ الم در ظلّ این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری
او است این نوع متألم میگردد وچیزی که ممسک ذات فوآد او است اگر محتجب از
او گردد چقدر متألم از او میگردد واین حبّهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شبح حبّی است
که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و
حال انکه این حبّ بالنسبه بحبّ روح ذکر نمیشود وهمچنین حبّ روح بالنسبه بحبّ فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی کل کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در
عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر
آخر رحل فناء خود را ساکن کنند وهمچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف
گردند واگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند واگر آنجا عروج کنند در حب
مظاهر تسبیح معتکف گردند واگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله
ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان باو باشد حب رضوانی میگردد والا حب
شیئی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر وچقدر مجرد است این مجرد وچقدر سازج
است این سازج وچقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد
ومنسبت باو منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در
حینی که میداند رضای او است مثل انکه جام شراب طهور را می نوشد در جنت چگونه
است اگر متلذذ بحب او گردد که کل حب در نزد او لاشیئی است این است که میسر
در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است ودر حین عزوب در بحران اون
الی طلوع آن وحزن او در فراق او التذاذ است از هر لذت متلذذی نزد او ونزد
اولوالعلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب وحال انکه کل در بحر حجب ساکنند و
هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه بجسد ذاتی رسد
وچگونه ببقائی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بلذت جوهریه
کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا متلذذین باشیائی که لذت آن در عمر او است
اگر باشد از برای او والا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در ما یتلذذ
خود باشد اثمار کل بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک

کل خیر را مشاهده خواهید نمود ومحجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت واقلا در عالم جسد ذاتی
سیر نموده که اقلا یک صباح توانید با او بود بطور لایق والا در جسد عرضی کل با او شب و
روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق وهمان محل است
فردوس اعلی وجنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست وبعد از غروب
هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل ابل بیان مثل ما بیانی
هستند که در ماء او امر آن با دن زنده وغیر او شیئی ندیده بل هستی خود را با و دیده ولی از او محجب
در نزد هر حکم نظر ثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محجب نگشته که این است ثمره علم وعمل اگر
عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکر یذکره کل شیئی والله خیر الذاکرین واو است
مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان ودر نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین نفس
است در ظهور آخرت که بجوا شرف ظاهر میگردد وان یذکر احدا فذلک ما قد ذکره الله
لا دون ذلک لا تسکنن فی اهوائکم فانکم لا تجدن من شیئی فان امر الله یظهر من خزائنه وانه
ذات خزائن امر الله من قبل ومن بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعود به الی الله

ملخص این باب انکه ما دون الله خلق او است وبدء کل شیئی من الله است بامر او وعود
کل شیئی الی الله است بامر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده برسول خدا ﷺ وعود او
بسوی خدا است بامر نقطه بیان وهمچنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری
نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا
بدئی متصور الی الله وهر جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بدء وعود بمظهر ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة
است که از لسان مشیت ظاهر گشته وهمچنین در عود این همه مؤمنین اگر بامر او تغیر دهند
نیست الا من الله اگرچه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است وعود نفس بدء ولی نه این
است که این کلمه را در عرفان جاری نموده واز اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در
کتب آخرین لایحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی
در نقطه بیان واوامر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان واوامر او باشد و
همچنین در من یظهره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده
والا چه ثمر که اطلاق عبایر نموده واز ثمره آن محتجب ماند وکافی است نزد اولوالالباب
بهمین ذکر وبیان اگر تعقل نمایند والله یبدء کل شیئ ثم یعیده وان الی الله کل
یرجعون ای الی امر من یظهره الله طوبی لمن یدرکه فانه لهو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان بآیة تخلق کینونیة کل شیئ ویرزق ویمیت ویحیی

ملخص این باب انکه کل شیئ راجع میگردد بحکم نفس انسانیة وآن خلق شد از چهار آیت
آیة خلق که فؤاد او باشد وآیة رزق که روح او باشد آیة موت که نفس او باشد وآیة حیات
که جسد او باشد وکل در نو زده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق ورزق وموت
وحیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد وهمچنین در مقابل در نو زده باب نار هر
چه از این شئون واقع گردد بالله بآنها میگردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده اند اگرچه در
بعد خارج شده اند این است که حکم برثانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشده
والا اول که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق

کلی دهد بمؤمنی این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثر او است ونکرده این را الا
جهت اطاعت آنها ودر این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا
مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر
کند خداوند ظاهر کرده وآن وقت او مظهر آن فعل بوده ودر او دیده نمیشود الا آن واحد
اوّل که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئ نبوده وغیر الله رازق
شیئ وغیر الله ممیت شیئ وغیر الله محیی شیئ وهمچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری
این شئون را ظاهر کند بالله صدق میگردد ولی للّه نمیگردد والی الله راجع نمیگردد ومن الله اطلاق
نمیشود زیرا که در آن حین غیر الله دیده وغیر الله دیدن ظاهر نمیگردد الا بدیدن دون نقطه بیان
چنانچه لقاء الله محقق نمیگردد الا بنظر بر آن وکل آنچه در بیان متکون میگردد باین شئون
اربعه بواسطه آیات وکلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیچ نازل
نشده بود شئونی که مترتب بر خلق ورزق وموت وحیات در سبیل حق میگردد چگونه
محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن وبین الا الله که غیر او خالق ورازق وممیت و
محیی نبوده ونیست ودر نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحه محجوب بمانی در مظهر
فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق
است ولی چون نشناخته است او را واز ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که
لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن
ببیان دهد نزد عارف بالله اعلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان
حاضر نماید بمنتهی شأن حبّ زیرا که این کأس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود براو وخداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود میدهد

زیراکه آن مظاهری راکه او معتقد است در این کور مرتفع شده وبمقامات خود واصل گشتند
وهنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
تسبیحاً عظیما واگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از
این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیراکه در آن فعل فعل الله ظاهر
و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا وانکه نفس
اون شأنی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا
که حروف حی آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند وهنوز مردم باین حروف حی مستمسک و در
مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگرچه آن همان است بعینه
ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
که حکم بر او میگردد فلتنتظرن ان یا اولی الابصار انا کنا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبن ذکر اسمه وما قد قدر الله له من عنده الی یوم
یظهرن الله نقطة البیان لیجزی کل نفس بما کسبت وانه لسریع الحساب وانه لغنی متعال
ملخص این باب انکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که
بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد
در ارتفاع کلمه او وامتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا انکه جزا دهد او را باحسن جزا کدام جزا از این بالاتر است
که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئی را او ذکر کند واظهار رضا از او کند همین فخر او
را بس نزد او ونزد هر شیئی که او است اول تکثر واحد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا میشد ولی کسی که بر دین او حرفا
بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و
هیمنه ازلیه خواهد بود واز فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از انکه قدر خردلی از نفس
مؤمنی بگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انه فضال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لایجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشئ فیه مما یتعلق بعلم الکلام وان ما
اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب انکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده
از اعلی علو دلالت بر خداوند که انّنی انا الله لا اله الا انا باشد تا انی اذر من کل ذر از
لسان او جاری شده و در هر شیئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنهج آیات
وچه بنهج مناجات وچه بنهج تفاسیر وچه بنهج علوم حکمیه وچه بنهج اجوبه فارسیه که احدی
محتاج باحدی نباشد واذن داده نشده تعلم بغیر آثار اون واذن داده شده اگر کسی
در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است
تعلم باو اگر معنون شود بکلمات نقطه والا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در
آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکری نباشد ونهی شده از انشاء مالایسمن ولایغنی
مثل اصول ومنطق وقواعد فقهیه وحکمیه وعلم لغات غیر مستعمله ومایشبه هذا وما قد
فصل فی الصرف والنحو فان قدر مایکتفی للمتادبین مایعرف الفاعل والمفعول و ما
دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگرچه در این کور
اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند واگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر

مایحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
متادبین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و او ن کتابی است
که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس
واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
یتفرع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و
کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله هست چه احتیاج است او را باین شئون و حال انکه خداوند
قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب
و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از او ن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوالارض و
ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر اتیان یا تکلم
و عرفان این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو
القادر العلام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل
خداوند نازل فرموده که کل اشاره او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شئ قدیر و ان الله قد
احاط بکل شئ علما ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت
و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال انکه از برای این اقرار خلق شده اند
کل و اگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم الله هست با یاتی که خداوند بر
او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
خوانده و از ثمره او ن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل محمد ص است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بانکه نظر در مظهر علم و قدرت
او نموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
بر شئی الا در نفس خود بالوهیت خود و در خلق خود بربوبیت خود و نیست جوهر کل جوهر که کل از
او محتجب باین شئون علمیه مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشئی میگردد و مفتخر و
بایمان باو که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محتجب این است
که کل گویا امواتند و نظر بثمره علم و حکمت نمیکنند و اکثر مردم در نزد ظهور من یظهره الله
انانی هستند که خود را بالعلم معزز گرفته اند و حال انکه اینقدر تعقل نمیکنند که علم ایشان از
برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
انکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده

والله یحقق الحق وهو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشر من الواحد الرابع

من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالما او سلطانا او مملوکا
او عبدا ملخص این باب انکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود
از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدری
محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی
را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحی که در آن چند سطر نیکوئی
نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تذهیب و طرز و شوئی که

در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود درحق او جاری سازند آن وقت
مالک او را باعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و درحق
آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد
شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود و بیان تجاوز کند سواء
کان اعلی الخلق او ادناه محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر
من یظهره الله حکم نکرده که او من قبل از انکه بشناساند بنفسی نفس خود را که اعلی
جنت او است بحدود و بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و لم
در حکم او گوید زیرا که حدود و بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل
نزول بیان است حرفا بحرف و آیة بآیة تجلی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه
در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا انکه کم کم بکل رسید مراقب
باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل
بیان باسم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا
که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهایة
پناه برید بخدا که اول مخطر درحق او بدون خطور بحق نگردید و شرف اول ایمان را
درک کنید اگرچه نبیند وحدت را ولی حجت الله بالغه است در همان حین وحدت
اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که قرآن است می بینید ما
ایحصی که با و مومن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال
کسی اقرار با و ن نیز اعظم نکرد و در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود و بیان تجاوز
نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه ومن لم یحکم بما انزل الله

فاولئک هم الکافرون با وجود نود و یکبار که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و
با وجود این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را
درحق حکم من یظهره الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه
ما نزل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله
فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این
است که کل بزعم خود لله میکنند و حال انکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله و همچنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و درحق خود هم جاری فرموده بحقیقت
ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله
و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدنیا
کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را
میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله ص
وعده عیسی ع درحق نصاری ظاهر شد که یاتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز
باقی مانده و بآن وعده منتظر میباشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند
و بهمین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل درحجت رسول الله ص نکرده
که قرآن باشد والا کل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده بحقیقت

که محتجب مانده در نار مخلد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من یظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیراکه این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطول که محل ثمره این است که الرّاد علیه الرّاد علینا والرّاد علینا الرّاد علی رسول الله والرّاد علیه الرّاد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی ومن سرّنی فقد سرّ الله وحال ببین که مردم بچهار درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لاتقدموا بین یدی الله نازل گشته چگونه متحمل اگرچه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته اند ولی خلاف مراد الله است زیراکه در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون متکثره در این باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد والله خیر الحاکمین.

الباب الثانی والعشرین الواحد الرّابع
فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض

ملخص این باب انکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی انهارا نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد وهمچنین بعد از ظهور آن کلّ قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبور یکه نسبت

بانبیای قبل میدهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود وهمچنین محل بیت چنانچه می بینی که امت موسی ع به بیت المقدس میروند وامت عیسی بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده وامت رسول الله صلی الله علیه وآله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز ببین حد مردم را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب باو است چگونه میروند واز مظهری که اثبات نبوت وولایت ودین کل بآیات نازله براو میگردد محتجب شده والا در جبل ماکوسا کن نگشته واین را تعجب مکن وتصور کن ظهور رسول الله ص را در قبل که امت عیسی ع چگونه باعمال دین خود عمل میکردند ورهبانها در معبدهای خود عبادت میکردند وآن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه بر یدا شخاصی که حق او را نمی شناختند محتجب وحال انکه از حین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ع بود منقطع گشت الا انکه در ظلّ او واقع شود وبعد از ظهور نقطه بیان هر سنه می بینی که چقدر خلق بمکه میروند وطواف میکنند وحال انکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است واو بعینه همان رسول الله است زیراکه مثل امر الله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست وکلّ باو قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق مظهر بشأنی که ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده وکلّ ظهورات وآن ظهور از برای قائم آل محمد ص خلق شده وکلّ ظهورات وظهور قائم آل محمد ص از برای من یظهره الله خلق شده وهمچنین کل ظهورات واین ظهور وظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده وکلّ این ظهورات از برای بعد بعدین یظهره الله!

خلق شده وهمچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع وغارب میگردد وازبرای او بدئی ونهائی
نبوده ونیست طوبی ازبرای نفسی که در هرظهوری مرادخدا را درآن ظهور بفهمد نه انکه نظر
بشئون قبل کرده وازاو محتجب گردد زیراکه امروز آنچه که دراسلام برپاشده بواسطه
بعثت رسول الله ص شده وآنچه که ازدین عیسی ع مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده
وهمچنین اگر درظهور من یظهره الله نظر کنند می بینند که آنچه که دربیان واقع شده بظهور
ذات حروف سبع بوده وآن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محتجب ازاو نمیمانند
بظهورات مرتفعه دربیان که درنزد هرحکمی نفوس مالانهایه خوابیده وبآن مفتخر وعالمند
چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او درظل یک کلمه اواست که
بفرماید قدارفعناه ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم ازآن نازل فرماید وهمین قسم
ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم ازظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید والله علی
کلشیئ قدیر

الباب الثالث والعشرمن الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لایجوز صرفه الا فی
ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار ولیلی نیست مگرانکه مظاهرحقه ودون حقه که درکل
عوالم بوده درفوق این ارض ظاهر وباطن وکل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز
درهیاکل انسانیه متنعم وهمین قسم هیاکل دون مومنه درهیاکل ناریه معذب ولی در
هرظهوری حکم خاص ظاهر وکل مامور باتباع وبعدازغروب مرتفع الی ظهور دیگردربطون
ودراین ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الا مقاعد محمد وآل محمد ص
وابواب هدی را که دراین ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که
بنوزده مقعد مرتفع نظر فرماید ومقاعد سایر نبیین وصدیقین وشهداء ومومنین که افئده

ایشان محال اسماء واشال بوده وهست درظل این مقاعد مستتر تا انکه برمردم امرصعب
نگشته که اگرکسی خواهد کل را احصا نماید نتواند وکل درهمین واحد اول است که تکثر
آن محسوب میگردد عندالله وعندا ولی العلم طوبی ازبرای هرنفسی که موفق شود
ازبرای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات وارض وما بینهما میگردد و
درعلم خدا گذشته که مرتفع شود وخواهد شد ومردی ازبرای مشیة الله نبوده ونیست زیرا
که او قاهر بوده برکل ممکنات وظاهر بوده برکل موجودات طوبی ازبرای نفسی که
مجرا ازبرای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در
بیان ووعده فرموده خداوند که هرمثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار
ودرحق او ثبت فرماید وباو عطا فرماید آنچه که او راضی شود والله علی کلشئ قدیر
وآنچه امروز بقاع هست فوق ارض ازبرای کسی اذن نیست تصرف کند الا انکه
درهمین بقاع مرتفعه صرف کند زیراکه مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت
است بنهج دیگر اذن داده شود که او است امرالله درحق کل شئ وتا امروز که ظاهر
نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده وهست که چه شود وبرکلف قبل از ظهور
تکلیفی نبوده ونیست والله بکل شئ علیم

الباب الرابع والعشرمن الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن ویعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخص این باب انکه هرکس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است برمردم که او
را پناه دهند زیراکه این اراضی درکل ارض مظهر یجیر ولایجار علیه است لعل
در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده

گر از هلاک ان روز نجات یابند هلاک ایمانی نجدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تقرب
بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کلیشی هالک میروند واگر بصیری باشد بر روی
ارض کل ما علی الارض را میبیند که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بکلی باطل نگردد و نه این است که پناه بایشان
بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور
این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از انکه ظاهر شدند
بآن حجتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشئون
دنیویه کل محتجب شدند تا انکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال
قبل ایشان عمل میکنند وفتوی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بحض این هم بود باز
بر نفس ایشان امری واقع نمیآمد وحال انکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیه داری
سید الشهداء سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم براو کردند آنچه کردند این است
حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام
میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ص باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرن
ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند لله میگذارند ولی بر
مظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است ونمیدانند وخارج از دین میگردند
وبگمان خود در اعلی درجه احتیاط واجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان
که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردید
اگر از برای آنها نیگردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنیه که از ائمه خود روایت
میکنید وثواب دعاهائی که میخوانید که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در

ظل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم منتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته
که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده وحمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و
ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند وهنوز آنها بآن ثوابها
قرآن و دعا میخوانند وتعجب مکن ونظر کن در امت عیسی ع که هنوز بوعده یأتی من بعدی
اسمه احمد منتظرند واز برای او شب و روز متضرعند وحال انکه آمد وهزار و دویست و
هفتاد سال گذشت وقیامت او برپا شد وهنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده
اعمال خود را هباءً منثورا نکرده ونفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید
بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید وهیچ
ظهوری واقع نشود مگر انکه منظر آن ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعل یوم ثمره که
ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کور بیان
خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم
آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم وعوالم بعد
هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کل امم مفتخر شوید بایمان باو که اگر یکی از شماها
محتجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او واگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید
اعز از هر نفسی خواهید بود نزد او وخود را الی قیامت بعد بآنچه از نزد او ظاهر میشود
مقتضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است
مراد که کل جوهر خلق در آن روز مومنین بآن ظهورند والی ظهور دیگر حکمی که میشود
کل میخوانند ومی بینند وعمل میکنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا
امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید میتوان

احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود منقضح گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از احیاء است در مقر نار خود این است مراد از انکه حکم قیامت را کل می شنوند فلتر تقبن ان یا اولی الابصار ثم تتقون

الباب الخامس والعشرین من الواحد الرابع

فی ان لایجوز لاحد ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع ملخص این باب انکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد باسم پناه باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا لله عز وجل فی ذلک انه خیر مجیر ونصیر

الباب السادس والعشرین من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام ملخص این باب انکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده ولایزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده ومحل طواف ملائکه سماء واهل ارض گشته بلکه کل طائف برحول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل ولایزال متغیر نگردد اگرچه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است ومثل امر هم مثل شمس است اگر بما لانهایه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه بظهور بعد والا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست وآن محل استواء من یظهره الله است

که بعینه بیت من یظهر است که بعینه همان محل کعبه است وحد آن بعد واسم الله است در ذرع در عرض وطول که جز از او محسوب نمیگردد واگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماس پر گردد وتراب آن اکسیر گردد وماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر وباطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود ارنشئون دیگر که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است ودر ارض فاء مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الا انکه قبل از ظهور امر الله در ارتفاع بیت در آن ارض الا انکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین ویذکر الله من یذکره ولو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین وامر بیت نیست الا انکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید وتسبیح وتهلیل وتحمید وتکبیر آن بیت را مرتفع سازند ودر مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست وهشاد سال قبل امر بحج فرمود وهیچ حولی نمیگذرد الا انکه هشاد هزار نفس برحول آن طواف میکنند ولی از ظهور محقق بیت ببین چقدر گذشته وهنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ ثمره نکرده وحال انکه بیت الله قلوب مؤمنین بادست که اونها مؤمنین بمن یظهره الله هستند امروز مؤمنین مبیان عالمند بآنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باو واگر مردم برحول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که برحول طین منسوب باو کنند تا انکه حد خود را شناخته

و در یوم ظهور او را از او محتجب نگردند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل
باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد
زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل باکو
است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال انکه لایق بود که
حین ظهور کل مومنین بقدر آن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
امر نفس او در حین ظهور او الی ما لانهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که
پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموال های خود را
صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در او ن ساکن باشد
از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشعر حرکت کرده و میکنند و در یوم
اخذ نتیجه گویا میت میگردند و شعور به ایشان مرا دالله در او امر او نمیشود قدری بخود
آمده ای اهل بیان و متعذظهور محقق بیت گردید که او مباهات میفرماید بطائفین
حول بیت خود در بطون خود دمی بنید ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید
اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی هر جهاتی
کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه مینمود
درگشتی بواسطه انکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید
چون میسر نشد که آب بردارند بمدتی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مومنین اقرب است بخداوند از بیت طین
و تقرب جوئید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت الفین باد در دنیا عطا

گرده میشود و هر کس تواند که رود بلا انکه در سبیل حزنی بنید و نرود در حین موت بدین کیفیت
قبض روح میگردد که مومن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شئی در سبیل حج اهم از آن نیست
که مکتسب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند
چه در سبیل مکه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج
بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مومنین غیر از حلم و
صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در
حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شئی هست و کسی که فضل
منزل او با بیت بحر باشد از او ن عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
بنفس مومنی از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود عندالله مقبول میگردد حج
او این امر نشده الا انکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از
حزن متصور نمیگردد و اسباب مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب
بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
والا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اهل بحر لابد هستند و با عمال خود متقرب
الی الله و خداوند جزا میدهد نیکوکاران را چه در بحر باشد و چه در بر و مضاعف
فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
دین خدا باشند و باهم بر خیط محبت حرکت نمایند والله یجزی المحسنین و لایق است
بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که
در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط
آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو

منظم است واخبار چندین ماه را بلیالی وایام معدوده مطلع میگردند ولی این امر اعام فریاد
که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لابد ظاهر خواهد شد واگر در
آن ارض اسباب وصول خبر ورسیدن کتب درمیان کل متداول باشد
عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرف میگردند واگر نفسی بقدر تسع تسع عشر آنی
زودتر خبر ظهور را بشنود وایمان آورد بهتر است ازبرای او که کل ما علی الارض را
مالک شود ودر راه خدا انفاق کند ازاین جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور
آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت
بخدام آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کل سبیل وصول ازبرای آن داشته باشند و
الا امروز هم چاپارهست درنزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سبیلی براون
نیست ولایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
گردد وسبیل ازبرای کل باشد که اگر در اقصای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد
سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظمی که در ملک ظاهر است والله یحب المنظمین

الباب السابع والعشرمن الواحد الرابع

حول البیت لایجوز بیعه ومن اراد ان یرفع بناه حل علیه ان یاخذ و لولم یرض
صاحبه لان الله احق بملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین

ملخص این باب انکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کلشیئ باستقلال
خداوند است واواست احق بملک خود ازبرای بیت نفس خود این است امر الله
اگرچه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که براو است که

راضی گردد برآنچه خدا اورا امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار بالکینت شیئی نزد او تواند کرد والله
یحب المتیقن

الباب الثامن والعشرمن الواحد الرابع

فی ان لایجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغنا. الذی لایری فی السبیل من حزن و
یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث و
الرابع من البیت لیقسمن علی انفسهم ولایحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الا ان یؤتی
من یفد علیهم ویعفی عن الملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعمن یسرق فی الطریق
وعمن لایقدر ملخص این باب انکه امر منجز نشده الا انکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متلذذ شوند
برضای او وتکلیف مرتفع شده ازدون مستطیعین بغنا. تا انکه محزون نگردند در سبیل او و بر
هر نفسی درعمری یک مرتبه واجب شده تا اوکه برا وصعب نیاید وفود برآن وخریدن از
برای میت نهی شده تا انکه کل درحین ظهور حق بنفسه فائز گردند بلقای رب خود و در
حین بطون فائز گردند بمحل استقرار او درنزد ظهور قبل او واگر برنفسی لازم آید همینقدر که
وافد نگردد وموت اورا درک کند اگر در قصد او بوده ونزد خدا است که جزا دهد
اورا باحسن جزا واورا داخل جنت فرماید باعظم عطاء وتکلیف را از نسا برداشته تا انکه
برآنها مشقتی در سبیل وارد نیاید واذن داده سکان ارض بیت خود را ومقربین بآن محل
عزا که در هر حول حج را نموده زیرا که ازبرای ایشان مثل دیگران صعب نیست
وکدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود وطواف حول بیت نکند واذن
فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است برنورده نقطه
که در حول بیت برسر اثر خود ساکنند عطا شود که کل بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که
مدل بر ظهور نقطه بیان گردد وایشان را امر فرموده که بروافدین بیت الله کمال

عزت را مرعی داشته وسوآل از عطیه محبوب خود نفرموده تا انکه خود مکلفین بتکلیف خود
عمل نموده که اقرب بعز وعلو است ونوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه
تصرف نموده وبشکر محبوب خود شاکر گشته وبر حریرهای مأموره که در نسخه عربی ذکر
شده وسرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید ودر ثانی زرد ودر ثالث سبز ودر
رابع قرمز وشئونات محبوبه ممتنعه که باون عز وافدین وعز ایشان است در اسباب ماء
واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده وهست که کل از
برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجی نیست الا بسوی
اون وبر حافظان بیت حفظی نیست الا حفظ آن وبر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست
الا خدمت او وبر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد
اگر کسی درک کند وعفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر
آن وبر ممالیک وخدام وصغار ومن یبتلی فی السبیل از فضل ورحمت خود تا انکه سر مشقی
باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزل اون بین الکاف
والنون است لعل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او ودر هر زمان از برای
حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده وهست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون
در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول واز برای او است وضع بیت وحال انکه
بر او گذشت از لیل ونهار عدد هشت واحد وارتفاع بیت از برای عزت او است
که بر اعناق کل از قبل بوده ودر بعد خواهد بود وهیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
وبهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه ومظاهر حی او از یوم آدم گرفته تا امروز
حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت شب وروز بامر او است که ساجد است

واز اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است وخود نمیداند از اعلای خلق گرفته تا ادنای
اون مثلا اگر امت عیسی ع سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی او امری که از عیسی ع
بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور
عیسی ع در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده وهمچنین قبل قبل را نظر کن وبعد بعد را مشاهده
کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئی شیئیتی نبوده ونیست الا انکه بهمان شیئیت از برای
نقطه حقیقت ساجد وخاضع وخاشع وقانت وذاکر بوده وهست ولم یزل خدا را باو
عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را بکله از کل خود منقطع میگردد
بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده وآنها که
نشناخته چگو در نار حجاب مانده وهمچنین قبل قبل او را فرض کن وبعد بعد او را نظر کن این
است عزت الله که کل بعبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند وحال انکه
قبول نمیکند الا از مخلصین هزار ودویست وهفتاد سال از بعثت گذشت ودر هر
سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کردند ودر سنه آخر واضع بیت خود بحج رفته که دید که
ماشاء الله از هر فرقه بحج آمده ولی احدی او را نشناخته واو کل را شناخته که در قبضه
قول قبل او حرکت کرده ومیکنند وکسی که او را می شناخته وبا او حج کرده همان است
که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباهات فرمود در ملاء اعلی بانقطاع
او واخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب
شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
واقف شدند وحال انکه تصور نمیکنند که همین قرآنی که حال این همه مصدق دارد

هفت سال در بجوحه عرب بود و مصدقی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاهر نبود ولی
آن نفس چون نظر بحجیّت حجّت نموده موقن شده و نظر بدیگری نکرده این است که یوم
قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بآنچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه
بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او ن نمیکند این
است که کلّ نبفسه مکلّفند نه بغیره و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علماء باادنای خلق
یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در ظهور
بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل
فطرت متغیر نمیگردند و نظر تعزّز امر نکنند بلکه نظر بما یعزّ به التعزّ کنند چنانچه آن نفس در
حین ظهور نظر بحجیّت کرد اگرچه رفیق نداشت و لیکن عند الله برحق بود ولی دیگران
که نظر برفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حجّ واقعی که عرفان مذوّت بیت
بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حجّ کرده با اشخاصی که در آن
حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت بعد م تصدیق بحقّ او ن حکم غیر حق بر ایشان
شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده
و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حجّ کرده ولی عند الله از
ایمان محتجب مانده که حجّ شأنی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحّم بر خود کرده
و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی
که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را میکنی ولی بشأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین
بحقیّت کرد که حجّت بر تو و بر کلّ بالغ باشد والله خیر الحاکمین

الباب التاسع والعشر من الواحد الرابع

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویحضرن الشعائر عند تسعة عشر مرّة لمن یکن فی ملک البلد
من نسائهنّ ملخص این باب آنکه بر نساء ان ارض و قرب او اذن داده شده که در
لیل طواف نموده و در نزد شعائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید
و توحید و تکبیر خدا مشغول گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در
حق ایشان در عراست از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند بوفود بر بیت و آنچه
مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذرّیات ایشان است که اگر
نفسی آنچه تواند بر ذرّیه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
او از هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را
که در حق ذرّیه خود با منتهای جدّی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و او ن را
حبّ خود خوانده اعظاماً لمن یظهره الله و امر فرموده کلّ ذرّیات را با ابوین و اخوین
و اولو القرابه خود بر شئون ادبیّه که در آداب آن زمان است سلوک نموده که غباری
بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله و اولو القرابه او کلّ
از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و
زنده میشوند و او است مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی
در اوج عزّی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا تو ان لا آله الا الله گفت زیرا که آن
آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر
توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت الهیّه هم دلالت بر ذات اقدس وحده
وحده میکند و ما من آله الا الله و انا کلّ له طائفون

الباب الاوّل من الواحد الخامس

فی بیان المسجد ملخص این باب انکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست و همچنین در نقطه بیان سرّ حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید بیومی که محلّ طین الله احد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوة مصلّیان گردد چنانچه الآن در مکّه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که بانتساب بظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محلّ محلّ احرام محرمین گردد در طواف بیت او چنانچه خواهد بود و اراضی اجساد ذاتیه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدلّه بر تحمید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل نار محبّت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یبدء کلّ شیء ثمّ یعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس
فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخص این باب انکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدیداً باسم حروف حیّ من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده میشود که بعد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در انجا حاضر شده مومنین بخدا و آیات او و نماز گذارده ولی برسید از آن روزی که همین حروف برمیگردند بسوی حیات دنیا که اقلّا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان گردند

کلّ باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را بانحائی که نسبت بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بردانی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا انکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که حجّتی برایشان نباشد الآن هم بهمین حجّت این مساجد برپا میشود و بهمین حجّت از قبل برپا شده که اگر دمن یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق نظر بجوهر عمل دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب میگردند از حقّ نظر میکنند می بینند خلق کثیر منجمّ میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظلّ چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجّتی راضی باین همه مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افتخار شده لاشعر میکنند و حال انکه کلّ این همه خلق اعمالشان بواسطه و لله علی النّاس حجّ البیت است و همان کلمه در یوم ظهور من یظهره الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که از برای خود قرین عمل میرسانند و مایه افتخار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امروز میکنند در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجّت هست و همین قسم محتجب مانده اند محتجبون در نهرهائی که از بحر حجیت کتاب الله منشعب شده سیر میکنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مومنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بذکری اذ لا یری فیه الّا الله ذلک ربّ العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس
فی بیان عرفان السنین والشهور

مخصص این باب انکه خداوند عالم خلق فرموده کل سنین را با مرخود و از ظهور بیان قرار داده
عدد هر سنینی را عدد کل شیئی[۳۶۱] و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده
تا انکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد
سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر
یومی را بحکمی قرار داده که متلذذین در این جنت با علی ما یمکن در امکان متلذذ گردند
و در سه شهر اول که اشهر تبتیل است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد
که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه
موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد
خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند
و سه شهر اول نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء حیوة
است که بر نفوس کلشیئی جاری میگردد از هواء ازل که او ممد است از نار الله و در
شش ماه بعد متعلق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقر گردد و
ثمر اخذ شود و کل خلق هم متکثر از این واحد در واحدند و شهر اول ثمر نقطه است و
شهور حی در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی
هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را
خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی انکه بهاء کل شهور در آن شهر است و او ن را مخصوص
گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آن را بیکی از حروف واحد نسبت داده
و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند و نظر آن را در نقطه بیان ذات
حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من یظهره الله قرار داده زیرا که
او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده
نمیشود در او الا الله عزوجل و او است اول که با ول شناخته نمیشود و او است آخر
که با خر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که
بباطن شناخته نمیشود و او است که شیئیت کل از او است و شیئیت او الله است
بنفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید
کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد و الله علی کلشیئی
حفیظ و ثمره این عرفان انکه در این شهور که ثانی از شئون خلق است که کل مدل شد
بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شیئی در خود شیئیت نبیند الا
بمظاهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور
همین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را و در نزد آنها
خاضع گردد اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطنی هذا ما ینفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد او علی او هما جمعا او فاطمة او الحسن و
الحسین علیهم السلام لمحض این باب انکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند
نفوس خود را باسمائی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسماء
اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا
نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء متنعه و عبد الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی مالانهایه می توان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و
ولایت و محبت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم
کلّ اسماء است و اکرم کلّ امثال و کور ترقی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که کلّ شیئ باسماء
الهی خوانده میشود که هیچ شیئ اطلاق نمیشود بر او اسمی الا انکه مشابه است بایکی از اسماء حق
جلّ و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است باسم الله جلّ و عز و در این
ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی انکه اذن داده شده بکلّ که در یوم
ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئ نمیکنند الا انکه مشابه
بکی از اسماء حق است جلّ و عز و اگر برسند در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم
خواهد شد تا انکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینهما از اسم حقّ چه فرق میکند که طین
مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا انکه آن از برای او خلق شده زیرا که
روح توحید کلّ شیئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند
روح آن ارض ساکن میگردد و متلذّذ و اگر دون او نشیند مضطرب میگردد بشأنی که
غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نماید و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی
خود و همچنین مثل در طین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود طوبی از برای اهل
زمانی که در هیچ شیئ اسمی اطلاق نکنند الا باسم حق لایق است که بدء عوالم جنّت گفت
آن زمان را و هیچ شیئ بجنّت خود نمیرسد الا انکه بمنتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود
مثلاً این بلور جنّت حجری است که مادّه این بوده و همچنین از برای این بلور نقطه در جنّت
است در جنّت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که ما هست در ذهن شعر بر او زده که
یاقوت گردد آن وقت بمنتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود بهاء نداشت

و امروز یک قیراط آن اگر بکمال یاقوتیّت رسد که در امکان اوست چقدر بهاء دارد
و همچنین کلّ شیئ را تصوّر کن و کمال علوّ انسان در ایمان بخدا است در هر ظهور و بآنچه
از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیرا که در هر ملّت علمای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا
که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
بلکه علم علم بخدا است و آن نیست مگر علم بظهور او در هر ظهوری و غنائی نیست
الا بفقر بسوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا انکه بالنسبه بمظهر
ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را نموده که این ممتنع است زیرا که از آن
در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حدّ نرسیده و همچنین الی مالانهایه
تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلّی که فرموده در هر ظهوری که او است از
سکّر او که محبوب است نزد او و الله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین و ثمره
این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیّات این اسماء خارج نگشته لعلّ
نفسی بانجذاب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدل بر من یظهره الله
باشد نه بر غیر آن نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل
سید الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله
شبهه نیست که کلّ باین اسماء محجوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن
ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حق خلق شده که لایق
اسم حسنی بر آن خوانده شود والاّ ظلّ افکی است در تحت الثری که در نفی فانی میگردد
چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس باسم رسول الله ص که اسمی در امکان از

ان بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماند از محبوب خود و الله علی کلّ شیئ شهید و بدانکه
مثل من یظهره الله مثل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن
مثلاً اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر بهاء او که اوّل من آمن باو است ایمان
آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت میگردد والّا در نفی فانی میگردد

کانّه لم یکن منه شیئاً مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الّذین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه ان دخلوا فی الدّین الّا فی
البلاد الّتی لا یمکن الاخذ ملخّص این باب انکه در هر ظوری آنچه ما علی الارض است
در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کلّ ما علی الارض در
ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده والّا لیاقت از برای آن
دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال بوده
چگونه ما یتفرّع علی الحیوة مگر انکه داخل ایمان باو شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر
صاحبش حلال نیست الا بایمان باو و کلّ از کلّ گرفته میشود الا انکه داخل شوند در ظلّ
دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد
بجبر و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
مؤمنین بحقّ آنچه ما منسب بایشان است الّا انکه داخل در ایمان گردند که آن
وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن
نفسی یا ضرّ نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجّاری که در بلاد فرنگ تجارت
میکنند که برایشان است که بمنتهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلّی از برای
ایشان واقع نگردد الّا انکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقدّر شود بر ما علی الارض
چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود
بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات داده
مبدّل بنور میفرماید و الله علی کلّ شئ قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده
که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین
اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص در هر ظوری هم همان
قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت
او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده باو امر قرآنیه عمل کرده
بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده
ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله ینصر من یشاء بامره و الله قوّی
عزیز ثمره این حکم انکه در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مربی بتربیت بیان شده باشند
تا احدی از مؤمنین ببیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن
بالله میگردد قسم بذات مقدّس الهی که اگر کلّ در ظهور من یظهره الله بر نصرت او
جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر انکه داخل جنّت میگردد بل هیچ شئی از
تفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده
در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلّف جوید از امر او تخلّف جسته

پناه برده بخدا از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هر کس اعتصام ورزد بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الا نقطة البیان وان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یتجرا دونه وان مادون ذلک یؤخذ اولاً عنه عدد الهاء من بهاء کلها ثم یاخذن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کل علی قدر ما یستکفیه وان ما زاد لیبلغن الی الفقراء ویصرفن فی البقاع وان یؤتی کل نفس ولو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبة من الله انه کان وهابا منیعا

ملخص این باب انکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده وهست مادامی که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد واگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من یظهره الله آنچه در نزد ایشان است وبر احدی حلال نیست تصرف در او مثل انکه مال حجت خدا را علما بغیر اذن او گرفته وتصرف در او نموده وحال انکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کل شیئ للنقطه هست واقرب بخداوند از نقطه مشیت کی است وآنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی واگر داده بکسی مجزی نیست اگرچه با علم اهل آن زمان

من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او بشنود وتلاوت کند بهتر است از انکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه بدرجه منتهی میگردد تا بمبدء که کتاب الله هست ختم میشود همین قسم یوم ظهور من یظهره الله را تصور کن که مبدء دلیل برید او است ومحتجب بشئون متوقفه مشو که او اجل از آن است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله واو بنفسه حجت است زیرا که کل از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق ونحو وصرف وفقه و اصول وامثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود پس ثمر در نفس حجت است نه در شئون ما یتفرع وبدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر انکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود واگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کفته الله ربی ولا اشرک بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلاریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حق خواهید شد وثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یذکر فی کل شئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرا او جهرا او التفاتا

ملخص این باب انکه از آنجائی که هیچ شئی شیئیت ندارد الا بالله عزوجل ویومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد وآن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدا و نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شئی را بمنتهای کمال خود ظاهر

گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئی را بحروف اسم او باسماء الله جلّ وعزّ
خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبیند الّا طلعت ظهور مشیّت را که در او دیده میشود
الّا الله مثلاً منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بیند الّا سبوح و در نون
او الّا نور را و در کاف او الّا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه
التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر بسم الله
الامنع الاقدس ذکر کند که خداوند جلّ وعزّ از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده
در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الّا من یظهره الله که مبدء اسماء وصفات الهی
است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیّتی اظهار انیّت خود نکند و در خود
نبیند الّا او را که او قائم باو بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دید
بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
شبح او است کلّ ما یقع علیه اسم شیئی را در نزد من یظهره الله همین قسم تصور کن از
عالم مجرد گرفته تا منتهی الیه تحدّد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل
از ظهور او زیرا که لم یزل غنیّ از او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد دیدنی
که ظاهر گردد نه بیند در علم خود الّا آنکه کلّ بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و
نیست ذرّه طینی در قعر بحری الّا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
و کلّ مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات
او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقّل نماید والله

ینوّر قلوب عباده المتّقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدّر الهیاکل للرّجال والدوائر للنساء یکتبون ویکتبن فیها ما یشاؤن من البیان
ملخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و بر ایشان
آنها را منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او ها، و باطن او واو
است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس
آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة و از برای مظاهر باء دائره
قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را
واحد که مدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله
بکلّ شیئ محیط تا آنکه بر صدور افئدهٔ ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعل در یوم
ظهور آن نیز اعظم دلالت نکنند الا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگرچه بدء این دائره بر آن بنی
است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمهٔ ها را نموده در نقطه
فرد و در ما یؤخذ حیّ و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدّوس ذکر نموده و
از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر گردد که از رتبه نقطه تا بجیم
مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر بآنچه از آن بحر جود
منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیّت الله بر جریان آنها
جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است
و همینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّها تجاوز نمود لعل در سنین خمس ظهور

من یظهره الله بشرف ایمان بآن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر
نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی
نزد او باشد از عطیهٔ جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بیوت
واحد چگونه در حق او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای
این است که کل اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو
است و در دائره واو حافظ ها است این است مراد از نزول او لعل مردم
باین دو عطیهٔ عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوا الهیاکل
در ها و اولوا الدوائر در واو بکلّه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقی نماید خمس سنین بخمس
شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره
از تاسعهٔ و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیت و ما نشئی
بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصفة مثل النار و احراقه میشود
که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئی گردد و نور او منور نکند
امکنه که در آن مستضیئی گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته
تا منتهی الیه حد حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کل این دوائر و هیاکل الا هیکلاً واحداً
مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الا هیکل رسول الله صلعم که اگر اون
نبود کینونیت اون متذوت نمیگشت در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او
نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را که ساری
است در کل شیئی که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن
بنفسه محتجب از او شده و لیکن او اظهر است نزد او از خود او باو و آنچه او میکند قصد

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو
در نارند چه آنکه صاحب او حی و احق است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبة باو
عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغنا مستغنی گردد ولی هر
کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست
و کل از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه و ما یتفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت
است سؤال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی
همین حرف از برای او اشد است از هر عذابی نزد اولوا العلم اگر روح ایمانی در او باشد
و الا هزاران هزار که آیه کل شیئی هالک الا وجهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمهٔ ولی نزد
عارف بالله اگر کل ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال
کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غیر ما لم یکن له عدل
بقدر بهاء ها از کل گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد از
اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف
بقاع مأمور بها میگردد یا آنکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگرچه طفل شش ماهه باشد
در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع
اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این
باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره الله آنچه کل ما علی الارض شیئیت دارند
از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول
ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دیناً و چه دنیاءً قدری حیا

نموده که بر او حزنی وارد نیامده از بعید خود وحقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدّر فرموده
از او ممنوع نداشته از کلّ عالم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئی را الّا او زیرا که او است
آیه لیس کمثله شیئ خداوند وهر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه
دیگری از ذره علو گرفته تا منتهای دو ختم گردد لعلّ در وقت ظهور بر خاطر مبارکش
حزنی وارد نیاید از خلقی که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلّ شیئ زیرا که
کلّ شیئ با دو شیئ شده وهمچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلّ شیئ زیرا که رضای
کلّ شیئ با دو خلق شده قسم باو که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده ونیست که یک
اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلّ شیئ اگر با علی علوّ امکان خود رسیده
باشند زیرا که وجود کلّ با او است چگونه وعمل کلّ وهمچنین الاقرب فالاقرب من
حروف الحیّ ثمّ الاسماء والامثال ثمّ النبیّین والصّدّیقین والشهداء والمقرّبین
کلّ علی قدر ما قد قدّر له لکلّ درجات من عند ربهم ولکل له عابدون واگر آیه لیس
کمثله شیئ نزد مؤمنین بیان نتوان حفظ نمود ومتغیّر گردد فرض است بر ایشان
که بهاء آن را حفظ نمایند وتجارت نموده از قبل مالک او وحقوق خود را از هر الفی
مائه برداشته باشند تا انکه سنت گردد در مابین کلّ که کلّ از کلّ باین منهج منتفع گردند
وگمان نمیرود که جانی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا
که در او امر او کلّ فضل بوده ونیست ولاحول ولا قوة الّا بالله العلیّ العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشترن من کلّ شیئ ممّن لم یدن بذلک الدّین
لانّ اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطهّر اعظاما لنسبته ذلک الدّین

محض این باب انکه موهبة خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را میدادند
بسبیلی بسوی او نداشته وآن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین ببیان و
وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده مابیع وشیئی ودون ذلک من انواع الهدایا مثلاً
اگر گلی بریدی از نصاری باشد بمقدار که بمؤمنی دهد فی الفور طاهر میگردد واگر رد
کند مادامی که در ید او است حکم اوّل جاری میگردد وبمجرد انتقال طاهر میگردد
اگرچه بسبب فصل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد
از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد اگرچه سنین معدوده
بگذرد تا انکه بآن نفس مومن رسد وخداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئی
نیکوئی هست مؤمنین ببیان تحصیل نموده لعلّ یوم ظهور حقّ شیئی بمحضر مالک وجود خلق
رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه است
از بحر لطف جود او وان الله جلّ وعزّ لم یوصف باللطف وانه هو اجلّ واعظم من ان
یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء و
الامثال تستدلّون

الباب الثامن من الواحد الخامس

فی انّ لکل نفس ان یقرء آیات البیان وعدم جواز نقصها عن عدد الواحد ومن لم یقدر
یقول الله الله ربّی ولا اشرک بالله ربّی احدا تسعة عشر مرة

محض
این باب انکه خلق بیان را تصوّر کن مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفسی در حدّی
واقف وبشأنی ظاهر وهمین قسم آیات بیان را مشاهده کن ودر این بحر هر چه میخواهی
غوص نموده ولآلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را
از روی روح وریحان نموده هر قدر که فوائد متلذّذ میگردد تلاوت نموده وکمتر از

عدد واحد اذن داده نشده مگر آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل
ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید
وکل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد تجارت کند مالک آن من یظهره الله
است که بنفوس مؤمنه بقطر بیان سپرده که با و تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بمالانهایه نفوس در آن متجر
هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن
تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
بگیرد همه خود را عیاء میکنند و در یوم ظهور من یظهره الله تصور کن که این جنت را بر
پا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
وجود خود را و ما ینفع برا و را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی
در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه
باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب
چه یوم ظهور من یظهره الله الی مالانهایة تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب
ولیکن تصور نمیکنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول
قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینند عزیز است کل باسم عزت
او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در
آن روز نسخه لایقی تمام نشد والا امیر المومنین علیه السلام در رداء مبارک خود بمسجد
نمیآورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل وعز که در یوم ظهور

نمیکند الا او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان
انتم تعلمون (الباب الحادی والعشر من الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس بکبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تسعة
عشر مرة انا کل بالله مؤمنون وفی الثانی انا کل بالله موقنون وبعد یکبر الثالث
انا کل بالله محبون وبعد الرابع انا کل بالله ممیتون وبعد الخامس انا کل بالله راضیون
ویکبر ستة بکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون و
فی الثانی انا کل لله ساجدون وفی الثالث انا کل لله قانتون وفی الرابع انا
کل لله ذاکرون وفی الخامس انا کل لله شاکرون وفی السادس انا کل لله صابرون
ملخص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبتی است از
قبل او از برای من یظهره الله وکل بالتبع در ظل ظلال احکام الهیه وارد میایند و
از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلواتی مرتفع گردد به
پنج بکبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از
مؤمنین بمن یظهره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش بکبیر
در صلواة واحدی تا انکه مدل باشد که بدء آن از ماء بوده و رجع آن الی الواو است
لعل یوم قیامت باول من آمن بمن یظهره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را
محتجب نگرداند زیرا که این امر بغایت بر غیر موحدین صعب است چه بسا آن
نفس معروف نباشد وکل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج
شجره حقیقت در ایمان بآن نفس هویت ثابت نماند الا انچه ظاهر است و حال انکه
کلا باعمال قرآن عمل میکردند وحال انکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هرکس داخل در
باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عمل نه باعمال دیگر زیرا که آن
نفسی است که بدء کلّ شیء از او است بالله وعود کلّ شیء بسوی او است بالله چه
کم نفوس که از حین ظهور شجره بیان نظر بعرفان خود نموده واز آن محتجب گشته
وحال انکه عند الله کل مکلف بوده بآنچه مکلّف شده اند ونزد خداوند اعلی و
ادنی سواء بوده وهست وامروز که می بینی که کلّ مؤمنند بامیر المؤمنین علیه السلام
بواسطه آن است که خلاف ندیده ودر دون محبت او پرورش ننموده والّا اگر
همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده میدیدی
چنانچه در این کور که خداوند منّت گذارد بر مؤمنین بعدد اسم رحمن از برای او
شئون محبت بهم رسیده واین بواسطه نفس نقطه بوده که اگر باو منتهی میگشت امتحان
مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقلّ از کبریت احمر است امر باین صلوات
از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کلّ اعتقاد
نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که
بنفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین ع
شنیدهٔ خود ممتحن نگشته وتا دیده گنبد طلا وعزّ او را در نزد کلّ دیدهٔ واگر در یوم
او واقع می شدی ودر آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی وحال انکه آن
روز سلمان وابوذر ومقداد را ذکر لایق در حقّ ایشان ننموده این است مبدء
اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجّت بر آن حجّت میگرده
شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنّت

میگردند بابواب آنها ومی بینند سعه صراط را که اوسع است از مابین سماء قابلیّات
وارض مقبولات ودر هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم
نلغزیده ومستمسک بحبل کتاب گشته که هادی است کلّ متقیّن را والله یبدؤ کلّ شیء
ثمّ یعیده وانّ الی الله کلّ یرجعون

الباب الثانی والعشر من الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر وجعل خواتیم العقیق فی ایدیهم ملخّص
این باب انکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد
این هم محکوم بحکم میگردد والّا انکه متلذذ میگردد یا متألّم او است باین جسد نه نفس این
از این جهت است که خداوند از جهت انکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حقّ
او بمنتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش
خود ناظر است بر این جسد واگر عز این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته واگر
دون این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که
امر باعظام واحترام آن بغایت شده واذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور
گردد که شیئی که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است
ثمره این امر کذلک یمنّ الله علی من یشاء من عباده انّه هو المهیمن القیوم واذن
بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید
واز نار محتجب ودر ظلّ نور مستقر باشد وهرکس برید آن باشد خاتمی که اسم الله بر
او منقوش باشد اگر از مؤمنین ببیان است وعاملین بحدود آن حقّ است
بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید واز فضل وجود خود آنقدر بآن

کرامت فرماید که راضی شود ومن اصدق من الله حدیثا لوانتم بالله وآیاته توقنون
ثمره این حکم انکه چون عود کلّ بسوی مظاهر بکتیر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
ومنتهی عروج تراب اوّل رتبه اوحجر است تا انکه بمنتهی رتبه صفا که حدّ بلوریت هست
رسد که آن وقت اسم صمد درحقّ او ظاهر شود لعلّ درحین عود کلّ درچنین اجساد
جوهریه ذاتیه مستقر گردند ومدلّ برحق شوند بتکبیر او والله یهدی من یشاء بامره انه عزیز

الباب الثالث والعشرمن الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخّص این باب انکه هیچ فضلی من الله درحقّ عباد اعظم تر ازاین نبوده که اذن داده
ایشان را بعبادت خود وتعلیم ایشان فرموده تسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر خودرا و
اذن داده که دروقت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن براقرار بوحدانیت
او وعدل واین خلق وامرازبرای اوست واقرار بنقطه الّتیه وحروف حیّ او
واظهار حبّ بمظاهر اسماء وامثال او واستیعاذ ازآنچه دوست نداشته ونداردِ
محبوب او وآنچه که تمنّا دارد ازمقصودخود وامرنماید که کتاب را رسانند بمن یظهره الله
که اگرمشیّت اوتعلّق گرفت برجواب او همان است جوابی که من الله درحقّ او
نازل شده وحفظ آن با وراثت اوست که یدًا بید الی من یظهره الله رسیده براحسن
خطّ والطف حسن زیراکه طول ظهوری تاظهوری مبین است وحفظ مابینها نزدکلّ
اهل ازهرشیئی است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهورحق نشود واو
محتجب ماند یاکتابی که نزد اواست نرساند که این امرظاهراست که درنزدظهور
حقّ هرنفسی بشیئی مغترّاست ولی نمیداند که مایه اغترار او ازخود آن حق است

ازظهورقبل او که درظهوربعد خودنسبت بخودنمیدهد ازجهت علوّظهورخود مثل ظهور
رسول الله ص که ظهورعیسی ع رامقدمه ظهورخود ذکرفرموده وخودرا بآن ظهور
معروف کلّ نفرموده والاّ شبهه نیست که اهل بیان بآنچه دین ایشان ثابت شده
بکمال مابنبغی عمل کرده ومیکنند ولی یوم اخذ نتیجه محلّ کلام است مثل انکه کلّ درحین
موت لاآله الاّ الله میگویند ومیروند ودراین ظهورظاهربملک که بامرقبل او
این کلمه رامیگوید درحین موت میگوید ولی نظراین کلمه که مدلّ علی الله هست در
حبلی بغیرحقّ مستور این است که کلّ اعمال هباءً منثورا میگردد همین قسم کلّ کتاب
وصیّت خواهید نوشت وشهادت ازبرای خداوند بوحدانیّت خواهید داد و
خواهیدگفت لااشرک بالله شیئًا ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهرشرکی است
که نفی کرده اید وملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خودرا باطل میکنید
ومشعرنمیگردید قدری ترحّم برخودنموده که علی که میکنید ازروی بصیرت باشد
لعل یوم قیامت توانید نجات یافت وبدانید که مبدء این کتاب من الله هست
ولی بمانطق به النقطه درجوع آن الی الله هست ولی بمایرجع الی من یظهره الله
چه بساکه مینویسید ولی بکسی که می نویسید نمی شناسید واوخودرابشما می شناساند
بحجبی که دین کلّ برپا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع میگردد مثل انکه
امروز کلّ اهل قرآن بامرقبل اوعمل میکنند ولی ازمحقّق امرمحتجب مانده باوجودیکه
حجّت اوامرقبل رامشاهده مینمایند بنحواشرف ولی ملتفت نمی شوند نه این است
که آنهائی هم که این کلمات رامی بینند ملتفت شوند بلکه نزدخیال خودچنین گمان
میکنند که اگرظهورحق شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نفوس درهرظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع شود
والله بصیر بما الباب الرابع والعشرین الواحد الخامس انتم تعلمون
فی بیان انّ المطهرات انواع و هی النار والهواء ثمّ الماء والتراب ثمّ کتاب الله
ثمّ النقطة و آثارها ثمّ ما قد ذکر الله علیه ستّة وستّین مرة وما یحفّه الشمس وما
یتبدّل کینونیّته ثمّ کلّ من یدخل فی ذلک الدین فانه یطهر وکلّ ما نسب الیه ثمّ
ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم
واثبات النسبة الیهم یطهره

ملخّص این باب انکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهّریّت مظاهر معدوده فرموده
که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا میداد سبیلی بریکی از آنها نداشت وکلّ بامر الله
من عند الشجره از مطهرات گشته که حق واقع امر الله مطهّر است نه نفس شئی بلکه
شئی عرشی است ازبرای آن امر که آن امر بآن شئی ظاهر میگردد کسی که کلام
او موجد مظهرات است ببین که درحق عناصر جوهریّه که مدّل علی الله هست چه میگویند
اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سخنی برایشان وارد نمیآمد ولی خود از شدّت
احتیاط ازبسکه آب استعمال میکنند مرکب میگردد ولی برحکم نفسی که کلام او مطهّر ماء
است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سیّد الشهداء
را متحمّل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حدّ این خلق حیوان اگر
چه اسم حیوانیّت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند ولی
اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهّرات تا اینکه دلیل باشد
ازبرای طهارت من یظهره الله واولاء عزّاو ولی کی است که نظر بثمره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید گور بیان هم خداوند عاقبت ایشان
را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند والّا شئون دین
در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل انکه ظهور رسول الله ص که شد هرکس داخل
دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظلّ آن واقع
میشود که ایمان باو باشد این است که هرکسی شأنی را گرفته وازمبدء محتجب مانده
اگر علم بمبدء ازبرای کسی هست وبعمل باو موفق گشت شئون دینیّه ودنیویّه در آن
ظهور ازبرای او هست والّا فانی میگردد کانّه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئاً و
مظاهری که مطهّر است اوّل ایمان ببیان است که مبدّل میفرماید جسد او را
بطهارت وثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد
شئی که عینیّت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت وشش
مرتبه که الله اطهر بر شئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان
و وصل آن باهل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او وکلّ آثار او ششم
عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما یبدّل کینونیّته که کل اینها در وقتی است
که عینیّت در آن نباشد ودمی که از بدن میآید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده
شده وعفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهّرین را وبهیچ شأن
در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت ولطافت ونظافت وپای حیوان
که در بارش راه رود وداخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده وخداوند در
بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح وریحان را ودوست میدارد
که کل باعتنای طهارت معنوی وصوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری و باسی نیست بر نفس مصلّی اگر شعر حیوانی
نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دسته های عاج و استخوان و امثال
آنها کل اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور
حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز
خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقق دین پروا نکنند چنانچه هر کس در کور قرآن
قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق
دین را مینمودند و همچنین در کور بیان هر کس بوده بمنتهای کمال این مطلب را مشاهده نمود
که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل
دین باون ثابت میگردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف
بر حق نوشته باین چیزها خود را از حق محتجب نداشته و مغرور باین تقدسها نگشته
که عند الله هباءً منثورا میگردد الا وقتی که مقترن شود بایمان بحق گاه هست در
پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشا میکند که کل شئونات احتیاط
دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل میکند و اگر نفس
تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل
دین است از بحر جود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
اون ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج میکنید در
مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل
یوم ظهور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این
است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس

حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون
اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منت
گذارد بر او بذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی
که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال
آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حق او را
والله یجزی المحسنین

الباب الخامس والعشر من الواحد الخامس

فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب

ملخص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
و آنچه دلالت بر او میکند از شموس متجلیه در مرایا از شمس جود او بذکر او کل را
خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
میدارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام
عسر و ثمره آن اینکه کسی در حق آن نیر اعظم و اولای او دون خطور طهارت نکند
که کل مطهرات از بحر جود همین نطفه اولیه طاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر
هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل
بر مظاهر حق در مابین آنظهورین حرفی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن
تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی
که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید ع بمنزل آمده در حین رجع صاحب

منزل امر بغسل بابی که بدآن شجره طهارت باو رسیده بود نمود وحال انکه در شریعت
ایشان دو شیئ یابس درحین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که
از حکم دین خود تجاوز ننمایند بزعم احتیاط وحال انکه اصل میرود چگونه که

فرع باقی ماندان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس والعشر من الواحد الخامس

فی ان لله مالم یکن له عدل مادامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله وان حین
مایغرب اذن من الله لکل نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا
لایحل علیها ینبغی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یتملک والا
لایکلف بهذا وان کان من احد یخرج من یده من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی
عنه فضلاً من الله فی حقه ان کان غناه من ذلک والا یلزمه لان الله قد
اغناه من ملکه من محل آخر لایضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انه
فضال کریم ملخص این باب انکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که درمیان
اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را وهرچه ایشان درمقامات معرفت
یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند
زیرا که هرکس داخل در بیان شد مؤمن است درهر مقام که واقف هست خوب است
واگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند براو واجب میگردد نود و نه مثقال از ذهب
که رد کند بسوی من یظهره الله نه غیراو وکسی را نمیرسد که ازاو مطالبه کند الا باو بلکه
مابین خود وخدا بر ذمه او تعلق میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ
میکند مراد خداوند ازاین حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذکر دون ایمان والا درجات هرکس بقدر مقام او ظاهر است وهرکس درهر موقفی
که هست اگر از برای خدا است محمود است درفعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع
واقع شود وچه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دون
ذکر محبت درحق آن نیر اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان دریوم قیامت
هلاک نشوند ومحب او که جوهر کل ایمان است نجات یابند وچون که او است
آیه لیس کمثله شئی خداوند ازاین جهت امر فرموده که هرشئی که در ملک او باین
حد رسد از برای او باشد ومادامی که شمس حقیقت مشرق است برکسی حلال نیست
انچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاهر واحد از واز
حین غروب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود متملک شوند وشاکر شوند
محبوب خود را الی حین ظهور وحین ظهور حلال نیست برکسی قدر تسع تسع عشر ثمانیه
صبر دراو الا وانکه رد کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
کل ما قد بلغ الی منتهی حده من عدد الواحد اذفوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره
ومن لم یوف بامرالله یوم ظهور الحق ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس وتسعین
مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امرالله من احد ان ینفق فی دینه واذن
داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که براو
شئی نباشد تا انکه کل درسعه رحمت او مستقر باشند وهر وقت که مالک شود باید در
حین ظهور رد کند بمالک او وهرکس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
امر او خواهد نمود کدام عز ازاین عظیم تر است که مملوکی باطاعت مالک خود مفتخر
گردد واین نیست الا از فضل او که اذن داده برخلق خود والا او غنی مطلق بوده

از ماسوای خود بنفس خود و کل از بحر جود او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او
هستند و لله ما فی السموات والارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که آن
نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای
خداوند الا او انکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که
باطل میگردد آنچه که بگمان خود لله میکند و الا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون
نرفته و لله است کل شیء و از این سر است که هر چه بر حق وارد میآید از او است
و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد میآید نه این است
که در حین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم
بحکم نمی گشت در حین ظهور رسول ۳ حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بهمان
حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب
خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و
حال انکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر ظهور حقی سلسله ظهور قبل
بگمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب میمانند و خداوند منت میگذارد
بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر
چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هر گاه او باشد
و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه باو وعده
شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کل شیء فرض کن آنچه ما یمکن در
امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیء قدیر
و بکل شیء محیط و ما من آله الا الله انا کل له مخلصون

الباب السابع والعشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرة الله ابهی
فی یوم الاول الله اعظم فی الثانی الی ان منتهی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشر آخر یوم
آلشهر ملخص این باب انکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر
نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا
امثال این نوع کلمات ممتنعه لئل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه
بشرف هدایت آن بنیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت
حروف حی مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از دلالت بر آن محتجب گردد زیرا
که مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاء علی الله است همین قسم که این حروف
دلالت میکنند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این
کینونیات دلالت میکنند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه
این است که حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از
برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است
و حروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده
وحده و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در
ایشان الا الله آن وقت حروف حقند ان یا عباد الله تتقون که در آنها غلو ننمود
اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دون کنند در حق ایشان
در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی علو ایشان بر آیتیت افئده ایشان
هست که دلالت نمیکنند الا علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و

تهلیل وتکبیر خداوند عالم ایشان را اقرار داده نه درحین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که درحروف الله اکبر نمی بینی الّا الله را در آن کینونیّات هم مشاهد نخواهی شد الّا الله قل کل من عند الله وکل له عابدون

الباب الثامن والعشرمن الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضاء بینهما باتی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع والشری من صغیر او کبیر ویجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتری والبایع وهو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

ملخص این باب انکه خداوند اذن فرموده در بیع وشری تحقق رضا بینهما واذن فرموده صغیر وکبیر وحر ومملوک را همین قدر که استعلام رضا شود ازطرفین بیع وشری صحیح میگردد دربیان اگرچه باشاره یا نفس عمل باشد واذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان وبرانکه تناقص وتزاید باجل در معاملات خود قرار دهند تا انکه کل درسعه فضل ورحمت حق شاکر باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت وشرای ما دون او باد برضای او ونفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذلک ینجی یومئذ کل العاملون

الباب التاسع والعشرمن الواحد الخامس

فی بیان انّ المثقال تسعة عشر حمص وانّ بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف دینار وبهاء تسعة عشر حمصا من الفضّة الف دینار ومن یصغر لم یکن علیه شیئ ومن لم یکمل عنده علیه الحول ولم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطاء حین اخذ الکهاء خمسمأة واربعین مثقالاً فضل ذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب

خمس مأة ومن الفضة خمسین یؤتی ملک البیان ان لم یتجاوز حدوده ومالها من سبیل الا ان یأتی من یقدر لعلّ بذلک ینصر من یظهره الله ویکونن بذلک من الشاکرین ملخص این باب انکه خداوند بوده خالق خلق وملک خود واز اینکه ملک او در نزد غیر موحد نباشد اذن داده برانیکه کلّ بکبی که والی ایشان است درنصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت ومقدار آن از پانصد وچهل مثقال گذشت وواحدی معذّر نشد برید مؤمنی که بنوزده قسمت رسیده باشد برانیکه ازهر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد پانصد دینار وازهر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار بملک بیان داده شود لعل دریوم ظهور من یظهره الله از بحر جود او مستغنی گشته و براو حزنی وارد نیاورد اگرچه بنفی اقرب کلّ بخود او باشد واین از حقوق الله بوده ازبرای من یظهره الله که در آن سرّ قاف نزد اولو الالباب مشهود است ولی ازبرای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی براو وارد نیاید و مضطر نگردد که ازحدود الله تجاوز نماید ونفسی ازاون محزون گردد چه انکه در بیان هیچ عباد قی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه باد خال سروری در قلب او باشد وهیچ علی البعد تر نبوده بضرّ نفسی نفسی را اگرچه باد خال حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند ویوم ظهور او اش را احتیاط گذاشته ودر تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است باسم همان مشیّت اوّلیّه که در هر ظهوری باسم نبیّ آن ظهور ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است دراین ظهور که کلّ ظهورات نزد او شبح است چه واقع شد بلکه آنچه ضرّ از منسوبین بظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین بظهور قبل قبل او

نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدّعیان
انتساب ظهور قبل او ظاهر است واگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست
که در اطاعت معبود خود مؤمنین بحقّ ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگرچه در این
ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فتح ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلّین در
ملک خود منّت گذارد واز حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای
خداوند ما علی الارض بوده وهست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی
شوند واذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نو زده نخود گردد وهمچنین فضّه
وبهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز واگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنو زده
صرف شود که برایدی مؤمنین بیان غیر فضّه وذهب متقلّب نگردد تا آنکه کلّ در سعه
فضل حقّ شاکر گردند ودر این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته
که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و
در حینی که هیچ اخذ نشده حدّها را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در
ظلّ ما یستحقّ داخل آورده اگرچه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب وفضّه
امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد واگر بر ذمّه کسی بوده یک
قران بر او است که بیست وهشت نخود دهد نه بهاء آنرا وهمچنین در ذهب
بیست نخود دهد نه بهاء آنرا الّا آنکه بهمین بیع وشری شود کلّ اینها از برای این
است که نفسی در سبیل حقّ محزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع
نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده والله یهدی
من یشاء الی صراط حقّ یقین هیچ جنّتی از نفس عمل باوامر الله اعلی تر نبوده نزد

حکم رسول الله صلعم باین نعمت متلطّف بوده اند ودر حقّ مبدء حکم راضی شدند آنچه
ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الّا آنکه در
آن محلّ تلطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حدّ
تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در
اوامر دیگر نشده ونهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
کمال اون داشته باشد مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد وآنرا بکمال آنچه در
آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئی نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت
میکنند از خداوند بر او بلکه ذرّات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حدّ خود
وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد وهمینقدر که کسی مقتدر شد ودر حقّ
اون ظاهر نکرد از او سئوال میشود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
برگذرد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید وامر شده در این
دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل
تواند بلاخفض رأس خود داخل گردد ودر هر یوم هر شأنی که باون مرتفع میگردد
مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حقّ شیئی که سبب حزن گردد
در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل وآنچه بر او گذشته از
سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد ودر ظهور من یظهره الله خداوند
عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد
واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق
که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الّا بظهور بعد چنانچه

و در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت باظهار ثمره وجود خود
خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
قدر لمحه فصل بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود
الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان
ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذلک
در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا
که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم ظاهر است و در پنج مراتب
توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان
لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان
لا اله الا انا در افئده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افئده
موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در افئده مکبرین و در میم
مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیئی بامره مستضیئی اگر
چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرهٔ ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجنات خمسه در
اسماء خمسه و بحدود هاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
خطوط ها را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله
آنوقت از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
ذرهٔ ما لا یحبه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امر میشد که از فوق ماء
الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محبوب محیط
نگردد ولی حال که در قوهٔ این خلق ممتنع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد
هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیز باشد از کل ارض
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من یظهره الله نموده و الا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کل ممکنات اشراق فرماید که مدد کل از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در
ظل اقیموا الصلوة حشر میگردند و از او ممد میگردند و اگر کل ما علی الارض هم

متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی
مالانهایه مدد میداد متمسکین را وانقطاعی از برای مدد او نبود این است
علوّ امرالله وسموّ حکم او که کل بآن مهتدی میگردند وآن کلمه در مقام خود
مثل شمس در نقطه زوال مستقر است وهیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از
جوهر علمی که مقترن باعمل گردد وهیچ علمی نیست الّا علم بمبدء امر واحاطه
شئون مایتفرع براو الی یوم رجع کلّ بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او
نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم انکه اون کتاب الله هست مؤمن
شده اند وما دون آنها از کلّ ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
وهمین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
بحقّ ویکی براد کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الا محض علم والّا در صورت
انسانی هردو بظاهر هستند مثل حقّ را مثل شمس فرض کن ومثل مؤمن را مثل
مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او ومثل غیر مؤمن را مثل
حجر فرض کن که هرچه شمس بر او اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این
است که آن جان فدا میدهد وآن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد
آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
بخواست بلور شود هرآینه خداوند او را خلق میفرمود برصورت بلوریّت چنانچه
در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
ولکن چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که
مقبلین بحقّ ببیان مقبلند ومحتجبین بهمان محتجب وهمین قسم در یوم ظهور

من یظهره الله فرض کن که انچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکوّن میشود یا داست
اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در کمونه
از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کل از او بوده وهست آنچه که بوده از ظهورات
قبل او است وآنچه میشود از ظهورات بعد او است وآن شیئی واحدی است که
مثل آن مثل شمس است اگر بما لاحد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع
واگر غارب گردد واحد بنفس است در علوّ اختراع وکلّ بضیاء او متمدّد از عالم
افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتهی الیه ظهور فیض است
منتهی گردد والله لیکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلّمن الرجال بالله اکبر ویحسبن بالله اعظم والنساء یسلّمن بالله ابهی ویحسبن بالله
اجل ملخص این باب انکه جوهر کل قرآن در مظهر بکبیر ظاهر وخداوند عالم انرا
نازل بفناء بیان نموده وآن اوّل شجره است که بکبیر گفت خدارا در ملکوت
سماوات وارض وما بینهما وخداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود واز این سرّ محتوی امر شد
در بیان سلام بتکبیر بر خدا وجواب بذکر تعظیم او گردد وهمچنین در اولوالّدوائر
بالله ابهی ودر جواب بالله اجل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را وثمره آن انکه لعل
در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق
تقمص اکبریّت واعظمیّت وابهائیت واجلیّت در ابداع از انیکه وصف کرده
نشود ونعت کرده نشود وثناء کرده نشود وتمجید کرده نشود لعلّ قائلین

بقول خود توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود وهمچنین در کلّ اسماء وامثال واین
حقیقت واحده درحول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
کلّ ظهور اسلام ازاو بوده وهمین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر
مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الّا نفس بدء اگرچه ظهور رکن بکبیر ظاهر بود
ولی مدّل بر تسبیح بود فوآد او وهمان یومی که اظهار علوم خود مینمود مدد آن ازهمان نقطه
قرآن بود زیرا که آنچه تنطق میکرد راجع بآن میشد اگرچه آن روز آن مظهر در بین
یدی الله بود ولی او وکلّ ممدّ ازاو بودند بظهور قبل او وهمچنین درظهور بیان
تصوّر کن که کلّ آنچه هست ازاواست ودقت کرده که براو وارد نیاید بلکه
ازبرای او شود نه براو واین همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند ازبرای
آن نفس است والّا سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت درحقّ آنها این امر نماید
ولی چون دلیل الیل چشمها نبیند اورا لعلّ کل ببرکت اون محزون نشوند وکلّ
بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند بخلق خود وبفرماید که منم
همان صاحب بیانی که امروز کلّ باحکام آن عمل میکنید واینکه کلّ در یوم قیامت
درظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الّا من شاء الله ازاین جهت است که میبینید
پرسشده سموات وارض ومابینهما ازاوامر قبل او وچون اورا در آن هیکل بغیر عین
اونظر میکنند محتجب میشوند واگر ببده همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند همین صعلوئی
که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلّین درظلّ او را درمبدء امر نظر کن
درکتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن وهمین قسم در بیان ببین وهمین قسم در
ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا انکه محتجب از شمس حقیقت نگردی ودر بحر کثرت

محتجب از شمر وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین
رسول الله ص میکنند ودر شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری
تفکر نموده که چه گذشت برآن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد
بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل وکلّ موعود بودند باسم آن حضرت
ووصف آن خدا داناست که چقدر ها باسم عیسی ع اظهار دین اورا می کردند
واون شمس حقیقت بروایتی هفت سال وبروایتی نه سال اظهار قرآن را کما هی
نتوانست فرماید وهمچنین نظر کن درظهور من یظهره الله که وقتی که اون ظاهر
میگردد کلّ مؤمنین ببیان در ذروه ایمان خود وانتظار خود ثابت وقائمند ولی
بمجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان ظاهر والّا اقرب
ازلمح بصر کلّ هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود ازظهور قبل
او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء
ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلّی
علی الذین هم آمنوا بالله وآیاته وهم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کلّ الکتب کلّها الّا ما انشئت او شئتی فی ذلک الامر

ملخّص این باب انکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده وارواح ونفس
واجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثاری که ازاین اشجار محبّت ظاهر میگردد
جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی
بآنها مترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوبیت

که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال انکه همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جائی که در مبدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون مایتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا انکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگرچه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه بشئ گویا دیده میشود من یظهره الله می نویسد بکل کلمه شهادتین را باسم خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستدل بر او شود اثمار این جنت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله ۴ در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگرچه آنها مترزق بوده اند بآنچه من عند الله بر عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

حکم رسول الله ۴ باین نعمت متلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهر است ازاین جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا انکه در آن محل تلطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حد تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را بانقص ظاهر فرماید با انکه اقتدار بر کمال او دن داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آفتی بر آن شیئی نمیگذرد مگر انکه ملائکه طلب نقمت میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حد خود وصول الی ما ینتهی در حد خود را تمنا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حق او دن ظاهر نکرد از او سئوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد بارضی شاهده طاعت خود را از مومنین بخود ننماید و امر شده درین دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که باو دن مرتفع میگردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کل خلق که بعد از او دن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بظهور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار دور دویست و هشاد
سال را نگذارند که از حدّ باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت باظهار ثمره وجود خود
خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حقّ منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کلّ علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
قدر لمحه فصل بهم رساند محو میگردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود
الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان
ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذلک
در ظهور حرف ها جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود ها قرار داده زیرا
که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی بسبیل هدایت انفس
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم ظاهر است و در پنج مراتب
توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان
لا اله الا هو در مرایای افئده مسجّین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان
لا اله الا انا در افئده مقدّسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افئده
موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در افئده مکبّرین و در میم
مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کلّ شیئ بامره مستفیض اگر
چه در هر اراضی کلّ این مراتب ظاهر بلکه در هر ذرّه ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا انکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجنّات خمسه
اسماء خمسه و بحدود ها در هیکل انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کلّ ارض
خطوط ها را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقرّ است الی ظهور من یظهره الله
آنوقت از محلّ اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکّه مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر
ذرّهٔ مالا یحبّه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هر آینه امر میشد که از فوق ماء
الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محجوب محیط
نگردد ولی حال که در قوّهٔ این خلق ممتنع است الّا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحقّ
مستقرّ باشد والّا در ظلّ اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد
هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل ها در اراضی ممیّز باشد از کلّ ارض
و قطعی که محلّ اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الّا انکه قبول سجده از برای قطع من یظهره الله نموده والّا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کلّ در
ظلّ ایتموا الصلوٰة حشر میگردند و از او مدد میگردند و اگر کلّ ما علی الارض هم

متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی
مالانهایه مدد میداد متصلین را وانقطاعی از برای مدد او نبود این است
علوّ امرالله وسموّ حکم او که کلّ بآن مهتدی میگردند وآن کلمه در مقام خود
مثل شمس در نقطه زوال مستقر است وهیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از
جوهر علمی که مقترن باعمل گردد وهیچ علمی نیست الّا علم بمبدء امر واحاطه
شئون ما یتفرع براو الی یوم رجع کلّ بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او
نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم انکه اون کتاب الله هست مؤمن
شده اند وما دون آنها از کلّ ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
وهمین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
بحقّ ویکی براو کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الّا محض علم والّا در صورت
انسانی هردو بظاهر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن ومثل مؤمن را مثل
مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او ومثل غیر مؤمن را مثل
حجر فرض کن که هرچه شمس براو اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این
است که آن جان فدا میدهد وآن براو میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد
آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
میخواست بلور شود هرآینه خداوند او را خلق میفرمود برصورت بلوریّت چنانچه
در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
ولیکن چون محجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که
مقبلین بحقّ ببیان مقبلند ومحجبین بهمان محجب وهمین قسم در یوم ظهور

من یظهره الله فرض کن که آنچه مشیّت در امکان هست یا بعد متکوّن میشود یا داست
اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از صدور ظاهریه در گهواره
از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کلّ از او بوده وهست آنچه که بوده از ظهورات
قبل او است وآنچه میشود از ظهورات بعد او است وآن شیئی واحدی است که
مثل آن مثل شمس است اگر بما لاحد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع
واگر غارب گردد واحد بنفس است در علوّ اختراع وکلّ بضیاء او متمدّد از عالم
افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتهی الیه ظهور فیض است
منتهی گردد والله لیکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلّمن الرجال بالله اکبر ویحیّین بالله اعظم والنساء یسلّمن بالله ابهی ویحیّین بالله
اجل ملخص این باب انکه جوهر کل قرآن در مظهر بکتیر ظاهر وخداوند عالم انرا
نازل بفناء بیان نموده وآن اوّل شجره است که بکبیر گفت خدا را در ملکوت
سماوات وارض وما بینهما وخداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود وازاین سرّ محتوی امر شد
در بیان سلام بتکبیر بر خدا وجواب بذکر تعظیم او گردد وهمچنین در اولوالّدوائر
بالله ابهی ودر جواب بالله اجل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را وثمره آن انکه بعل
در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند ما داست لایق
تقمص اکبریّت واعظمیّت وابهائیت واجلیّت در ابداع از انیکه وصف کرده
نشود ونعت کرده نشود وثناء کرده نشود وتمجید کرده نشود بعلّ قائلین

بقول خود توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود وهمچنین در کلّ اسماء وامثال واین
حقیقت واحده درحول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
کلّ ظهور اسلام از او بوده وهمین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر
مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الّا نفس بدء اگرچه بظهور رکن تکبیر ظاهر بود
ولی مدّل بر تسبیح بود فوآد او وهمان یومی که اظهار علوم خود مینمود مدد آن از همان نقطه
قرآن بود زیرا که آنچه تنطّق میکرد راجع بآن میشد اگرچه آن روز آن مظهر در بین
یدی الله بود ولی او وکلّ ممدّ از او بودند بظهور قبل او وهمچنین در ظهور بیان
تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است ودقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
از برای او شود نه بر او واین همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
آن نفس است والّا سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت در حقّ آنها این امر نماید
ولی چون در لیل الیل چشمها نبیند او را لعلّ کل ببرکت اون محزون نشوند وکلّ
بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند بخلق خود وبفرماید که منم
همان صاحب بیانی که امروز کلّ باحکام آن عمل میکنید واینکه کلّ در یوم قیامت
در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الّا من شاء الله از این جهت است که می بینند
پر شده سموات وارض وما بینهما از او امر قبل او وچون او را در آن هیکل بغیر عین
او نظر میکنند محتجب میشوند واگر ببدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند همین صلوتی
که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلّین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن
در کتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن وهمین قسم در بیان ببین وهمین قسم در
ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی ودر بحر کثرت

محتجب از سرّ وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین
رسول الله ص میکنند ودر شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری
تفکّر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد
بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل وکلّ موعود بودند باسم آن حضرت
ووصف آن خدا دانا است که چقدر ها باسم عیسی ع اظهار دین او را می کردند
واون شمس حقیقت بروایتی هفت سال وبروایتی نه سال اظهار قرآن را کماهی
نتوانست فرماید وهمچنین نظر کن در ظهور من یظهره الله که وقتی که اون ظاهر
میگردد کلّ مؤمنین ببیان در ذروه ایمان خود وانتظار خود ثابت وقائلند ولی
بمجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان ظاهر والّا اقرب
از لمح بصر کلّ هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء
ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلّی
علی الذین هم آمنوا بالله وآیاته وهم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السّادس من الواحد السّادس

فی حکم محوّ کلّ الکتب کلّها الّا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

ملخّص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده وارواح وانفس
واجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر میگردد
جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی
بآنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوب است

که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال انکه
تعیین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز هست وچگونه حکم اسلام بر آنها
نمی‌شود وهمین قسم است در این ظهور وظهور من یظهره الله جائی که در مبدء
امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
درشئون مایتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا انکه
در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله
در کتب سماویه اگرچه کل حق بوده ومن عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
مرتفع شد وحکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد وهمچنین در نزد
هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بارتفاع
آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت
بالنسبه بشمس گویا دیده میشود من یظهره الله می نویسد بکل کلمه شهادتین را باسم
خود وادا است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود وفی الحین مؤمن باو نگردد
آنچه در بیان مالک شده محو میگردد وهمین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور
من یظهره الله آثار نقطه وآنچه در ظل او مستدل بر او شود اثمار این جنت
وحدانیت است وآنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل
میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله ۴
در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگرچه آنها مترزق بوده اند بآنچه من عند الله بر
عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده ونیست
که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کل بیان وآنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می‌شود
اگرچه بنفس آیه واحده باشد وبر غیر او نمیشود اگرچه با علی درجه علو بیان رسیده
باشد الا انکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدیع خود در
ظهور من یظهره الله ومحتجب نمانده بمثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که بارزاق قبل
او مترزق هستند وبارزاق بدیع او محتجب که این است جوهر کل علم وعمل اگر
توانید درک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد السادس

فی النکاح وعدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر من خمس وتسعین مثقالاً
من الذهب ولاهل القری خمس وتسعین مثقالاً من الفضه ولا اقل من تسعة عشر
فی کلتیهما ولا ینبغی الصعود ولا النزول الا واحدا واحدا بالعدد لانفس الواحد
ویرفع الانقطاع ویثبت الاقتران بعد الرضاء بکلمة یذکر فیها کلمة لله
ملخص این باب انکه خداوند عالم از جود وفضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
انقطاع را تا انکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید وبرضای
مرء ومرئه وکلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا وهست وراضی است بحکم
او بطوری که در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
آیه را انني انا الله رب السموات ورب الارض رب کلشئ رب ما یری وما لا یری رب
العالمین با آنچه مقدر شده از حدود مهر وهمین قسم از آن طرف وهر دو مهر کنند
بر لوحی وشاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد
حکم اقتران ثابت میگردد وخداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد للّه فوق آن و اقل آن بر نوزده
مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ
تجاوز نمیکند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری بهمین قسم در فضّه مقدّر شده من
عند اللّه که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بکمتر از آن اگر قدر عشر
عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا انکه کلّ مکلفین در فضل و سعه
رحمت حقّ باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف
الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر
آن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند بآنچه که حلیت
اقتران بر آن منعقد می شود که کلمه للّه باشد لعلّ در یوم ظهور من یظهره اللّه
از مرآت این کلمه که مدلّ علی اللّه هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان
باو نیاورد اگرچه للّه گوید باطل میگردد حکم او الّا انکه آنروز بامر او ثابت شود آنچه
می شود از مواقع دین چنانچه کلّ مل چنان گمان میکنند که للّه میکنند آنچه میکنند
ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمه ع
از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر
کسی للّه عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کلّ که می بینی که میگویند للّه میکنیم یا
انکه آیه و ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین میخوانند عند اللّه
کاذبند و الّا حکم دون للّه در حقّ ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند ولی
برا و میکنند آنچه می کنند این است که کلّ اعمال بعرفان همین قبول میکرد و باطل

می گردد و اگر در بیان الی حین ظهور کلّ عمل کنند للّه عامل اند للّه زیرا که در ظلّ
مرآت او مستقرّند عند اللّه مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره اللّه
اگر از برای او کردند للّه کرده اوّل الا ما جعل اللّه بین الحقّ و الباطل ثالثا هر کس از برای
او کند در ظلّ الّا اللّه محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظلّ نفی محشور
میگردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امّت عیسی ع
میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ع که آن زمان مرآت مدلّ
علی اللّه بوده ولی حین ظهور رسول اللّه ص اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کلّ عند اللّه ظاهر گشت
بچیزی که نزد رسول اللّه ص ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شیئی بشأن قبل از شهادت در او ن
ذکر میشود و موصوف باین وصف مظهر او میگردد که مشیّت اوّلیّه باشد که در
هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم باو
نیست و او لم یزل و لا یزال شاهد بر کلّ شیئی بوده قبل از وجود او و شهادت
او بر کلّ شیئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کلّ شیئی است بعد از وجود او لا
یعلم احد کیف هو الّا هو سبحان اللّه عمّا انتم تشهدون و هیچ شیئی سبب نجات
نمیگردد الّا انکه کسی در للّه صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیگردد مگر
انکه در نزد نفس خود بگمان انکه از برای خدا است محتجب گردد و الّا هیچ نفسی
نیست که ما بین خود و خدا نجوید که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که للّه است
و حال انکه لدون اللّه بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نفس

درنزد ظهور من یظهره الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان بحجیت آیات
الله عامل شده اند و آن روز هم که بمان حجت بست چگونه میشود که از برای او
عامل نشوند چنانچه درحین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی انکه از
برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و انکه بود فی الفور تصدیق کرد این است
که درنزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسانند خود
ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی ع
عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده اند و
متدین بدین عیسی ع و ماسوای آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت
عیسی روح الله مدین نبوده والا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او
عمل کند و داخل نار شود و همچنین نزد ظهور بیان مشابه کن آنچه از اهل قرآن داخل
در آن شد لله بوده والا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله میکند
ولی عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مومنین
ببیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
از برای خدا کردن منوط است بعلم از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل
کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد ص و آل محمد ع و ابواب هدی باشند
از برای خدا کرده والا الی الله راجع نمیگردد و مرآت لله در قبل رسول الله ص
بوده که مرایای ثمانیة و عشر تجلی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته اند از
برای خداوند و کل عاملین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او متظل گشته عند الله

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا اقتران
بذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل آن هم از برای لله بدون عمل از برای مظاهر
قبول می گردد مثل میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله بر تو محل
گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ع روح الله
و همچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن
زمان اختصاص بحی از برای این است که کل مدل براین واحد شوند تا انکه اثنین
نه بینی والا کل آنچه در انجیل می بینی تکثر همان واحد اول است اگرچه یک نفسی
باشد که در شرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله
میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که مایرجع بسوی ایشان
مایرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص با ایمان نیاورده کل آنچه از
برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده والا عند الله صادق
نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان برسول الله ص و ایمان بحروف حی او میشد
و حال انکه می بینی کرور کرور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و
حال انکه در نارند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول
ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هشاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی
بودند که از برای محمد و آل محمد ص و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت الیه
از برای محمد ص بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المومنین نبود صادق نبود در این که

آواست ازبرای خدا وهمچنین الی ماینتهی الی آخرالابواب ولی ازحین ظهوربیان
اگرکسی ازبرای خدا بوده بمحمد ص ومظاهرامراو اون است که ازبرای خدابوده
بنقطه بیان ومظاهرامرآن وهمچنین دریوم من یظهره الله خواهی دید که کل میگویند
که ماازبرای خدا عالیم وبحروف واحد مؤمن ولی اگرحین ظهورباواز برای خداعمل
کردند هرآینه صادقند والاّ فی الحین باطل میگردد آنچه مابین خود وخدا ازبرای
خدامیکنند چگونه وآنچه ازبرای حروف واحدکنند یاازبرای مؤمنین ببیان که
بسبب نسبت بسوی او حکم لله درآنها جاری می شود زیراکه آن آیتی که عبد
مابین خود وخداتوجه بآن میکند ومشاهده جمال الله درفوآدخود میکند وقصد
لله میکند درهرعمل آن آیتی است که ازمن یظهره الله بوده درافئده کل قبل از
ظهوراو واون آیت نزداومثل شمس درمرآتی است نزدشمس سماء زیراکه
شجره حقیقت ظاهرآن برجهت عبودیت برافئده کل تجلی میکند ولی کینونیت آن
برآیات افئده متجلی میگردد که درآنها دیده نمیشود الاالله وحده وحده که اگر
این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود وخدا لله میکند ومظرحقیقت ازاوقبول
نمی کند زیراکه آنچه مابین خود وخدامی کند شبه آیه حقیقتی است که ازآن شمس
حقیقت دراو مشرق شده مثلاً اگررسول خداانطق نفرموده بود که عمل کنید لله
هرآینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگرگوئی بعبارت دیگری گفتند درهمان
نظرکن که آنهم بآن رسولی است که درآن ظهورمبعوث بوده تاانکه منتهی شود ببدء
که بدئی ازبرای اوبوده یا اینکه ازاین طرف منتهی شود بظهورات بعد که نهایتی از
برای اونیست مثلاً حینی که نفسی مابین خود وخدا برنقطه بیان حزن وارد میسازد

آن آیتی که مابین خود وخدا بآن عمل میکند وقصد لله میکند آیتی است که ازشمس جود او دراو
متجلی شده ولی درظهوربعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی درظهورقبل اگرگوئی
این آیه بواسطه رسول الله ص هست تصدیق میکند زیراکه غیرازاین نشنیده وندیده و
دراین ظهورظاهرنشده نظرکن درقرآن درحین اقتران دونفس که لله عمل میکردند
مثلاً سید الشهداء چون که ازبرای رسول خدا ص میکرد ازبرای خدابود ولی انکه برآن
حضرت واردآورد پیش خود لله میکرد وحال انکه لدون الله بود وآن آیتی که او
مابین خود وخدا دراونمیدید الاالله را درانوقت آنحضرت آیه تکوین ان ایت بود درحقیقت
خامس که اگرکشف غطا می شد میدید که انچه خود لله میکند باومیکند وازبرای او اگر
چه محتجب بود وبراوکرد کل این تطویل ازبرای این است که لعل یوم ظهورمن یظهره الله
پیش خود ننشسته که مالله میکنیم آنچه میکنیم که این ایه که شما توجه باومیکنید الی الله شجی است
ازشمس جوداو درآیه کینونیات شماها که ازظهورقبل او متجلی شده ودرظهوربعد اگر
تقابل هم رسانید ازبرای اوخواهید بود چنانچه قبل ازبرای نقطه بیان بوده اید و
الاّ مابین خود وخدا ازبرای خدانکرده اید زیراکه خداوند امرفرموده که انچه ازبرای
من کنید راجع بمن نمیگردد الاانکه ازبرای اوکنید زیراکه ممکن نتواند درک نمود ذات
ازل را بلکه اگردرک کنید مظهراورا درامکان خود درک نموده اید ظاهر دراین
مظهررا مثلاً وقتی که نفسی که آمر بامراین جبل شد مابین خود وخدا نظر نمود امری راو
حکم نمود ولی همان مابین خود وخدای او که او بآن صعود نموده ایتی است که بظهور
قبل همین کینونیت دراواست که چون آن رانشناخته این نوع نموده که اگر
میدانست که این همان نقطه فرقان است درظهوراخرای او که ایه که درکل میمن است

که باد توجّه الی الله میکنند از او بوده هرآینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا بر سول الله متقرّب الی الله هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کل مؤمنین ببیان متلی میشوند که پیش خود گمان میکنند که لله میکنیم ولی بر انکه میکنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل بانها متقرّب بخدا شده اند و در انفس متجلّی شده و نمیدانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدّ تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال انکه از اوّل عمر تا آخر عمر بآن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعاً لله میکنند در آفاق که از برای محمّد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که بآیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است میکنند ولی چون امر محتجب این است که لدون الله واقع میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلّف در ظهور بدع از شمس حقیقت نمینماید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حقّ آنها نمیشود الّا انکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر انکه کتابی من عند الله بوده که با و متدیّن بدین او بوده اند و در آن ظهور عالمین با لله عامل بوده اند اگر عمل بآنچه در او بوده طبق ما نزّل فیه میکرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل آنچه لله میکرده اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالبیّنه بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمیشود لله بودن او لدون

مگر انکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شیء شیء در صقع خود حکم واحد و لهذا او جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهره الله کل بیان یک واحد بمعنی عدد است که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف حیّ با و متجلّی میگردند و بعد واحد اوّل متکثّر میگردد تا یوم ظهور اخرای من یظهره الله که در حین ظهور او کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اوّل است که منتهی میشود بحروف حیّ و از او منتهی میگردد بر سول خدا ص نظر کن در سرّ وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت گیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا فاصله گیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ بشمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسم که فیض وجود بایشان رسیده بمرایائی که تقدّم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس بر تری را که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت برخورد نتواند بهدایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنو واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او ن از برای او صعب است مگر انکه راجع شود بعالم قدیه خود و آن عالم بعالم فوق خود تا کم کم منتهی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتهی شود تا انکه بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقّی کند تا انکه بکسی رسد که کلام رسول ص را میفهمد و آنوقت بر عالم افده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علوّ رسالت او در نزد او ن لاشیئ میگردد ولی بر آن بر تری اگر یومی یک کتاب نازل

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب واسطه فوآد بوده
که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل مالکو که در هر شأن
آیات الله نازل میگردد ولی بر سکان اثری مترتب نمی گردد که اگر کشف غطا بخرق حجب
که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او میگردند
چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناسبت و ارتفاعی که در
کینونیت او بود که مقترن با کل نوان ذکر کرد چگونه بشؤون دیگر رسد این است معنی ما یضمر
علی قلب النبی افضل من عبادة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین
نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بر
واسطه نفس باو مهتدی شده حین استماع مندک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که
ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود باو ای شهدای بیان محتجب نگشته در
نزد ظهور که مثل شما ها بهمین قسم است که ذکر شد بوسائط مالانهایه عرفان کلام حقیقت
را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن متبعد نگشته اگر متقرب
نمیگردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او
یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما ها را از ظل لله بیرون میبرد
و لدون الله میکند بچیزی که محتجب میشوید از او چگونه است حال اعمال شما ها نزد او
فلتتفکرن فی خلق انفسکم ثم علیه تستدلون کل این بیانها از برای این بود که افترا بها
لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده میشود
که حین ظهور من یظهره الله که کل مابین خود و خدا لله میکنند و حال انکه او لدون الله
در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که او لله عند الله کرده و همچنین در بیان اگر

کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود بحکم ادنی ذر که اگر از برای ارتفاع
بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از
مظاهر امر آنچه بآن او امر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق او امر آنها شده
لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب
هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود باو لله است ولی بعد از
انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعل در یوم ظهور
قیامت توانید بهدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت میگردد الا انکه آن
شئی و لرسول الله باشد و همین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه او امر آن منتهی گردد لله
صدق نمیکند الا انکه از برای مظاهر امر او کرده و هر کس مطابق آنچه در بیان است
عمل کند شبحی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر وجود و کمال تراقب را داشته
که در نزد ظهور من یظهره الله آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او
شد لله دللفظ بوده والا باطل میگردد هذا ما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعلمون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها
فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیرها فلا حجة له و من یدعی الآیات فلا یتعرضنه احد
لابد ان یقرئن ذلک الباب فی کل تسعة عشر یوما مرة واحدة و یتفکرن فیما نزل فیه باللیل و النهار
لمحض این باب انکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب بانده
از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کل شؤون شجره حقیقت مقطع غیر او است
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو آنرا

ودر آیات بنحوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار
داده لعل یوم ظهور من یظهره الله در حق او لم وبم گفته نشود وآنچه در قرآن نازل
شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان
سهل تر بود از اقرار بحق از شئونائی که خود روایت میکنند وحجتی در کتاب الله
از برای آنهانیست بلکه اگر تعارض کند عمل بآنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و
وامر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله
محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج وبراهین بوده وهست زانیکه
در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید ومقصود ظاهر شود ودر حجاب محتجب مانید
مثل انکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید وازبسکه العجل العجل گفتید بر خود
مشتبه گردید دون حب خود را بر انفس خود وگمان کردید که حب او را دارید
وحال قریب به ۳۰۰ سال متجاوز است وامر الله ظاهر شده تا انکه امروز محل مقصود
خود را در جبل قرار داده اید وحال انکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او برپا است
ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی ما ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایتان
بآیه نماید وانیقدر ببصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر
که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که
در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده وحال هم خواسته بر او نازل
فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دو شق
بیرون نیست خداوند عز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس
را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب میگردید با انکه

بهمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء همین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین
نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
کامله خود جاری می فرماید وظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست وهفتاد سال گذشت
کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه
ظاهر شود بر نهج فطرت وقدرت بدون تعلم وشنوئی که در نزد اهل علم متصور است
باوجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
در بیان که اگر نفسی ادعا کند وآیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل
بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نکرد ولیکن بر
او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او حال هم
اگر شنوید چنین امری ویقین کنید بکتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
چه در واقع غیر او باشد اگرچه این تصوری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه
زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است وحال انکه غیر از او ممکن نیست
که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد وحال
انکه شب وروز در انتظار او عمل کرده باشد واگر بر فرض امتناع کسی خود را
نسبت دهد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لاسمه المحجوبهم

وحال انکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند اگر در کور قرآن هم رسید
در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او وعجز
کلّ دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او و سبب این امر این است لعلّ در یوم
ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و بآیهٔ شجی که در افئده ایشان است
بر مکوّن وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کلّ کینونیّت و اعمال آنها باطل گردد
و خود خبر نشوند اگر کلّ بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوندی است که حقّ را بر ایشان
ظاهر فرماید و القای حجّت و دلیل در قلوب ایشان فرماید باو لظاهره که از قبل
او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حقّ او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند
اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ دون حقّ است و کافی است کلّ اهل بیان را
اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
که کلّ ما علی الارض بآیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا للّه عاملون
میگویند و لی صادقین عبادی هستند که نظر بمکوّن آن آیات باللّه عزّ و جلّ نموده که
آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است ما بین کلّ شیء

تلک حجّة اللّه قد تمّت علیکم ان یا عباد اللّه فاتّقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی انّ استعمال لباس الحریر حلّ فی کلّ الحال وکذلک الحکم فی استعمال الذهب و الفضّة

ملخّص این باب انکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شأن همچنین
در استعمال ذهب و فضّة تا انکه کلّ در این جنّت بآنچه سبب سکون قلوب عباد است
رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور بایمان بمن یظهره اللّه ظاهر سازند زیرا که

اگر کلّ ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند
عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و حزنی از برای نفسی
نباشد در عدم وصول آن بآن که بمحض حبّ خداوند اجر و ثواب آنرا مضاعف میفرماید
و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی بشئی از این ظهورات خواهد افتخار کند
یا ارتفاع و زهد محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند
منّت گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده
نماید که او است شکر الهی از برای او و در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات
نیست الّا بایمان بمن یظهره اللّه که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در نزد
نصاری زیادتر از هر ملّتی است وحال انکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هرگاه نفسی
مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّة و باو نفسی را زنده کند بهتر است از برای
او از آنچه مالک شده و باو متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که
قلوب مؤمنین است محلّ رضای حقّ و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شئی را و متلذّذ باو است
ولیکن این در وقتی است که نظر بحدود خلق نشود و اگر نظر در سلسلهٔ وجود کنی شکّی
نیست که رضای عالی اعظم است عند اللّه از رضای سلسلهٔ تحت مثلاً اگر شئی که
من یظهره اللّه باو فرخناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
کلّ وجود فرخناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء والامثال الی
ان ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان

تمیز داد زیرا که کل مدّعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الّا شجره حقیقت که آنهم اظهار نمیفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اوّل کل عمل کنند تا انکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او

کذلک یرفع الله عنکم تعلّلکم و یأذن لکم فی الکتاب جانتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی انّ کلّ نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و کلّ له عابدون

ملخص این باب انکه هیچ شعاری در بیان ازاین محبوب تر نیست نزد خداوند که در یوم ظهور انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حقّ و انّ ما دون الله خلق و کلّ له عابدون ثمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حقّ بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل در یوم ظهور حقّ بآن حقّ که محقق هر حقّی است اقرار کند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم برید او باشد و حقّ ظاهر شود و ثمره این آیه راجع است بآن حقّ ظاهر نماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیّت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میگردد آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق بحق شده بواسطه حقیّت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت و دون آن نار است این است که کلّ ممتحن میگردند در آن روز و او است مرآت الوهیّت و شمس ربوبیّت که مدلّ بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حقّ داخل نماید بر عقیق مذکوری امر نماید که نقش شود بهیکل دایره معروفه که پنج واحد است و در اوّل آیه للکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله

و در رابع اسماء ستّه و در خامس آنچه مناسب حال و مقصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اوّل و ثانی هم حروف تسعه و عشر را نویسد محبوب است نزد حقّ ولی کلّ اینها در صورتی است که در ظهور من یظهره الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اوّل بهمان حروف واحد اوّل است که در حیّ منکثر میگردد تا انکه در رتبه خمس بعد لله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف حیّ من یظهره الله آوردی همینقدر که در واحد اوّل داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لا نهایه هم که منکثر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی که کلّ بهدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الّا امثال مهتدی این است که الی ما لا نهایه که تکثر بهم رساند نیست مگر بهمان واحد اوّل این است خلق تکوین کلّ ذرّات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و متعجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذرّه طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود و قبل قبل او در نقطه انجیل الی انکه منتهی گردد ببدیع فطرت اوّل و همین قسم که از من یظهره الله ترقّی نماید الی ما لا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الّا الله انّا کلّ له مخلصون

الباب الحادی و العشر من الواحد السادس

فی انّ لایجوز ضرب المعلّم الطفل ازید من خمسة خفیفة وقبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً وبعد فلایجوز ازید من خمسة لاعلی اللحم بل یضرب علی اللباس وان یزیدن علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرّب الی زوجة تسعة عشر یوماً حتّی وان نسی وان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب وقد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایّام العید بما فی ایدیهم وان یستقرن کلّ نفس علی کرسی فانّ حین الّذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لایحسب من عمره

ملخّص این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه انکه ضرّی باو رسد ونهی شده کلّ را که طفل قبل از انکه بحدّ سنین نرسیده اورا تأدیب بلسان نمایند وبر او حزنی واقع نسازند وبعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند وبر شئون دون وقرجاری نسازند چنانچه دأب این زمان است واگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمیگردد واقران واگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب ودودست میدارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نمیگردد ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او منوجد میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود وکلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را ودر نقطه بیان بیست وپنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لایعرف که همان ایّام خوشی او است اگرچه کلّ منتظر او بند ولی چنین باو ناظر نیستند لابد

بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا صلعم قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند وهمین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او ودر نزد اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز بانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلمانی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولکن اگر کلّ بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر بآنچه کلّ بر او خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده ونیست اگرچه دیده میشود که ایّام سرور او ایّام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلق خواهد بود که بحجب او متیمّ بوده وهستند ولکن مثل امروز بین کلّ باسم او میکنند آنچه میکنند وبر او راضی میشوند آنچه میشوندان یاعباد الله تتقون

الباب الثانی والعشرین الواحد السادس

فی انّ الطلاق لایجوز الّا وان یصبر المرء مع المرئة سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما وان لم یصلح حلّ علیها وکلّما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرّة ولایشترط فیه الصبر بعد الرجع الّا شهراً

ملخّص این باب انکه بعد از انکه خداوند بین دو نفس بکلمة الله وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبود ونیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد وبعد از اضطرار واظهار آن بآن حقّ است بر انکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

ظاهر گشت که مرتفع شده والّا آنوقت جایز است بکلمهٔ که دلالت بر آن کند و بعد از
آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حق است
بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد
نوزده ختم شده حل است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن
است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و
در جنت حکم اثنینیت نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده و همینقدر که
رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی مالانهایه واحد شود
همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد
اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه
ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی بهمین حکم او از او محتجب نگردی
مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قرآن الی مالانهایة نفوس ببرکت
او حاکمند ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیئی میگردند اگر راجع نگردند بقول
او والّا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است
نزد کسی که از مبدء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للمتقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشر من الواحد السادس

فی أنّ بیت النقطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس وتسعین وبیوت الحروف علی خمسة

ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده
دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اوّل اگرچه همانروز یوم

بدء گردد کل لاشیئ میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهراً کل مدعی وصل بمحبوب
و رضای او ن می شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند
داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنت اعلای از آن نیست و اذن داده
نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت الله
از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف
حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است
از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیویه که کل بآن مفتخرند و هر کس
تشابه بهم رساند بآنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود
تا آنکه منتهی گردد بآخر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند
اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر اولاد از درجات
نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدتها که کسی ایمان
نیاورد که بزیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که
امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه می بینی چون مایهٔ عزّ و
افتخار شده میروند این است که عملهای کل یک دفعه هباءً منثورا میگردد چونکه از
روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجتی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او
امروز که همان حجت من عند الله هست چگونه است که کل محتجب مانده و همچنین در
قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصحا چه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که
آنها را شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

وکلّ اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرّز ببهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند
همانهائیکه اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله
تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال انکه همین نفوس
اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می بینند
که آیات الله مثل بحر از مبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال انکه خود بدرجات
مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ میکنند این است حدّ مردم مثل
بنقطه و آثار آن زدم تا انکه حروف حیّ را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور
تعزیه داری حرف خامس میکنند و سبب آن که قبل حرف خامس بود غیر از کلام رسول الله
هست و حال انکه در قرآن هم بنحو آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز برید مردم
نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال انکه کرور کرور بالسّ او
میکنند آنچه میکنند این است که کلّ هباءً منثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت
بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور تر تی نموده همین قسم که درجات جنّت
مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که در ذیل امتحان نیست که همه منم منهای
ایشان بعرش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانها بصعق اوّل میروند که بصعق ثانی
نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
نموده در بدء امر بهرکس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها
همان حجتی که دین آنها برپا بوده بآنها خواستند برسانند حجیّت مظر آیات را و باز
باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ئیّت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ
از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگرچه آخر همان ظهور اوّل است نزد اهل

حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حدّ زائرین که امروز هزار دویست و هفتاد
سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کلّ از برای آن خلق شده اند چنانچه
صریح آیه ثالثه اوّل سوره رعد است کسی کما هی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات
ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است
که در کلام او دیده نمیشود الّا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیّه از برای او است
زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف
حیّ و کلّ اسماء و امثال و آنچه در حدّ خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر
اهتم ذکر شده که سبب خلق کینی شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی
که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرور کرور براو داخل و خارج
میشوند این است که کلّ لایشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده
نمیرفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و بنوت
او بحجتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که
کلّ منتهی باو میگردد و از او نشر میکنند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه
بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدعین بحبّ آن حروف و از ایشان
آن صادقین از دون آن چقدرند که کلّ در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لله
اگرچه بزعم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع
مامور بها لعلّ در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده وفا کنی
چقدر صرف میکنی با نکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است
و می توانی بلقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل

کوه احد میکرد و میخواهی منت گذاشت برمزور خود و حال انکه خود تعب میکشیدی و بزیارت
تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کل مینمودی که اگر در این
صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی
ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت
کند این قبور واحد را و در یوم قیامت بزیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود
آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدء و بوجود امثال
واقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد
مثل انکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین کسی مؤمن برسول الله
نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله خارج نگشت
که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجوهر امر که دین بآن دین میگردد چه
آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان
ثلاثه ماند که نظر بمایثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام
قرآنیه مثل انکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی
درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در
مجلس درست نشسته و حروف حی را وحده می بینی بلکه لایعرف این است که میتوانی
که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و ملتفت نمی شوی که دینت بحب او
از قبل برپا بوده و امروز بشئون مایتفرع علی الاصل محتجب میگردی و اگر نظر کنی در
آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را

واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشوی و داخل در
نار میشوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای
الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از
کل محتجب ماندی این است که توکل بر خدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی
که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه نیست که
فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
و اگر در آن نظر کنی در جات مالانهایه در همان علم می بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم بخدا
مثل انکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و نوکه یکی از سلسلین بحق هستی حکم
ایمان بر آنها نمی کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن
علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که حجت بر او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد
بلکه از یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در
آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرتنی اعمی وقد
کنت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتک
آیاتنا فنسیتها کذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحد یکه بآنها مؤمن بودی در
قبل باسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را

می بینی که با این عین می بینند بلکه کل باحیوان در ظاهر این عین شرکنند بلکه مراد
عین قلب است که بآن محبوب خود را بینند و شناسند امروز بر تو صعب است
عرفان نقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی و کل منتظر احمد
موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السلام بودی
اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کل بودند منتظر
و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
نمی دید که بشناسند محبوب خود را والا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز
چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال انکه چشم ظاهر ایشان بهمه چیز را می بینند
بلکه از حدت بصر در دورین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصا می کنند
و اگر بدقت نظر کنی شاهد میشوی در سنه هزار و دویست هفتاد سال از بعثت که اول ظهور
حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افتده گرفته تا انکه منتهی شود
باین ارض ظاهر جد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب
حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخته چه در آن
ارض حق را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده
و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته
و با یات آن یقین نموده بر حقیت او اگرچه نمیدانستند که این همین موعود است
زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر
اگرچه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه در جه ایمان چگونه می شود
در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
نمی بیند و بگمان خود لله میکند ولی علی الله وارد میآید که اگر بداند بر حق میکند
راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و در جه در جه در
مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی بآخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سنه ۶۰
چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل
است که منتهی شد بآخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افتده ایشان
باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افتده ایشان باز بود که اگر
چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجه
که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مومنین بهمان واحد اول و حال آنکه کل
ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال انکه
از این اعداد ما لانهایه بر فطرت اصلیه واقعیه بر طلب حق برنیاید الا بهمان حروف
واحد و حال انکه کل از غایت اجتهاد و ورع با علی درجه یقین رسیده بودند و هزار
و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای
این است که در کور بیان با بصیرت باشی تعمل در یوم ظهور حق که ثمره بیان ست
تو انی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و
بعیون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه
بلیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از

آن هنوز بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ع عرس شجره انجیل که شد بکمال
نرسید الا اوّل بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بوَد یک روز زودتر همان روز
یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد
در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و
هشاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنج جمادی الاوّل می بود به پنج
دقیقه بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که هیکل شجره حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و
نظر میکند بر شجرهٔ که عرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق بهمقدر
که دید از شجره توان حدیقهٔ توحیدی چید اوّل ظهور میگردد و از ورای حجب
کنت کنزاً مخفیاً احببت ان اعرف را نازل تا انکه بآن خلق خلق شود تا
ثمره آن که عرفان باو است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اوّل دین معرفة الله
هست و از آنجائی که معرفة الله ظاهر نمیگردد الا بما وصف الله به نفسه من
لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بختمی
وجود ختمی گردد و آنچه اثمار شجره قرآن است تا عروج شجره بیان باید ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبوده و الاّ ظاهر میشد زیرا که کل چنان
این جنت ملائکه مسخّرین اند نظر میکنند بر کلّ خلق اگر ببینند بر شجره حدیقه حب
محبوب ایشان هست میچینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود و غیر آن
و همچنین در یوم ظهور من یظهره الله آنچه که از بیان با و ایمان آورد و بحروف
حیّ او همان اثمار بیان است و حال انکه راضی نمیگردد برانکه ذکر شود در ایشان

شجره بلاثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگرچه پناه داده
شده کل را بشمس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است
و الا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون او لاء او را نشناخته گویا پناه بخدا
نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه
در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میرالمؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخداوند
است پناه داده نشد از دون نار عرفان و آلا هر امتی که می بینی این کلمه را بلغت
خود میگویند و حال انکه خدایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است
و نزد هر بطونی پناه با و امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
قبل و او امر آن پناه نمیدهد او را الا بظهور بعد و او امر او و همیشه مراقب اوّل
ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تا سعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردی
چنانچه امروز خود میگوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود
ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت
از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله مخصّص برحمته من یشاء
والله ذوالفضل العظیم

الباب الرابع والعشرمن الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخص این باب انکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن
را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف

دران مثل سیصد وشصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
وهمین قسم در کل اعمال وشئونات خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که
شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هرکس هرچه
تواند اذن الله از برای او بوده وهست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
تلذذ بآلاء ونعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق ان شیئی کامل گردد نزد ان نفس
وهمچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن وهمچنین
در عادت لیل ونهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد وتعدد آلاء ونعماء را
بتعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عندالله واذن داده شده
که در لیل بعدد کل حول این ایه را تلاوت نمایند شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم
ودر نهار ایه شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه ایه شهد الله که در آن
ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عندالله وآن یوم یوم نقطه است
وهیجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده
شهر که هر یومی منسوب بیکی از احکام کل شیئی است که کینونیات کل اولاء بر
توحید حقند ودر ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمیگردد بمومنین اطلاق میشود
الا یوم قیامت که هرکس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند وغیر از آن کسی
نمی شناسد تا آنکه حکم کند ودر واحد اول صوم جایز نیست بلکه بابواب واحد
دخول در جنت واجب وکل این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهره الله
که یوم اول یوم او است ومثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت وکسی که این یوم از برای او خلق شده
در حزن بود وحال آنکه این یوم بنسبت باو عزیز گشته وهر شیئی در یوم قیامت ظاهر
میشود بر هیکل انسان حتی دقایق وساعات ولیل ونهار وایام وشهور وسنین و
فوق آن تا آنکه بمطالع ایات ازلیه وظهورات قدمیه منتهی گردد که آنوقت اجل از
اینست که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالما وقدیما ولم یزل الله کان حاکما وقدیرا

الباب الخامس والعشر من الواحد السادس

فی ان الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله من بعد بلقب
القائم والحکم علی اعدام من یحزننه من فوق الارض بما یمکن

ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله
باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود وبعد قاعد گردد اجلالا له من کتاب الله
واعظاما له من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که
کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید
برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو
برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود وبگوید منم وحجت اقامه کند بایاتی که
دین او باو برپا است وفی الحین خاضع نگردد از برای قرآن وساجد نگردد از برای
منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده واگر برعکس باشد ثمر میبخشد
او را واگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شاهد شده
اگرچه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد وکمال دقت در این نموده که
لابد ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید وعمل کنید ولی

از برای سمای این اسم نکنید انچه از برای اسم او میکردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد
ولی بر خود اشتباه وارد میاورید چنانچه در ظهور رسول الله ص کل منتظر او بودند ولی در
حین ظهور شنیدی کبا او چه کردند وحال انکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب
افتخارها میکردند وهمچنین در ظهور نقطه بیان که کل از برای اسم او قائم میشدند واز برای
ظهور شب در روز تضرع وابتهال می نمودند واگر در خواب میدیدند او را بان خواب
افتخارها مینمودند ولی حال که باعظم حجتی که دین ایشان باو بر پا است ظاهر شده منتظرین
ظهور او لایحصی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته واو
الآن در این جبل باکواست وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور
واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید واز برای اسم او قائم گردید وحال که
یوم اخذ ثمره است که از قیام بامم سبیلی بسوی مسمی بهم رسانید این قسم محتجب مانید
در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله ص را وانچه بر او وارد شد از منتظرین باو دگو
که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند والا آن روز در میان خود
بگمان خود در اعلی درجه فضل ودین خود عالی بودند وگمان دون حق بر خود نمیبردند
مثل انکه امروز می بینی که کل باعلی درجه فضل ودین خود عالمند وخطور دون حق از
برای خود نمیکنند وخواهی شنید انچه که بر نقطه بیان وارد امده زیرا که قضایای قیامت
فرض شده که کل بنویسند وثبت کنند لعل در قیامت بعد بآن مهتدی شوند و
خواهی درک نمود من یظهره الله را واگر قرار گذارید ای اهل بیان کلا که بر هیچ نفسی
نپسندید انچه بر نفس خود نمی پسندید وحق را بباطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق
محض است واگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگردید لعل بر آن حزنی

وارد نیاید وکل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد
توکل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسید
حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او ودر ایام ظهور که او می شناساند کل را نفس خود
را بآیات وکلمات خود ولی کل بآن یقین نمیکنید که بشناسید او را از این جهت محتجب
می مانید وهیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند بادبعد از استماع آیات این
است صراطی که کل بآن داخل در جنت میشوند ومحتجبین بآن داخل در نار میگردند
که هیچ شیئی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه بجنت ودصف جنتیت
وصف شود زیرا که خلق جنت بامر او میشود واگر میخواهی در بدء جنت نظر کن نظر کن
در بدء دین اسلام که هر کس داخل میشد داخل در جنت بود والا در نار ودر جه بدرجه
جنت مفصل گشته تا انکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
اصحاب رضوان جنت بوده اند ودون او در نار تا انکه منتهی شد بآخر ابواب که نفس خاص
منقلع گشت هر کس بر مراد الله ومراد اهل بیت بود در جنت بود وهر کس قدر جوی
منحرف بود در نار تا اینکه بظهور اسم باطن باطن خلق جنت را بین وحکم دون جنت
بر کسی که نشناخت او را وعارف گشت بحق او ذکر کن وبعد مبدء جنت را بیان بین
وتا ظهور من یظهره الله متبعین را از منحرفین بشناس وحکم جنت ونار را بعین شهود
ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت ونار
وپناه بر در هر حال از نار دون ایمان که بهمین سبب در نار آخرت میگردد وهمچنین
در ایمان که بهمین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محجوب
دارد او را ودر آن خلق نشده حزنی وآنچه که عبد محجوب ندارد علم بآن را

یخلق الله ما یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب السادس والعشرین من الواحد السادس

فی انّ لا یحلّ السّفر لاحد الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد استطاعته او اراد ان یتجرّ او یرید ان یزور حروف الحیّ اذا استطاع علی الروح والریحان او اراد ان ینصر احداً فی سبیل الله ومن یجبر احد علی احد فی سفر او یدخل بیته بغیر اذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیر اذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهرا وان یتعدّ احد عن ذلک الحکم ولم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یاخذوا عنه خمس وتسعین مثقالاً من ذهب حیث لا مرّد واذا اراد ان یجبر احد علی احد فرض علی من علم او یطّلع ان یحذر وینعه وان علم ولم یحضر فیحرم علیه زوجته تسعة عشر یوماً ولم یحلّ له بعد انقضاء التسعة والعشر الاّ ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان استطاع والاّ من فضّة وان لم یقدر علی الفضّة فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الی ان یقدر وینفق الی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذن باعلی صوته ثمّ علی الفقراء والمساکین من اهل الّذین والکتاب کلّ علی حسب شأنه ولا یسافر احد دون سفر الواجب من الحجّ او الحضور بین یدی النقطة الاّ اذا اراد ان یزور او یتجر فلا ینبغی له ان یطولن ایّام سفره وان اراد ان یطول فعلیه ان یرفض ما یتعلّقن به من کینونیة خلقت من ذاته او لا یطولن اکثر من ثمانیة وثلثین شهراً الاّ لمن یتجرّ فی البحر فانّ له اذن علی قدر خمس وتسعین شهرا ولا یحلّ علیه فوق ذلک ومن یتجاوز من ذلک الحدّین ان یقدر علیه ان ینفق اثنی و مأتین من مثقال من ذهب والاّ اثنی ومأتین مثقالا من الفضّة

ملخّص این باب انکه اذن داده شده سفر بسوی بیت ومقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد وزیارت مقاعد حیّ وتجارت ونصرت نفسی اگر خواهد ودون این اذن داده نشده ودر تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او واگر بوده زیاده از دو حول در برّ اذن داده نشده الا انکه سبیل آن قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن الله بست زیاده از آن ودر بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده ومبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن واگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست ودو مثقال ذهب والاّ از فضّه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله بست وثمره این حکم انکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین استماع سفر کند بسوی او ومقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان از برای اوست وانکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان نمیگردد وسفر جایز نیست الاّ بعد از استطاعت بر روح وریحان الاّ در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگرچه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود وامر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا انکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا انکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر انکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران واگر کسی تعدّی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند وهر نفسی که عالم شود جبر نفسی را بر او است که منع نماید واگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمیگردد بر او اقتران وبعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد

والّا از فضّه واگرنه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال میکرد و بر او اقتران د
بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج
انفاق کنند برقدوس خود اگر مکلّف دانند والّا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مومنین در هر
موقف که هست محمود است و ثمره این امکه لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید
لعلّ که عاوت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او خدشه ئی وارد نیاید که اگر نه از برای او
بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد باستحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در زمرهٔ تکلیف
بیرون میآیند والّا اکثر را حدّا اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امرالله
نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
که کلّ با نتهای حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی خردلی
وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمه که آن اوّل یوم ظهور
من یظهره الله است و خداوند عالم هیچ نبیّ را مبعوث ننفرموده و هیچ کتابی را نازل
ننفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
تعطیل و حدّی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب
و اخفّ گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود
بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب
نقمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از
ورود مالک او در بیان غیر از اخفّ از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن برمیدارد
از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه
مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده و هست الّا سبیل روح و ریحان بر مقادیری که

من قبل الله مقدّر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی
نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حجّ در نامهٔ عمل او نوشته
میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفّق شود در سبیل خداوند و هر گاه سفر
راکل مبدّل کنند بر روح و ریحان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطهٔ
احتجاب کلّ بوده که بملاحظه های نفع جزئیّه تعب بر نفس خود و دیگران وارد میآورند و
الّا اگر بر روح و ریحان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن
حکمی که قبل شده چنین کور در جه بدرجه ترقّی کنند که کلّ نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد
و الله یحیط من یشاء فی السبیل باذنه انه کان علی کلّ شیٍ حفیظاً

الباب السابع والعشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفاره وعدم فرض التحرّز عنه وکذلک الحکم فی الحیوان
الّذی یطیر باللیل والّذی یسبونه بابابیل. ملخّص این باب انکه آنچه صعب شده
بود بر کلّ مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه باسی
نیست ولی از جهت لطافت ونظافت تحرّز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیگردد
و در هر حال نظر بر مظهر مظهر کرده که مجتنب از مبدء نمائی که در یوم ظهور من یظهره الله
ذکر دون طهارتی نمائی که او اجلّ از این است بلکه قول او مطهّر است و در هر شأن
در مکامن طاهره و مطهّره بوده و هست و از یومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری
که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیٔ او را
متغیّر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امّهات او صفوة خلق بوده و ممکن طهر طهارت
طوبی لمن یدرک یوم القیمه علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرمن الواحدالسادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد الا للمتجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخص این باب انکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سربسته وچه باز چه کتب علمیه وچه حسابیه وچه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حمل میگردد براو واین نهی نشده الا انکه کل تفقص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را باشجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیل حیا باشد والله یعصم من یشاء من عباده عما لایحبه انه کان علی کل شیئ وکیلا

الباب التاسع والعشرمن الواحدالسادس

فی ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا یکتب الیه ویجیب اذا یسئل عنه وما یتفرع علیه

ملخص این باب انکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد براینکه او را جواب دهد وفضل محجوب نبوده بخط خود یا بخطی که امر کند وبهمین قسم اگر کسی سئوال کند بر مستمع واجب است جواب بآنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بر اعظم محتجب نگردد درحینی که نازل میفرماید من قول الله الست بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت میکند تا بمنتهی الیه در وجود وهمچنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد برکل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از رد جواب محبوب خود که باجابت کینونیت او خلق میگردد در ذر افئده باقرار بوحدانیت ودر ذر ارواح اقرار بنبوت ودر ذر انفس اقرار بولایت ودر ذر اجساد اقرار بابابیت ونزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز میگردند والا در ظهور قبل که کل مجیبند مثل انکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید وآنچه ما یتفرع بر اوامر

از ولایت واحکام قرآنیه بلکه متصور نمیشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین باجابت ممتاز میگردند وعبد بصیر آن است که در کل عوالم ومراتب اجابت حق را نماید اگرچه باجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است وازبرکت اجابت ان نفس کل مأمور شده اند براجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او بآنچه میشود وهمچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او وهمچنین اگر مقاعد آن محل اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود او را درک میکند واجب است اجابت او تا انکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعل در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب ومقصود خود را الا من شاء الله براو من حیث لایعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یثبت به الدین مرتفع شود واو بشئون ما یتفرع علی الدین محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هرکه محتجب میماند همین سبب میگردد او را ولکن الله یهدی من یشاء بفضله انه کان بکل شیئ محیطا

الباب الاول من الواحد السابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی عشر مائتین حولا ومحو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد

ملخص این باب انکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیئ جدید شود ازاین جهت امر فرموده که در هر دویست ودو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند یا نیکه در ماء عذب بریزد یا انکه نفسی عطا کند لعل عین عبد بر حرفی نیفتد که کره از نظر باو داشته باشد لعل در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته میشود هفتاد هزار ملک براو موکلند وهمچنین حین محو کردن حفظ میکنند او را واگر امروز نظر کنی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در
هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین برعکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الّا بر علو صنع و کمال
لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر
کل لانکه در ظل نظر او است و کم شیئی میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
بلی اگر شیئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شیئ
و کل خواهند کرد بیانهای خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از بر ارض
که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مستزرق و متلذذ شوند که ما قبل در بعثه بوده از برای آن ظهور
و آیتی بوده از برای وصول بآن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نوشته
با ایمان با و احسن خطّ الّا انکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خطّ ابهی و آخر اعلی و ما بینها بدرجات ذکر و گویا شده
میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نور ذوق قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
بهتر از اقتران است و استکمال در کلّ علوّ کمال است اگر مقرون گردد بر رضای محبوب
ازل و مقصود لم یزل والّا امروز دیده میشود که کتب ما لانهایه در اسلام با حسن خط نوشته شده
ولی آثاری که مثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل
او ن اقرار بایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیّت ایشان و چگونه حسن کتابت
آنها رسد و حال انکه آن آثار مثل بئر معطّل و قصر مشید مانده و جمال او نزد اهل افئده
احسن از جمال مذکور باسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیّوم اسماء بعدد
نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال انکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان با و ثمر نبخشد و در وقت
ظهور من یظهره الله همین قسم کلّ محتجب خواهند بود الّا من شاء الله کمال دقت نموده
که بعد از ظهور نوشته نشود الّا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است
از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور
رسول الله کسی یک حرف آنرا مینوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن با و بود ولی اگر کلّ
انجیل و آنچه در دین عیسی ؑ انشا شده در ظل انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است
جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئی در آن
ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را با حسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ
که آنچه از آن مبدء جود مشرق میگردد کلّ مومنین بیان داشته باشند زیرا که او است
بیان آن روز و بر اعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن
شمس حقیقت حاضر نماید که کلّ مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعی است چاپ
از برای ارتفاع کلمات او و نگرش آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را
و اگر شل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لایکلف الله نفسًا الّا بعد ان

یقدر و لتتوکلن علی الله ثم یوم القیمه بآیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی النیّة حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الّا و یقولنّ بلسانه انی لاقومنّ او اقعدن
لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین
و ان یقرء بقلبه یجزی عنه ملخّص این باب انکه هیچ علمی عمل نمیگردد الّا انکه لله واقع
شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی لاعملنّ هذا لله ربّ السموات و

رب الارض رب مایری و مالایری رب العالمین واگر در قلب تلاوت کند مجزی است
ازاو ولی لله واقع نمیگردد عمل مگر انکه معرفت بهم رسانند بشجره حقیقت که این آیه آیتی
است ازآیات او و بآیه او در نفس خود ازاو محتجب نگردید دریوم قیامت چنانچه در
قرآن هرکس عامل ازبرای رسول الله ص و حروف حیّ او بود عامل ازبرای خدا بود و
محجوب نیست که کسی عمل کند ازبرای کسی الّا انکه لله کند ولله نمیشود الّا انکه ازبرای آن
ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کل ازبرای خدا میکنند با مرعیسی ع اگرچه
تا قبل ازروز رسول الله ص لله بود ولی حین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید
ازبرای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد وهمچنین عبادی که در بیان
عاملند ازبرای خدا و این آیه را میخوانند اگر دریوم ظهور من یظهره الله ازبرای او
عمل کردند لله کرده اند والّا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این درصورت
اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن وشئون دنیائی که باید لله شود خود
ادراک نما مثلاً غذا تناول مینمائی وقصد میکنی که ازبرای خدا میکنی وحال انکه ازشجرهٔ
که مدّل علی الله هست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است ازآن شجره مشرق گشته
وراجع باون میگردد در ظهور اخرای آن وگاه هست که خود ازاون منع میکنی آنچه ازبرای
او در نفس خود میکنی وهمین قسم کل شئونات را مشاهده کن در دنیا که میکوئی ازبرای او است
وازاو محتجب هستی وهمچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در
یوم ظهور من یظهره الله ازبرای او عمل کردی لله کردهٔ چه فرقش لا آله الا الله باشد و
چه آب خوردن والّا اگر ازبرای او نکنی اگر لا آله الّا الله بگوئی در نار میروی واگر
آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیدهٔ ازاین علم جوهر بسیط است که حین ظهور

رسول الله ص حکم شد که کل علل لدون الله عاملند اگرچه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان
خود مؤمن بوده والآن هم هستند که ظاهر است سرّ آن این است که همان مطاع از
یوم آدم همان رسول الله هست وکل کتب منزله قرآنی است که براو نازل شده که
درحقیقت ازظهور قبل محجوب مانده وازکتاب او چونکه نشناخته که این همان است
که درظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان وخارج گردانی ازحروف
واحد وکل را قائم بحروف اول نمی بلکه در آنها غیر ازظهور او ظاهر نبینی در لیل الیل
لله عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره الله اگر کل اعمالت ازبرای نقطه کنی که لدون
الله میشود زیرا که نقطه بیان آنروز همان من یظهره الله است نه دون آن وهمچنین
حروف حیّ همان حروف حیّ او است که تو ازبرای آنها عامل بودهٔ چگونه میشود
وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر گمان انکه لله
میکنند غرق میشوند ولدون الله میشوند وخود ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یهدیه
که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است ازبرای او ازاینکه مشرق تا مغرب را مالک
شود وهمچنین ازبرای مهتدی بهتر است ازکل ما علی الارض زیرا که بهدایت بعد از
موت داخل جنت میگردد ولی ما علی الارض بعد ازموت آنچه مستحق است براو
نازل میاید این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من یظهره الله
ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمیشوند بعضی باسم علم وبعضی بعز وبرنفسی ثبتی محتجب
میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد اورا کمال دقت نموده که ازصراط احد من اسیف
وادقّ من الشعر بهدایت هادی کل مهتدی گشته لعل آنچه ازاول عمر تا آخر لله میشود یک
دفعه لدون الله نشود وخبر نشوی والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی انّ اداء الدّین واجب فوری ملخص این باب انکه قرض دادن بمؤمن عندالله محبوب بوده وست وهمچنین ادای قرض که واجب است واحبّ است نزد خداوند ازهرچیزی اگر تواند ردنمود وفصل درآن جایز نیست وثمرهٔ این حکم انکه همین قسم آیات تسبیح وتحمید وتقدیس وتوحید وتکبیر وکلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق خود درحین ظهوراو ردّ او واجب ازکلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگرکسی فوراً درحین ظهور ردّ کند قرض خودرا چیزی ازآن منقوص نگردد الاّ و انکه بهتر ازآن درآفاق وانفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را ردّ نماید چگونه است حقّ الله که عبد بآن مؤمن شود ولی درحین ردّ اظهار ایمان خود کند ازمدئین دین ومعطی آن بآن محتجب ماند این است حدّ خلق اگربعین یقین نظر کنی

والله یحکم بالحقّ وانّه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التّخلیص ملخص این باب انکه اذن داده شده درهرحالی که عبد تخلیص نماید نفس خودرا که بدء آن ازاوّل لیل واحد است تاغروب یوم واحد ختم شود و تنقیص وتضاعف دراو نبوده ونیست ومراد ازآن انکه بیک اسم ازاسماء الله متلذّذ شود ودرحین التفات اسم دیگراذن داده نشده وحین نسیان بأسی نیست لعلّ یوم قیامت ببرکت این عمل تواند بهم واحد تصدیق نمود وازهدایت او محتجب نگشت وگویا دیده میشود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدء کلّ اسماء وامثال است ولی مکان بحر تخلیص خود محتجب زیراکه این ازبرای وصول باو است وآن بهمین محتجب

مثل انکه نزول فرقان ودین اسلام که اصل آن معرفت الله است تامنتهی شود بآخر مسائل فروعیه وضع آن ازبرای معرفت شمس حقیقت است درحین طلوع آن ولی ببین که هریکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی وازمقصود که ثمرهٔ کلّ است بازمانده وملتفت نیستند ودرحین عدم التفات حجّة الله برکلّ بالغه بوده وست زیراکه اگر تدبّر نمایند بهمان حجّتی که مدین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حقّ نمود اینکه می بینی ازاوّل عمر تا آخر بدین خود عمل میکنند وخطور دون حقّ درحقّ خود نمیکنند بحجت آن است که ممتحن نگردند وحجّت درمیان ظاهر نیست والاّ همان کلماتی که صدر اسلام درظهورش حقیقت گفته میشد میگوید همان نفس چنانچه در بلوغ وکمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود وبگوید گفتند این است که عامل ازروی بصیرت درهرشأن کم بوده واکثرچون دراین دین ترقیت میشوند درآن اظهار ایمان میکنند وخدا داناست که خلوص درچه نفس است وبصیرت درچه نفس والله یخلص الذّین آمنوا بالله وآیاته عن ذکر دونه انّه قویّ منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحلّ لاحد ان یدین بدین الّذی قد دان به قبل ظهورها واذا سمع فلیحضر حتی یامره بما شاء وان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کلّ الدّین الا ما یأمر به ملخص این باب انکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان ظهور است وهمچنین برعکس ودین خداوند درنزد هرظهوری اوامریست که ازقبل اوبنفس آن ظهور ظاهر میگردد نظرکن ازآدم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل اگربظهور بعد مؤمن میگشتند حکم ایمان برآنها می شد والاّ فانی میشد آنچه ازبرای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور من یظهره الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند
عزوجل ظاهر نمیگردد الا برضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمیبخشد دقیق
شو در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آنروز که آنروزی است
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان انتم
تحبون ان تفلحون

الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها الا فی حین الضرورة او وقت المجاهدة
الا الذین هم یصنعون ملخص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب
نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی
که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمیگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری
که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بر هیکل انسانیت و
شئون لایقه بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را
زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود محتجب میشوی و چه بسا راضی میشوی که باشد با غیر رتبه
خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در
علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت
جنت که لسان عربی است نمیتوانند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حق جوهر
وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منفطر میگردد و علم
کل باین اشد اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شان باو مؤمنند و
باو متوجه و بدء کل از او بوده بامر او و عود کل بسوی او است بامر او این نوع وارد شود
ولی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را بعین او بیند الا
من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر
او ظاهرند بر کل است ملاحظه ان علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کتاب
در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک
نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بینند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته
که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت
او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کل شیئی کلمه سبحان الله میشنود که باو تسبیح و تقدیس
خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمه
حب شنود یا آنکه غیر مقعد عز مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی
بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهر را
شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او بعرفان او
واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است
و الا اگر نظر بواقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه میکنی
باو میکنی و از برای او و حال این قسم محتجب میشوی فلتتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن
به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله ان شاء و من علیه فلیشرفن مقعده بتراب
نعلیه ملخص این باب آنکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنسبه بشمس وجود مثل شبح
در مرآت است کذلک مشاهده کن حد کل شیئی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از انجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل
نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم
ظهور او است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عز ایشان گردد لعل از ثمره وجود که
لقاء او است کل محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است
که نظر باقتران کنی زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان
دارد باین نوع عز ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر عشر آنی
از او زیرا که شیئیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر دون
او و همچنین در کل شئون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدء کل خیر محتجب نگردی
اگرچه این امر اعز است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک
نمود چنانچه عبادی که باسم تقمص قمیص عزت را پوشیده نتوانید چگونه میشود در حق او توانید
درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره
وجود خود محتجب نگردد والله یمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد مما یحب من اسماء
الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه وقد اذن ان یحسب من اول العمر الی آخره ثم
یکتب ما فات عنه وان مات فعلی وراثه ان یکتبوا له مما قضی علیه من العمر
ملخص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب
آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر وراث
او است و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت تکثر کند مؤمنین باو را زیرا که کینونیات

افئده ممد است من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کرد مدد شیئی را سبب میشود که کم کم برتبه جسد رسد
و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعل واحد اول مکثر گردد
تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کل نه بینند در آن واحد الا این واحد
را بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن میدیدند
احدی از مسلمین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجاته منتهی میشود بواحد اول کل عالم را
واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان
واحد اولی است که کل مکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد مبین الا واحد بلا عدد که حرف
اول باشد تا آنکه نه بینی در مرایا الا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سر تجرید
گویا دیده میشود که سر واحد جریان بهم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
در قلمدان عدد واحد میشود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
و در بهاء واحد اول بهاء کل را قرار ندهد نشناخته است واحد اول را و حق او را در صقع او
عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد
و بهاء آنرا بهاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بعث آن بعث
کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدد دین باسم محمد ص و مظاهر او و ابواب هدی
است و همچنین در دنیا کل بایشان مستمدند این است که کل اعداد متکثره باین واحد قائمند
و آن واحد بواحد اول که بلا عدد است قائم و اون بنفسه بالله عز و جل قائم و بعد از رتبه واحد
اول مراتب ما لا نهایه هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود والله
یخلقن ما یشاء و یکثرن واحد الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کلّ ملک یبعث فی ذلک الدین ان یمنی بیتاً لنفسه علی ابواب خمسة قبل التسعین وبیتاً علی ابواب التسعین ملخص این باب انکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله ومحل قرار خود قرار دهد وعدد ابواب اوّل از نود و پنج متجاوز نشود وثانی از نود تا انکه سر حقیقت در رتبه جاد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کاهی ظاهرا داست ناطق گردد که لله است ملک السموات والارض وما بینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او واز او منع ننماید آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کلّ را درک میکند واگر بر ایمان ونصرت او رود اسم خیر او میماند الی یوم القیمة وتا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی بدین خود عامل بوده باشد والاّ مثل بان زده میشد والاّ از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملّت باسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور من یظهره الله مایه افتخار رائکان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة بخیر ذکر شود عند الله والاّ خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته وهنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود والاّ کلّ در بلی که بستند علی ما هو فیه لله عامل بوده اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور بثمره حقیقت که آیات الله او راقی است از بثمره محبت او محجوب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بگمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده باو وکسی که ما علی الارض ونفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمره این حکم انکه لعل یوم ظهور بثمره حقیقت مثل این بیوت مکثر شده باشد لعل میت او واقع شود نه این است که در بدء ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه بحدی که خداوند بنقطه بیان

عطا فرموده تا امروز بر یداحدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد وفرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد وجواب هر نفسی را که خواهد بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله نشده وبر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخوکتابت بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده وبا وجود ظهور این نوع حجّت وتمامیّت نعمت ببین چه واقع شده وحال انکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کلّ مؤمنین عمل میکنند واگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود وکلّ عامل باشند متحمّل ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بسر وجود وجوهر دلیل در مبدء شهود نیستند وملتفت نمیگردند وفی الحین لله ساجد نمیگردند وحال انکه این همان است که نوا نزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله قبل در حقّ او نازل شده وبعد نفوسی که میشنوند وسجده نمیکنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است واذا سمعوا آیات الله لا یسجدون وبا وجود این ظهور دون ایمان در حقّ خود نمیکنند وحال انکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عند الله بآن نمیشود وحال انکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بما لا نهایة لها بها منها الیها اگر کلّ مؤمنین بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند وگویند بلی وخطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین بآن بستند زیرا که همان آیه الست است که الست بربکم بر کلّ میخواند وکلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره وامتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده وحده لا شریک له بوده وهست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ او مبین عینی خود بیند و بانچه که در امکان ممکن است با علی درجه فضل وتقوی رسیده باشد در کتاب آن بمش

حقیقت بر او نازل شود نهج آیات که عجز او را باو نمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند
در پیش خود و نگوید بقلب خود و لسان خود هذا من عند الله لاریب فیه آنا کل بالله و آیاته
موقنون قدر خردلی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده
سر جوی باو نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
او ن جبل میبود باید از خشیة الله متصدع گردد و حال انکه این حکم در درجه قبل او است
که در قرآن باشد چگونه است و آیات او ن که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از جبل
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
و حال انکه متصور نمیشود که چنین نفسی بهم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود
این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود
را سخت تر نگیرند و بگمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر رقت میکنند
ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد کأنه لم یسمع میشوی ای
اهل بیان مراقب خود بوده که مفری نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بغتة و
حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه
در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود
نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را
ولی خود گرداند اگرچه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لا
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت
میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل بامر او عامل شوند
والا که محل حکم نبگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحزن کل نفس بهیکل اسم المتغاث فی حین تولده و لاینبغی لاحد ان یتسر که
ملخص این باب انکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متغاث و
آن اعلی ثمره اسماء است که منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و
در واحد اول نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله ص هست و در بیان ذات حروف جمیع
و قبل از قرآن عیسی ع بود و بعد از بیان من یظهره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود
والا مستوی بر اعراش که معرای از حد حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش
او را متغیر نمیکند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم متغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد
طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم متغاث
را عدد اسم حی زائد میاید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله از این جهت
امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکلی را که عدد اسم متغاث در آن باشد زیرا
که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا داناست که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد متغاث اگر
خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو در بیان
خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و
فرقان بالف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
استعداد ظهور را در مرایای افئده مبین میشناساند خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از
برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزوجل ثمره آن اینکه کل اسماء چون
طائفند در حول اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
ببلاغ ما یمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت

ومراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان وشنود که ظاهر شده شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگرچه یقین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل بیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده ونیست اگر قدر دانند وخود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدء خلق کینونیات است در ذرّانفنده بعد از تمامیت ذرّ اجساد قبل از ظهور او وهمین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرّز لعلّ باین سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند وغیر الله نه بیند وشاهد نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزنّ انفسکم لله ربکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق والامر فی ملکوت السموات والارض وما بینهما لا الّه الّا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی والعشرین من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکرسی

ملخّص این باب انکه نهی شده از صعود بر منابر وامر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا انکه کل از نشان وقرب برون نرفته واگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل توانند استماع نمود کلمات حق را وثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با تفاخر تعلّم نزد آن مبدء علم متعلّم گردد وچه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست وراسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که مایقع علیه اسم شیی است از برای عرفان کلام او خلق شده ونزد او نیست الا جوهر وجود واین کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن نفس آن والّا مقام ذات او اجلّ است از ذکر اقتران بحروف وهیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آنرا وبفهمد مراد آنرا ولم وبم در حق کلمات آن گوید ومقایسه باکلام

غیر او نکند همین قسم که کینونیّت او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ شیی همین قسم کلام او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ کلامها که اگر آن انسانی می بود متکلّم هر آینه میگفت انّنی انا الله لا الّه الّا انا وان ما دونی خلقی ان یا کلّ الحروف ایّای فاتقون وحال انکه میگوید بلسان کینونیّت خود آنچه گفت ومی شنود آن را کلّ شیی که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کلّ کتب سماویه قبل باید باو مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه بآن کتب باید بآن مظهر نوین گروند وازاین است که بیک آیه واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرض کرده میشود یک آیه واحده بمثل انکه عرض کرده میشود بر اوّل من آمن بالبیان وبآن گفته میشود که کلّ ما علی الارض عاجزند از اتیان باو اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول واگر العیاذ بالله تأمل نمود ویقین ننمود بکلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کلّ را دید وحال انکه می بیند باید رجوع کند وتصدیق کند خداوند را بر قول او وازحین استماع تا انکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده واینکه کلّ میگویند یا اصدق الصّادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند ودر حین تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصّادقین گفته اند والّا عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او ونوری است از انوار او که مدل بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است بصدق او است وحال انکه با علی صوت خود ندا میفرماید کلّ خلق را که کلّ میگوئید یا اصدق الصّادقین چرا تأمل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که یکدفعه قلم بر دور عالم میگردد الّا من شاء الله وکلّ ملتفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را

که شنیده اند واگر بگویند عبادی که صادقند غیر از باتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست
واگر بگویند که این آیة آیة الله نیست وکل عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده برفطرت و
حال انکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد این است که کل بایمان باو صادق وتصدیق
کلام او ولی امی را که عطا فرموده است بیکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون میکند
از او منع مینمایند که اگر منع ننمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد درحین ظهور این است
که کل باسم او صادق ولی منع آن را از منعی میکنند وملتفت نیستند مثل انکه اگر کسی بگوید
شمس در مرآت صادق است بضیاء خود در حد خود ولی در شمس سماء بگوید چقدر محجب
است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که باتباع دین عیسی ع اونها را
صادق میگشتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نگشتند ومیخواستند
که از صدق شبح در مرآت اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سماء را وحال انکه حین ظهور دون
تصدیق رسول الله ص شبحیت شمس از انها مرتفع شد وهمچنین در ظهور بیان ببین وهمچنین در
ظهور من یظهره الله ص دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق اونکی که مثل مثل آنست که
ذکر شد بلکه او را بجود او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله وبراین اصل کل فروع
آنرا جاری کن وصدقوا الله بالله وحبوا الله بالله واطیعوا الله بالله واتبعوا الله بالله
وهمچنین کل اسماء وامثال را در آنروز شابه کن وببین امر چقدر دقیق است که اگر حین
ظهور شجره بیان کل ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن ودرحین آیه اولی کل تصدیق نمیکردند
او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند وهمان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است
امروز میخواهی باشخاصی که مبدء علم او فهم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق
کنی او را این است که نشانهٔ محبوب خود را در لیل سیر کرده والا اگر شناسی کل عالم را

اگر لا گوید لا میگوئی واگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیدهٔ باتباع قول او
شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محجب میشوند وحال انکه از
ورای امر غافلند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور
حق را که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق اونکی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او
بیک بلی تصدیق صرف میشود وبیک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا ص
یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بتصدیق
رسول الله ص واگر بعکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت
حق است نه شهادت خلق وتصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعود دین باحمد ص
که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند وحال انکه در زمان خود شبهه نیست که
صادقین داشتند که از دین عیسی ع منحرف نبودند ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق
می بودند ایمان برسول الله ص میآوردند وهمچنین در نزد ظهور من یظهره الله من که کل کاذبند
الا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد وچه دون آن زیرا که تصدیق
حق بقول او است وکل صادق میگردند باتباع آن وشبهه نیست که در نزد هر ظهوری
خداوند امتحان میفرماید خلق خود را بآنچه که دین ایشان بآن برپا بوده وسبب تقرب اون
بسوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی والعشر من الواحد السابع

فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئا ملخص این باب انکه در هر ظهور حقیقی
هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده وهر کس از برای خدا عامل بوده
از برای او عامل بوده ودر یوم قیامت که ظهور او است وحروف حی او وکل مؤمنین باو

اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از ذره گرفته
تا ذره منتهی نشود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یتفرع بر وجود آن اگرچه او اجل
از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حد عباد است
و ثمره وجود ایشان در یوم معاد والا شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشأنی که باز میسر نمیشود
اطاعت این امر الا از برای مدرکین مگر در ظهور او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان
او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معدوده
چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد
خود را والا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای
آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نهی شده والله یؤت
الفضل من یشاء من عباده انه کان وساعا علیما

الباب الثالث والعشر من الواحد السابع

فیما فرض الله علی کل عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممن یظهره الله فی ایام ظهوره بخطه
ملخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن
گردد بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شأن الله
میگوئی آنوقت اعز از هر شیئی عزیزیست عند الله و عند اولی العلم و یک صفحه که نوزده آیه
باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده تملک آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با
آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بهاء آن زیاده
است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای آن نفس

و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هرچه در این
ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و بآن در جنت مفتخرند و هر چیز بر غیر
مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای او که بآن در نار مخلد میگردد الا اذا
شاء الله چه بخط آن باشد و چه بآثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه
حافظ کل آثار او می بود با حسن خطی که در امکان فوق آن متصور نباشد ولی چون ممتنع است
دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور
دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم تر است
از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری
تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای اون نبوده و
گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو و استقبال میکنند حامل
آنرا اعز از استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقرآن در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است
بلی این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن
ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون ما یتفرع بر او است و درک خواهد نمود
کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشا شده بود نویسد و همچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت
را سریان ده لعل از مقصود محتجب نگردی فلتملکن خیر شیئی قد خلقه الله اذا اذن الله

کم ثم ایاه تشکرون وبدان که این حکم ارتفاع فضل اواست والاکسی قابل نیست باستحقاق عطااورا وبرکل سئوال ازفضل اواست دبراونیست الا آنچه مشیة الله تعلق گرفته یؤتی من یشاء ویمنع عمن یشاء ولکن الله یؤتی الناس کلهم اجمعون اذاهم بالله وبآیاته یوقنون

الباب الرابع والعشرمن الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره والا فاستغفروا الله ثم اعند انفسکم

ملخص این باب انکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی دریل ودریوم قیامت عند من یظهره الله او ما اذن جایز است والا استغفار باید کرد خدارا در هرحال مابین خود واو که اگر عبدی باآنچه درامکان ممکن است استغفار کند خدارا بازمستحق است باستحقاق کینونیت خود چگونه که برشئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی وازانکه ازاو استغفار میکنی از اومحتجب باشی زیراکه استغفار ازخدا ثابت نمیشود الا باستغفار ازمظهرامر که شجرهٔ حقیقت باشد وهمچنین حروف حی اودریوم ظهوراو والا بعدو کلشئی اگراستغفار کنی ثمرنی بخشد از برای تو چنانچه دریل ونهار میکنی وخود ظالم هستی برآن کسی که استغفار نزداو استغفار نزد خداونداست زیراکه درامکان سبیلی نیست ازبرای خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که منتهی میگردد بواحد بلا عدد که اون باشد که کون کل اعداد لانهایه قبل وبعداست وهمچنین در حروف واحد حرف سین راسزاوار نیست الا استغفار نزد باء وهمچنین میم را الا استغفار نزد سین وهمچنین حرفاً بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثر آن رانتوان احصانمود از انجهت امر باستغفار منقطع میگردد والا تا ظهور قیامت ولی هرنفسی که مابین خود وخدا کند و ازحدود وبیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تاحین ظهور وآن وقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر بظهور وهمچنین کل اعمال واطوار را تصور کن وقدردان یوم ظهوررا

که کل حول آن طائف میگردد واستقرار الله فی کل حین وقبل حین وبعد حین

الباب الخامس والعشرمن الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینة تطلعن فیها نقطة الالهیه اعظاما من الله له انه هو العزیز المحبوب

ملخص این باب انکه ازانجائیکه کل نفوس ازظل آیات الوهیت وربوبیت خلق شده همیشه درعلو وسمو سائرند وچونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خودرا بشناسند محتجب میمانند ازخضوع ازبرای ان و حال انکه ازاول عمرتا آخرعمر بادامر قبل او دردین خود ساجد بوده خدارا وعابد بوده اورا وخاضع بوده ازبرای آن حقیقت وخاشع بوده ازبرای آن کینونیت ولی درحین ظهوران که میشود کل نظرنجود میکنند وازاو محتجب میمانند زیراکه اورا هیکلی مثل خود می بینند وحال انکه سبحان الله عن الاقتران مثل آن بگل مثل شمس سماء است وآیات آن ضیاء اواست ومثل کل مومنین اگرمومن باشند مثل مرائی است که درآن شمس نمایان شود وضیاء آن بقدرهمان آئینه است این است که امرشده مدینه که آن ازآن طالع گردد کل ساجد شوند نزدباب ان وهمچنین ارضی که محل ظهورآن گردد مثل انکه محل طلوع مدینه فاء میگردد ومحل ظهورحصن معروف واجب است بر کل نفوس که درنزد دخول درآن مدینه ودرآن ارض ساجد گردند وحین ظهورامر قبل منقطع میگردد وباذن ظاهردران ظهورازدرحکم میشود اگرچه هیچ شئی نیست مگرانکه باله وعلیه اواز شجره حقیقت است ولی نزد هرظهوری طاعت او درظهورقبل اوظاهر میشود نه حین ظهورمثلاً یوم ظهورمن یظهره الله خضوع خلق آنزادرنقطه بیان ظاهر میشود چه مبدء ظهورمقام نطفه ظهوراست اگرچه نطفه ظهوربعداقوی است ازبلوغ ظهورقبل ولی چون کل نتوانند احصانمود این است که این نوع بیان میشود والا نظرکه کنی هیچ نفسی نیست که بسبیلی اطاعت نکند خالق خودرا وهمان خضوع اواست ازبرای شجره حقیقت اگرچه محتجب مانده واطاعت اوعین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حامل بودند خاضع بودند بقول عیسیؑ از برای رسولؑ
در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند
از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان بآنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را
از این است که از ایمان باو ن محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن باو شوند
ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفسه غنیّ است از ایمان بماسوای خود مثل انکه
اگر کل برسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند والّا آن شجره بنفسه همیشه در جنت
بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن یظهره الله خود مؤمن میگردید والّا او غنی
بوده از کل و هست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالانهایه مرآت واقع شود تعکس برمیدارد و
حکایت میکند از او و حال انکه او ن بنفسه غنیّ است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع
است این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیّات و ذاتیّات
ونفسانیّات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت بواحد اوّل منطبع گردد
وحجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی مالانهایه که این است فضل عظیم وفوز کبیر اگر قدردانی و
الا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید باید ی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله
میرود که بامر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکّه بود و
حال انکه آمر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که الآن میروند از روی بصیرت
نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند بامر او
وحال انکه می بینی که چگونه واقع شده که بامر قبل او مدیّن بدین هستند وشب وروز سجده
میکنند خدا را باد وحال در جبل محلّ سکون آن شده وحال انکه افتخار کلّ بایمان باو است
چنانچه می بینی که امروز کلّ مفتخرند بایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

برآن حکم میشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان مومنین بانجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم
شد وهمچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل
او بمالانهایه قبلا از آن ظاهر میگردد حتّی انکه آن زمانیکه آن ظهور بخیّاطی در آن ظهور ظاهر بوده
در این ظهور جوهر میگردد اگرچه بیک مرتبه باشد وهمچنین کلّ مواقع را مشاهده کن ومحتجب مان
تا انکه فائز گردی بثمره وجود خود ولم یزل باقی باشی در جنّت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم من
یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی بنجف سجده کنید یا در بحر که بفراسخ متعدده ممکن است
احترازا لقبلة المطهره وحال انکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای
او سجده نکند در بین یدی او واگر از این گذشته وبر او ن هم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد
این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن میشوند واگر تعلّل کنند وبعرفان نفس خود ظهور الله را
تصدیق کنند کلّ نجات می یابند ولی چون نمیکنند حجّت بر ایشان بالغ میگردد وخود در احتجاب
میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السادس والعشرین من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کلّ ملک یبعث فی دین البیان ان لایحمل احد علی ارضه ممّن لم
یدن بذلک الدین وکذلک فرض علی النّاس کلهم اجمعون الّا من یجر تجارة کلّیة ینتفع بها النّاس
کحروف الانجیل مخصّ این باب انکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده وهست من عند الله
بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مومن باو را
وثمره آن انکه در یوم قیامت بشجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین
بخود را و در ارض جنّت نفس ناری نباشد واستخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای
خدا بوده وهست ومراقب بوده که در ظهور من یظهره الله در مومنین بآن نشود چنانچه در این

ظهور درحق عروف حیّ که کل باثار قبل ایشان کل اظهار علم خود را مینمودند واصل دین ایشان
بحب ایشان ثابت بود راضی نشده بآنچه ازبرای دیگران راضی شده ببین چقدر کلّ محجب
محشور میشوند وحروف حیّ چقدر بینا ومراقب باش که مثل این نوع درحق هیچ نفسی نشود که
هیچ شیئی بمثل آن نهی نشده لعل دریوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی وبرحروف واحدی
که اصل دین خود را بآنها ثابت کردی حزنی واردنیاوری زیراکه نمیشناسی ودرحینی که
نمیشناسی امارات حقه درنزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقّند واگراز اهل فوادباشی
که باستماع آیات ازنزد ایشان میدانی که اول حشر قیامت است وحروف اسم واحد ند یا
دون آنها که امرالله را کل میرسانند واذن داده شده حروف کتاب الف را وهروجودی
که مثل وجود اینها نفع مترتب شود ازبرای مؤمنین درتجارت ایشان که آنوقت اذن داده
شده والاّ نهی شده باشد نهی لعل دریوم قیامت شجره حقیقت نبینند دراوض ایمان دون مؤمنین
بحزن را واگر درملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان درناراست الاّ همان که اذن داده شده
اگر تجارت کلیّه داشته باشد والاّ ممنوع بوده وهست خصوص اگر برشان غیرعزّ باشد که
مطلق اذن داده نشده فلتتقن الله فی ذلک الحکم ثم تتقون واگر نفسی نزد نفسی باشد
حلال نبوده ونیست برآن زیراکه حکم غیرایمان درحق او میشود وشرط تجالس طهارت دین است
نه دون آن ولتتقن الله حقّ التقی یاایها الناس کلکم اجمعون

الباب السابع والعشرمن الواحد السّابع

فی قرائة یوم الجمعه هذه الآیه فی تلقاء الشمس انما البهاء من عندالله علی طلعتک یاایتها
الشمس الطالعة فاشهدی علی ماقد شهدالله علی نفسه انه لا اله الاّ هوالعزیزالمحبوب
بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده ازبرای طهارت ولطافت وسکون عبد ازآنچه

درایام سنه متحمل بوده وهرعلی که درشب وروز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفته باو داده میشود
وازآنجائی که هرشیئی روح آن متعلق بانسان است وشهادت هرشیئی شهادت انسان است از
این جهت امرشده که دررو زجمعه درمقابل شمس آن راشاهد گیرند برآیه که مدل است برتوحید
آن خدا را وایمان آن بنقطه بیان وآنچه دراو نازل شده لعل دریوم قیامت درپیش یدی
شمس حقیقت این گونه ناطق گردد وشهادت دهد بروحدانیت خداوند درنزداو وبرجنیّت
هرکس که متبع اواست که این است ثمره این امر اگرکسی تواند درک نمود والاّ شبهه نیست که
بعدازظهور امر هرنفسی دریوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگرگوید بین یدی الله
وفرض است برکل ادای همین کلمه دریوم ظهور بین یدی من یظهره الله درهریوم جمعه هرکس که
درنزداو حاضرباشد تا انکه اذن دهد برآنچه رضای اواست درآن ظهور بفعل مایشاء و

یحکم مایرید لایسئل عمّا یفعل وکلّ عن کلّ شیئ یسئلون

الباب الثامن والعشرمن الواحد السّابع

فی ان من یحزن نفسا عامداً فله ان یاتی تسعة عشرمثقالاً من الذهب ان استطاع والاّ
من الفضه والاّ فلیستغفرالله تسعة عشرمرّة الاّ اذا استاذن فاذن له فلاشیئ علیه و
من یحبس نفسا یحرم علیه مایحلّ علیه من قبل الی حین مایحبس ویسبط کلّ علمه وماکان من المؤمنین
وان یرجع الی مایحرم علیه فی کلّ شهر تسعة عشرمثقالاً من الذهب وان ماینعقدلم یکن فی البیان
ملخص این باب انکه خداوند عالم ازسعه فضل وجود بربندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را
محزون نسازد ازبرای همان شجره حقیقت که لعل برآن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی
نمی شناسد آن را واگرکسی تجاوز نماید ازحدود آنیّه براو حدّ ذکرشده واگراز آن تجاوز
نماید حکم ایمان براو جاری نمیگردد واذن داده شده درمقام اذن وازاون حدّ مرتفع گشته

وبر ذهب وفضّه بعد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی واگر مقدر نباشد بعد
واحد استغفار کند خداوند عالم را وطلب عفو نماید از انکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن
محل ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حیّ وارد آمده واگر بر حروف
حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده واگر بر آن وارد آید مثل آن است
که بر خداوند عزّ وجلّ وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال بهجت
در قلوب مؤمنین نبوده وهمچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده وبر اولوالدوائر حکم مضاعف میگردد
چه در بهجت وچه در حزن وانسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بتهاج نیاورد نفسی
را محزون هم نگرداند نفسی را واگر نفسی نفسی را قدر ذکر شئ حایل شود بر آن حدود الهیّه وارد آید
زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند ونیست در شدّت بعد وبر عامل آن حکم ایمان جاری
نشده ونمیشود واگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد ومادامی
که حایل است از او دون نفس حکم حلیّت بر محلّ اقتران بر او جاری نمیگردد وکلّ عمل او هبط
میگردد اگرچه با علی درجه ورع وتقوی عامل باشد واگر رجوع کند بر مالایحلّ علیه بر او از حدود
الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد میآید واگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد
در بیان بر او میشود در کلّ حال مراقب بوده که شب وروز از برای خدا ساجد نباشید و
حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد ولمفت نشوید ولتتقنّ الله حقّ التقی لعلکم تفلحون و
ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد
نیاورند وبا او سلوک کنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اوّل عمر تا آخر عمر در دین
او مدیون است واز برای لقای او عامل میشود که ظاهر شود وچنین نفسی او را محزون
کند یا در حق او حکم حائلیّت کند وحال انکه بظاهر از همه اعلی تر باشد واسباب هدایت

از برای او جمع تر وقبض روح شود وخبر نشود ظهور را وحال انکه شب وروز از برای اشتیاق
بآن محزون بوده ومتضرع بوده واگر او لوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه
موسی بن جعفر علیهما السلام تغییر داده بودند لعلّ بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد
نمیامد وحال انکه چقدر بنا ها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم
قیامت واگر مثل این بدع را برداشته بود لعلّ سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین
چیزهائی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض وانفاق
مثل او اگرچه بشبهه نیست که او لوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن
مرتفع خواهند نمود لعلّ در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بر سد
از نفس ظهور که کل بشجیئت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی
لعلّ بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی واو را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشی ولیکن
اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلّ شئ که در امکان ممکن
باشد ذکر آن وهمچنین شئون دیگر از ذرّه گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که کلّ شئ با و شئ میگردد
واو اجل از اقتران بشئ است وبعد حروف حیّ الاقرب فالاقرب وبعد از واحد اوّل
واحد ثانی تا اینکه الی ما لانهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید ومقدم میشود بر
واحد ثانی مثلا اگر او نامی خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلائی که ایمان
نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود وسافل عالی میگردد وبر عکس عالی عالی تر
میگردد وسافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند والله یؤید بامره من یشاء من عباده انه کان تکلیمی علیما

الباب التاسع والعشرین من الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب انکه اوّل صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود وکلّ آن بعد

واحد وضع شد تا انکه هر کلی باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن
حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا انکه بر اعناق کل آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای
من یظهره الله که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا
را باو و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست وصلوة هر نفس در حد وجود
او است مثلا صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حی و همچنین صلوة حی
بالنسبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی انکه باخر وجود منتهی
شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد و آخر وجود هم بر این حدود ظاهریه
نماز میگذارد ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او لا شیئ است
و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله
گوید مقترن نمیشود با توحید کلیشی چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جهراً زیرا که او است
ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد متکثره از واحد
اوّل باو توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المومنین ع بود تا منتهی شود باخر وجود بامر او
خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود
حرکت مینماید از حول مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه بامر او صلوة کلشی
مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المومنین ع و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
منتهی الی واحد الاوّل و بهاء کل در نزد صلوة او هست مثل انکه اگر بهاء اشیاء
مکثره را مجرد کنی تا انکه رسد بیک دانه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذائیت و همچنین صلوة
امیر المومنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلوتی که در بدء در حین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز بین که در سر محل
اقامه آن در بین علماء چقدر کلام واقع میشود تا انکه در یک مسأله فرعیّه متعلقه بآن هزار بیت کتابین
علماء انشا نموده ولی از این شئون محتجب مان از مبدء مثل انکه امروز کل مومنین بقرآن
شب و روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
میکنند ولی از ذوات آن محتجب و بر آن وارد میاورند آنچه وارد میاورند و حال انکه
یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الاّ جل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از
برای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بشئو
که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت باو الی الله متوجه و از نفس او حدود ظاهریه
صلوة را منع نموده و حال انکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده
حکم دون حقیقت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون
دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع میگردد
مثل انکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله بعیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام بر او
نمیشد الا انکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بمحمد رسول الله ص و همچنین در ظهور من یظهره الله
لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت در حق او که اون بعینه همان لا اله الا الله
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آن وزر بغیر آن ظهور مقبول نمیگردد بمثل انکه در ظهور
فرقان مقبول نگشت الا انکه مبدل شد بلسان عربی و افزار نبوت محمدی م جائی که در جوهر دین
این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن و امروز می بینی که هر نفسی بیکی از اعمال از مدت
آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر آینه اقرب از لمح
بصر از صراط تجاوز مینمودند و در این شئون محتجب نمیماندند ولی از این شئون هم در غروب

شمس محجب نمان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علوّ ایمان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه بمبدء انداز که کلّ اینها نزد اون مثل خاتی است که برید تو است حرکت
میدهی آنرا هر طور که میخواهی بلی کسی را مصلّی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزّ ادراک الله
بیند نه در نفس شیئ و محجب نشود بنظر کردن در آن شیئی که اگر قابل نبود محلّ امر نمیشد و در حین
صلوة قصد کند خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اوّل آنوقت مصلّی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان برآید
و صادق شد در یوم قیامت والّا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظر ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة نبیند الّا معبود را و نظر نکند الّا بسوی خداوند وحده وحده لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت
اون باید توجّه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و کلشئی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف میگردد بعزّ قدس کینونیت او
و مستحق عبادت و پرستش نیست الّا ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون رفته
که بهر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور انها
و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیّه در آن باشد و آن جنّتی که در او صور حدودیّه
هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت
و وصفهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اوّل مستمدند
نه این است که محجب مانی بانیها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهور است و هنوز
بمقام صور حدودیّه جوهریّه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمدد آن است نه غیر آن مثلاً
اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن

که مایقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ
این حدودات کلّ مستمدّ است از آن واحد اوّل اگرچه در صدر اسلام پس یدی او نبود الّا یک
مصباح و همچنین در کلّ ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محجب نمانی و اگر در نزد اون
واحد اوّل هم باشد و حال انکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که
پس یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیّه از واحد متکثّره در صقع او است نه
نفس واحد اوّل و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن
تا انکه منتهی شود بواحد اوّل که رسول الله ص و حروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد
هست که کلّ قائم باو است و همچنین صلوة کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمیگردد و کلّ صلوتها
بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حیّ و کلّ صلوة حروف حیّ بنفسها ساجدند از برای
صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل بنفس صلوة زدم تا کینونیات را
مثل اون پس که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیّت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الّا در حدّ
خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن و در سته رکعت از اوّل صلوة توحید
ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
رکعت بعد توحید عبادت و همین در کل الا الله وحده وحده لا شریک له را همچنین کلّ
واحد متکثّره را مثل واحد اوّل پس که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند
نیست الّا آنچه که در واحد اوّل متجلّی شده و همین خالقی الا الله و رازقی الا الله و ممیتی الا الله که در
کلّ مرایا متجلّی نیست الا شمس واحده و آن حقیقت مشیت اوّلیه است که او بنفسها مدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مرایای خود با و میکنند و او بالله عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
بعین یقین که شیئیت کل اشیاء بمشیت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیت
مشیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
این است معنی «انتم ترزعونه ام نحن الزارعون» و همچنین مثل زدم بفرداونی تا اعلی را خود استنباط
کنی و کل این مراتب را بمثل انگه کف خود را می بینی به پین و بعرفان گذران لعل در یوم قیامت
توانی اخذ ثمر نمود والا گرور گرور از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
ناظر بودند که ثنای کی را مینویسند و بر کجا وارد میآید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت
کل عرفانها اگر بشهود شود ثمر می بخشد والا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت
توجه کمن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توجه
بآن مقترن است باقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل
شود در مدینه توحید بلا انکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت
نکرده خدا را و محجب مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء مدل است بر اینکه نیست
الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شئی که ذکر شیئیت بر او میشود خلق او است و او است
مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در
نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنت برد همچنین زیرا که این است شان
استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده
و نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاء آن عبادت کنی
مشرک گردانیده خلق خدا را با او اگرچه خلق محجوب او است که جنت باشد زیرا که نار و

هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق
بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگرچه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او
بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت
الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و
تطویل محجوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر
از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بروح و ریحان واقع شود
که افضل عبادات دائمه در جنات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کل ما
علی الارض مغبون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
اعلای از آن است و کل رکعات حی طائف حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة
آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و
هیچ شئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شئی او را عاجز نکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
است بکلشئی قبل وجود آن مثل انکه عالم است بکلشئی بعد وجود آن و بیان آن در مواقع
امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و باسلداذ
بآن ملتذ «فتصلین باذن ربکم ثم ایاه تتقون و لا تعبدن الا الله و انتم تکتم بآیات الله لموقنین»

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم

ملخص این باب انکه بدانکه مثل عل من یظهره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در
یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشئی طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل

شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل بآن در
مبدء هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
حروف انجیل برحق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
رسول مثل شمس است و آنها دلیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوای آنرا اگرچه حق بود مثل نور
کوکب دلیل و همچنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل
و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا
حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مومنین بآن که در نهار محو صرفند و دلیل با نور
این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق
شود که اگر کل برا ین نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر بظهور حکم و دون بقاء در حق خلق
نمی نمود این است که کل دلیل خود را می بینند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از انکه
مبدء نهار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که
کل وجود را برهم می پیچد و در ظل یک یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان محبتی خود که
خداوند عز و جل باشد انّنی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون
و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر
کن در نجوم انجیلیّه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستتر گشته بودند که بعد از طلوع
همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الآن هم
بگمان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند و از ضیاء

شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله باشد و همچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا انکه از ثمره
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکّرن فیما ینظر من عند الله ثم تمثل ما قد
علمکم الله فی الکتاب الباب الثانی من الواحد الثامن تستدلون
یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً من القرطاس اللطیفه و تسعة عشر
خاتماً ینقش علیها اسما من اسماء الله و ان لا یورث من المیت الا ابیه و امّه و زوجته و
ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله علی ما یعزّبه نفسه
ملخص این باب انکه از آنجائی که مراتب توحید در هر هفت حرف تمام میگردد که حرف اثبات باشد
از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بشر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
هفت رتبه توان خدا را بآن صفت خواند مثل احد و وحّاد و واحد و وحید و متوحد و موحد
و موحّد از این سر است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری
را و آنچه مناسب مراد او است الا انکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
را احد و قاف مگر انکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله
بوده مقدّر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کل احکام مقدّر میگردد
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل انکه حدود وارث که
الآن در فرقان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز مالانهایه در ظل آن عامل
و آنروز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد و بر آن الا انکه نظر بمبدء امر کند مثل یومی
که حدود وارث در قرآن نازل شد معایه آنروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
و حال انکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمیفرماید

کل باید در درجه یقین و بصیرت بحدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده والا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده میکنند بامر او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اون نازل نمود و اگر حین ظهور نفی یک نفر بصیر باشد نظر بمبدء امر میکند و یقین میکند و طائف بوده از برای خدا خالصاله و کل همچی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یکنفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای انکه یقین نمیکند احد از سیف و اوثق از شعر میگردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر میافتد زیرا که بتبعیت یکدیگر و ظهور عز در اوامر الهی عمل میکنند اگرچه واقعاً بامر حق بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر مبدع او و حال انکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بگان خود اطاعت میکند بلی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مومنین بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله ﷺ کل مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله ﷺ اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لااله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله ﷺ نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی و الائمه حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائیکه اصول دین ابدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است تر

قول مرحوم شیخ ﷺ در وقتی که کسی از ایشان سوال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و صد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمیشوند و حضرت صادق ﷺ ذکر کاف و حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المومنین ﷺ بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باو شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر نمیکنند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله ﷺ می بینند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ﷺ مشاهد کنند بالبته بظهور عیسی ﷺ متحمل میگردد کلمه که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکنند اوثق میگردد و از برای او از شعر واحد میگردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المومنین ﷺ بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیر المومنین بوده و در این ظهور بآن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المومنین ﷺ در زمان رسول خدا ﷺ همان وصی عیسی ﷺ بود در زمان او و بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی اوثق میگردد از هر شعری که تواند علم تو با و احاطه نموده و اگر کل مومنین بمیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در مابین این کل و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری والا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را نمیرسید که تواند لم و بم گفت این است که کل از نزد او است و کل محجب هستند از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند لعل در یوم ظهور او ثمره وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باز حیا ننموده و در هر ظهوری محجب میگردند محجبین وحال انکه در قرآن ذکر شده ثمره خلق کل شیئی در آیه شریفه الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است لعل بلقاء رسول الله که لقاء الله هست فائز شده باشد وحال انکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و نه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد وحال انکه ثمره خلق کل شیئی را می بینی کل باحکام قرآن عامل ولی از ثمره وجود خود محجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مومنین بقرآن یقین نموده بودند برا اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام براو قرآن نازل شده لعل بمراد الله در این آیه فائز شده بودند وحال انکه ظاهر است که کل لا یشعر تلاوت میکنند وملتفت نمیشوند بمراد الهی وحال انکه بری است مظهر حقیقت از رویت کسی که نشناسد او را ولقاء او را لقاء الله بیقین ندانند اگر کل مومنین ببیان در ظهور من یظهره الله یقین کنند برا اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمراد الله در بیان فائز شده باشند وچون که آن روز کل بنقطه بیان موقنند از این جهت ذکر مثل باو میشود والا تعالی شانه هیکل ظهور آخرت را نزاد ارنیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجل واعظم است ازاین جهت بآن ذکر میکند ولی چون بظهور قبل کل موقنند وعین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین ازاین جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را

لعل اگر نفسی بمنتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل انکه یوم ظهور رسول الله اگر کل مومنین بعیسی بیقین میکردند که او است هرآینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند وحال انکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکری فرماید اسم مبدء ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند وبثمره وجود خود فائز گردند فلتتفکرن فیما خلق الله لکم ولتجلن کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تومنون ذلک یوم من یظهره الله ان تومنن به فانکم انتم قد آمنتم بالله ومانزل الله فی البیان والا قد احتجبتم عن لقاء الله وعما نزل الله من قبل فی البیان ولا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون لا تصبرون ولکن ستعلمون ولما لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهره بالحق علی العالمین ولترافقن اول الظهور ان لا تصبرن فی امر الله وتکونن عنده لمن الجدیدین فان هذا تنزل انفسکم ان انتم بالله وآیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک وما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل ولا من بعد وکنتم بآیات الله لموقنین

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی هالک الا وجهه فی یوم القیمه فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الانیه بنفسه لا بغیره الا له عذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر نفسه ویستغفر منه سواء ان یحیه بکلامه او بخلقه والا یستغفر عن الله بسبب آخر من الخطء وغیره ملخص این باب انکه لابد یوم قیامت خواهد شد وشجره حقیقت ظاهر اگرچه برضای فوآد نمیتوان در حق مومنین ببیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد کل شیئی هالک الا وجه لعل کل مراقب باشند ودر آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان نفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق بدو شش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت برفرض اگر ظاهر شود وقیامت

وابر پا فرماید وچنین کلمهٔ که اشد از هزاری است ازبرای اهل بیان نازل کند زیرا که کل ازبرای
نجات عمل میکردند بعد از انکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که
حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه وحکم آن واستغفار کنند نزد او ورجوع کنند بسوی او تا انکه
مبدل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمره مشتغل باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل
عمل خیر را کند بازازهالکین است الّا انکه راجع شود وبهمان قولی که هلاک گشته نجات یابد
اگر نظر کنی در ظلّ این کلمه هلاک می بینی که کینونیات وکل اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آنروز
کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیگذاشت زیرا که وجود یکه هلاک شده
عندالله چه ثمر از برای بقای او وحال انکه حدّت این عندالله ونزد او ولو العلم اشدّ از ثمره آن
است که بعین مبنی ولی چون در عالم حدّی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر از برای نجات
عمل کنی ویک دفعه در ظلّ هلاک واقع شوی واصلاح آن نمیشود الّا از مبدء امر که اگر بعد از نزول
این آیه بعمر عالم اگر عمر کنی واستغفار کنی ثمر نمی بخشد الّا انکه راجع شوی ویک کلمه از مبدء اخذ
کنی اگرچه بیک کلمهٔ قد انجیناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات
نمیدهد وواجب است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کل را ازبرای نجات
میکردی وبعد از انکه حکم الهی برغیر آن شد چه ثمر وراجع شوی وکلمهٔ نجاتی اخذ کنی اگرچه باشاره
باشد واگر کل ما علی الارض را بدهی ازبرای اخذ چنین کلمهٔ هر آینه انفع تر ازبرای تو خواهد بود
تا انکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد ترا ولی اگر اخذ کنی چنین کلمهٔ
نجات میدهد ترا تا یوم قیامت دیگر واگر بتوانی باسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن واخذ
کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود واگر
تعلّل کردی وسبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعلّ از مبدء جاری گردد کلمهٔ

که بعد از موت تو در جنّت باشی ونار تو مبدل بنور گردد واین اقرب از هر امری است که با قبال
بآن کلّ اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بحسنه اگرچه رایحه جدیدی میوزد از آن ولکن باز
مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی وهیچ امری مثل این ازبرای اهل بیان فرض
نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان وحدودات وانکه تو را محتجب نکند
از مبدء مثل انکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی ودر بیت خود نشسته باشی وصاحب امر ظاهر
شده باشد وتو مغرور گشته باشی وملتفت نشده باشی تا انکه موقف او مبدّل شده باشد مثل
انکه در ماکو که محلّ ذلّ است بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصوّر کن وقوف او
را در این ارض مثل وقوف رسول الله ﷺ در جبل مکّه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کلّ اهل
آن زمان در هالکین داخل شدند وعند الله وعند رسوله وعند اولی العلم ونزد هر نفسی که قرآن را
تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند وحکم دون ایمان برایشان شد وحال انکه تا امروز هم جمیع
خود در دین خود عالمند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله عامل باشند
باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان
دادن میشود در راه آن لعلّ نجات یابد ولی بعد از انکه از مبدء امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده
منتهی عمل که میکند نزد او او ولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او
وقبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند وحال انکه قرآن نازل شد وحکم
ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعلّ در یوم قیامت هلاک نشوید واگر شوید نجات
یابید که تا شجرهٔ حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر وتبدیل
الّا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود
نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدء جود نازل می فرمود باذن الله قد انجیناک بعد

ما اهلکناک فضلاً من لدنا انا کنّا فاضلین وبهمین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور
بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کلّ مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض
و ما بینهما بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص نگشت شیئی بلکه آن نفس محروم ماند
و همچنین در ظهور من یظهره الله تصوّر کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب
باش از حین ظهور تا غروب باعظم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است
که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کلّ لاشیئی شود چه ثمر محاسبات
دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الّا
نزد استماع این کلمه آب میشدند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اوّل
عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقّق الصدور است که
من عند الله هست زیرا که عجز کلّ را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در
قرآن بمحمّد رسول الله ص و حروف حیّ آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور
بیان و هر کس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره الله
و همچنین ببین هر ظهوری را بما لا نهایه الی ما لا نهایه و عبادیکه واقعاً در ظلّ حروف وجه قرآن بودند
شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حبّ ایشان و همان حبّ حروف واحد است
در بیان و همچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظلّ حروف وجه آن واقع شود در یوم قیامت
نجات مییابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حیّ او نمیشود و اگر شود علامت دون
ثبات او بوده در حروف وجه بیان و همین سرّ از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است
از امروز بما لا نهایه الی ما لا نهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و
حجّة الله حجّتی است که کلّ ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقّی نماید و بجوهر

حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدل است بر ظهور او
و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بحجّة بوده نه
این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محتجب نگردی از مبدء بلکه کور اینقدر ترقی میکند
که مسبّحین ملاء اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می شناسند بلکه حجّت را باو میشناسند نه او را بحجّت
و بدانکه معرفة الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الّا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم
بما یظهر من عند واحد الاوّل اذ کلّ لم یکن الا من تکثّر ذلک الواحد الاوّل افلا تتّقون و مراد از تکثّر تجلّی
او است باو در صقع او بنفس او نه این است که حرف اوّل حروف حیّ شود یا حروف حیّ اعداد متکثّره
شوند بلکه بهدایت واحد اوّل کلّ مهتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الّا تجلّی اوّل وجود را
بنفس او در حدّ او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدیّن است بدین رسول الله ص که اعلای
خلق است این است قصد از تکثّر کلّ اعداد از واحد اوّل ولتتوکّلن علی الله یوم القیمة لعلّکم تفلحون
و مراد از این توکّل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر
تو توکّل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکّل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکّل بر خدا کرده و تضرّع تو نزد او مثمر شده
و الّا هیچ نبیّی مبعوث نشده الّا آنکه امّت خود را امر بر توکّل بر خداوند نموده و شبهه هم نیست که خداوند
صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکّل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آنرا
ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حقّ مانده و حال آنکه کلّ خود را متوکّل علی الله
میدانند بطوری که در مابین خود دارند هر کس بلسان خود قدری تعقّل نموده که امر بتوکّل یا در کتاب الله
هست یا امر رسول یا امر حروف حیّ یا امر متّبعین حروف واحد ولی ببین که کلّ راجع میشود بنفس ظاهر
در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقّی هست مبدء آن از رسول الله ص هست و حال آنکه الی

نالانهایه ازبرای هرشائی شئون هست وازبرای بیان هرتوکلی الوف الوف میتوان بیان نمود

ولتوکلن علی الله ثم بالله وایاته توقنون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی انّ کلشیئ اعلاه للنقطه واوسطه للحروف ادناه للخلق ملخص این باب

انکه اگرکل را تربیت کنند برفطرت آیات واعظمیت حجت آن عندالله وعندا ولی الالباب

لعل دریوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان وایمان ایشان بحق واین است جوهر کل علم

زیراکه دون این اگرکل علم را دارا باشد لاشیئی میشود وحکم دون ایمان درحق او میشود واگرهیچ

علم نداشته باشد الاهین جوهر کل علم را داشته وناجی خواهد شد زیراکه مثل آن درهرظهوری

ظاهراست که اعلای خلق ادنی میشوند وادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر وادنی ادنی تر

واگرکسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مومنین را درسبقت ایمان هرآینه تا آن

ظهورهست ازبرای آن نفس مومن میتوان فهمید که درچه سلسله ازواحد واقع شده مثلا اگریک

نفس بعدازیصد وشصت نفربمن یظهره الله ایمان آورد اواست آخرواحد ازعدد واحد

وهمچنین این رشته حکم است وحدّ کل اعداد را ادراک کن وهرشیئی که عدل او ممکن نباشد

ازبرای واحد اوّل است وهمچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد منتهی میشود این است استحقاق

هرموجود درمبدء وجود که اگردریوم ظهورمن یظهره الله یصد وشصت ویک قطعه الماس

نزد او باشد وهریک ازدیگری نود ونیج مثقال ذهب دربهاء مضاعف باشد ویصد و

شصت ویک نفر دریک یوم باو ایمان آورند وفاصله شود بین هرکدام بقدر قول یک بلی

اگرخواهد عطا کند این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند وهمچنین

درهرشأن شأن الله را جاری بین وحکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری باقرار بر

تصدیق بحق درحین ذرالست بربکم بقول بلی ودرحین هرذری بظهورا جابت آن ومتفت باش

که ازبرای هرشیئی ذری است که مثلا اگریک ذرّ ازطین را بردارد وبفرماید که این طین وجود بدیع

فطرت اوّل است یا بهراسمی که ذکرکند اگرچه بنفس خود طین ذکرکند وذکرفوق آن نکند واجابت

نکنی او را در ذرّطین که رتبه جماد وآخروجود است اجابته نموده اگرچه درمرتبه کمینونیت در

حین الست بربکم بلی گفته ولی دراین صقع ناقص میگردد ازرتبه وجود خود چه فرق است که امرشود

ازبرای سجود برآدم یا بسجود ازبرای ذرّه طین مقصود اطاعت امر او است نه آن واین که اگران

وقت محتجب شوی از ذرّطین بامر او محتجب مانده ازسرّ وجود واگرکل تخیر کنی درظل قول لم اسجد

اوّل ازبرای آدم وارد شده واگربکوئی کل اطاعت را میکنم وکرده باشی وکنی یا بکنی امرالله

درحق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریدلامن حیث ترید اگرچه ممتنع است

که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او نزد کل نتوانند

یقین نمود ولی این ازبرای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که بآن آمنوا بالله وایاته شده

بهمان امر لاتحزن تفنا شده اگرچه درمنتهای وجود واقع شده اگرناظر بامر هستی چرا ازیک امر محتجب

وبرامری ثابت این است که تراقب کل اوامر الهیه از شئون تقوی بوده وهست ولی

بشرطی که ازمبدء امر محتجب نگردی درهرظهوری والاشبهه نیست که درآن ظهور یکه بستی بامر

آن عمل میکنی اگرمتدیّن بدین خود هستی والاخود عصیان خود را شاهدی وکفی بنفسک الیوم

علیک حسیبا ثمره آن اینکه لعل دریوم قیامت هیچ نفسی ازاوامر من یظهره الله محتجب نماند

که اگربرکل وجود امرکند امراد امرالله بوده وهست وهرکه لم وبم گوید درامرخدا گفته چه امردرکلشیئ

کند وچه درتسع تسع عشرعشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است درآن ظهور

ولتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمه بما قدّر الله لتقدرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من یقدر ان یأخذ ثلاث الماس عدد البسم واربع لعل اصفر عدد الله وستة زمرد عدد المنع وستة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها ویسلم من یظهره الله وحروف الحی فی یوم ظهورهم ملخص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است وکل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطه اول واز انجائی که در یوم قیامت حشر کل بر درجات واحد میشود وکل این واحد بامر واحد اول واحد است و در کل یک ما یحوان دیده میشود که امر الله باشد واز آنجائی که هر شئی در صقع خود تمام شابه نشود این واحد را کامل در حد خود نمیگردد و مدل علی الله نمیشود ازاینجهة امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس وچهار قطعه لعل اصفر وشش قطعه زمرد اخضر وشش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه بواحد اول بهم رساند و اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد والا در ظهور من یظهره الله بامر او بحروف حی او عطا کرده شود که این موهبة است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور وبهاء کل عدل بهاء واحد اول باید باشد تا مستدلین از سر توحید محتجب نمانند واگر در آن ظهور کل باین طاعت مفتخر گردند بواحد شکر عطا خواهد فرمود مالک کل وجود واگر کسی نزد او باشد ومشرق شود بحجة حقیقت وقدر ذکر شیئی در حق او صبر نماید بقدر همان نار میگردد واز برای آن وسزاوار است که مستدلین بر توحید ذات وصفات وافعال وعبادت وخلق ورزق وموت وحیات وبسیح وتحمید وتوحید وتکبیر ونار وهواء وماء وتراب وفواد وروح ونفس وجسد ونور ابیض واصفر واخضر واحمر در ظل حروف بسم الله المنع الاقدس ملاحظه نمایند وچهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا وآخرت را درک نماید والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من ملکه ما قدر من عنده انه کان جواداً محیطاً

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر واخذ شعر کل البدن بالنوره فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام واخذ الاظفار واستعمال الحنا کل البدن وکتب الرجال علی صدورهم الرحمن والنساء اللهم والنظر فی المرآت فی کل یوم ولیلة ملخص این باب انکه در بیان اذن داده شده بتلطیف ونظافت باعلی ما یمکن در امکان واگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار وشعر وما یتجل به المرء نماید محبوب بوده عند الله وهست وتطهیر البسه وتلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده وهست وحنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه اللهم در او لوالد وائر والرحمن در او لوالیاکل بر احسن خط باسباب انکه مطبع شود محبوب بوده واذن داده شده وبزیاده ازاین کلمتین هم اذن داده شده ونوره اگر عادت باشد نفسی را بفصل حرف حاذ کر شده وبر یدین ورجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر انکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله وسزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت وشاهد شود خلق خود را وشاکر شود محبوب خود را بر حسن خود والا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه باحسن جمال خلق شده واگر حجابی بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد واینکه در لیل معروف بنهی است مبدء آن من کتاب الله ذکر نشده ودر هر شان عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر شود وآن بین یدی الله واقع شود کرهی از شئونات بشئی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حی خداوند شاهد شود براو ودر بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود

حتی اگر نفسی برجسد خود علم بذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را
نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مربی باین
تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین بخود مشاهده ننماید کور در جه بدرجه و شیئا
فشیئاً ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او ن صبر کند
ولی هنوز بآن درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله لطیف ابدان لطیف البسه هم
شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبوت تر بوده عند الله و اگر کسی را
ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بجب او ن تلطیف را باو عطا کرده میشود ثواب آن ولی
بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید
زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشاهد کل را و می بیند او را ولی کسی او را
نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کل شیئ چه بسا در بیتی
که هست نه پدر میشاهد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله
بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر
خلق خداوند که در ظل او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا منتهای شانی
که روح بعرش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل باسم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود تا
آخر و کل بشئیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا انکه بشناساند او را نفس خود
بآیات خود و نمی شناساند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع
قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی
ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذی الطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور
لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الچاپ و الامر به ملخص این باب انکه اذن داده شده چاپ در بیان و انچه در ظل او انشاء
شود بر طبق او الی ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کل بشانی مقتدر شده که توانند با حسن خط
حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و
بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در انکه بیانی نزد آن نباشد که بان
مذکر شود من یظهره الله را با حسن خط نه با آنچه در اب این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ
میزنند بجائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل
مؤمنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد ولکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او
ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای او ن تا انکه مالک گردد چاپ خوب
آن را ذلک من فضل الله یخص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن نیست
الا باحترام نسبت او الی الله بنفسه ولاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در قرآن
راجع میشوند بارواح حروف حی آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر
مؤمنی عالم هست بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده
کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد بحق و کل حروف حی راجعند بنقطه فرقان که رسول الله ص باشد
و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حد
امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح علیین در اجع میکردد بباب اول که من یظهره الله
باشد و کل ارواح دون علیین او ن راجع میکردد باول دون حق که ساجد نشود از برای او و
همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کل بنسبت او الی الله هست ولم یزل حی بوده و هست
با اینکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میکردد بظهورات بعد شبهه نیست که انجیل کتاب خداوند

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و انچه که نشد از دون ارواح علیین انچیل بود که مانده وهمچنین در بیان انچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علیین بوده والا دون آن ذکر میشود وهمچنین در بیان انچه که بمن یظهره الله ایمان آورند ارواح علیین ادون هستند واگر نفسی هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین ولتصغن

فیما انتم به تهتدون علی احسن خط انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الرأس للبنین واخذ شعر الوجه لقوته والصلوة فی العبا لا دونه من الحجب

فانه لایحجبه الله ملخص این باب انکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس واخذ آن از وجه لاجل قوت آن که برصورت حسن ظاهر شود واخذ شارب در هر حال امر شده ومحتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند واذن داده شده صلوة در عبا بشانی که ظاهر نشود ازیدین او الا ارؤس انامل که اقرب بوقر بوده وهست وصلوة در جبه محجوب نبوده ونیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت شئی دون حب الله ظاهر وباطن در نزد نفسی نباشد تا انکه مستدلین استدلال نمایند جائی که بجید عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه وانفس وارواح وافئده که محال تجلی واحد اول است فلتتقن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة یعلمکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن

ولیکتب کل نفس اسمه وما قد عمل من خیر ودونه من اول ظهور الامر الی یوم غروبه ولیحفظنه الاوصیاء الی یوم نظهر فیه الشجره ملخص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا انکه در قیامت بعد عالمین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند والا میشود که ظاهر شود واون هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار ودویست وهشاد سال است که قرآن نازل شده وهنوز آنها بانجیل عمل میکنند همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را ومحتجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد وغارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند ازاین جهت بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله ص چون که نتوانستند تحمل شد بغیر مومنین نفرمودند ظهور قیامت را وآن یومی است بسیار عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق او انّنی انا الله لااله الا انا بوده ظاهر میشود وکل محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود واسم مؤمن که در ملک اوالی مالانهایه بادنی مؤمنین باد در ظهور قبل او صدق میشود ازاو منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند مابین او ومابین او وهمچنین در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند وحال انکه کینونیت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعین افئده ندارند نمی بینند وآنهاکه دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند ازاین جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته والا یومی است مثل کل ایام الا انکه ظهور الله در آن ظاهر است وثمره امر این باب انکه لعل در آن روز چشم اون باز باشد که ببیند محبوب خود را ودر آن روز تواند نوشت انچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود وآنچه که نقطه بیان باید نویسد آن است که انچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن وخداوند او را نازل فرمود بمن این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند

لعل ذکرایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل
شوند والا شب و روز گریه میکنند و محجوب ایشان ظاهر میشود و نمیشناسند مثل انکه منتظرین
احمد موعود را کل نصاری منتظرند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال انکه حال هزار و دویست و
هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنیا باش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمانی و قیامت
برپا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من لطیفه انه
اگر قبول کنی و لتتوکلن علی الله ربکم اگر من ثم ما کتبن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی آن الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن لمن یرید
ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یتم بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة
عشرین کلمة خیرا لهما ملخص این باب انکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده
شود بر نظر و تکلم سواء انکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده
تکلم مرء با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب
بتقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است
نه عرف ظاهر مثل انکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این
امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محجب نگردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور
لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن
و تقول یا حی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بما شاء من کافور و سدر و لیکفنه بخمس
لبس و یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و
ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی
کل شیء قدیرا ملخص این باب انکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی
نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند و اذن داده شده
در مقام غسل میت یکمرتبه واجب و الی الثلاثة او الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
در هیچ رتبه ذکر میشود در لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی
و چنین نفسی اگر در ظهور میبود و در سنه اول موقن میگردید بظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی میگشت
باخر مراتب توحید از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب باع کل خواهند متکمل شد
اگر عسری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بثناء
و حمد الهی ذاکر گردد او را و با هیچ در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن
لایق است که بهمان نحو غسل داده شود برایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء ورد
یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن بهیچ ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات
قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نو زده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد بنویسد
و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از
موت و در جنت الهی با هیچ ما یحب او بوده و هست متلذذ گردد و بر ید یمین او خاتمی منقوش
اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و در
نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدیرا و تقلب میت را در هر
حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام

مومن است واسماء سته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان مشغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بآن ظهور قبض روح شود درجنت الهی متلذذ خواهد بود والا در نار است ومراقب بوده که یوم قیامت نشود قبض روح نفسی شود و در نار رود وملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنت داخل نشده همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه که موکلند براو و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد واگر در غیر ایمان بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد واگر بعد از موت او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا انکه ایمان آورد بخداوند وآیات او واطاعت نماید محبوب خود را بآنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنت خلد مخلد گردد ومراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را وبقدر انیکه بجوئی بلی تامل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی که صعقهای آن روز ظهورات حزنی است که وارد میشود وآیات ممتنعه است که ظاهر میگردد در حق ظاهر بظهور یا ارباح جنتی است که از صبح ازل میوزد بر هیاکل افئده کل موجودات مثل انکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی وزیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد وشئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد براو در لوح آن قل الله یوفیکم بامره ولیامرن الملائکة ان یقبضن عباده المؤمنین وهمین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند بامر خداوند روح غیر مومن را هم شیاطین قبض مینمایند چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند وهر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمیآیند زیرا که مؤمن مس نمیکند او را چگونه بملک رسد و

واگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن الا انکه چون در حجاب قبض روح میکنند وبخزنه نار میسپارند در روح مؤمن بین یدی الله حاضر میشود وهمین قسم روح دون مؤمن در حد خود خداوند نظر باو نمیافکند وامر میفرماید بنار که او را بگیر وتوکل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند واز برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی والعشرین الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب ملخص این باب انکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بشصت وشش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست ونه سال بر او واجب است که وارد شود در آن محل در هر سنه یکمرتبه ونوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را ودر آن محل پنج رکعت نماز امر شده وهر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند وعفو شده بر سکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتوانست از امر الله منحرف گردد ببین فضل حق را ومشاهده کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر ها صرف شود وآن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد وهمین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محتجب وکل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب واگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال یکی محتجب میشود وکل خلق باو محدود بحدود الهی میگردند واگر در یوم ظهور من یظهره الله همت کنید بر ایمان بخدا که ایمان باو است واطاعت او که اطاعت خدا است ومحبت خدا که محبت او است ورضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت باون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ما یشاء ومشیت قاهره او بر مایرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده وخود از آنها

محتجب ترشوی مثل انکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد میکنید وخود محتجب ترشده اید ولتتقن الله
حق تقاته ان لاترضن لاحد دون ماترضن لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لاتحکمون

الباب الثالث والعشر من الواحد الثامن

اذن ان یکبرن علی النقطة خمس وتسعین مرة فی اولیها واخریها ملخص این باب
انکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده وهست ودر او دیده نمیشود الا الله از این جهت امر شده که
در حین استواء آن بر عرش خود وانتقال آن از عرش اول نود وپنج کلمه تعظیم گفته شود ودر
غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد
وکل مراتب اعداد متکثره واحداً واحداً از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در حین
ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مرآت کل حروف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که در
نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی بآنها که مدل گرداند آن مظاهر را بر ذات خود
وهمچنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوئی لله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر
در حین ظهور من یظهره الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده والا صادق نبوده در عمل خود
هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است واز برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
والا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر
نفسی عامل بود لله از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود وهمینقدر که نشد
علامت این است که خالص نبوده وهمچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا است
نفسی است که عمل میکند لله باتباع او والا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد
فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون

الباب الرابع والعشر من الواحد الثامن

فی ان لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم ولیلة سبعماة آیة وان لم یقدر فلیذکر الله
سبعماة مرة ملخص این باب انکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است وسر
آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و
اذن داده که اگر کسی تواند هر روز وشب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید واگر نتواند هفتصد
مرتبه الله اظهر بگوید وثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره الله
تا کینونیت آن لایق شود که مدل شود بر حرف ذال ویکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج
از حد عدد گردد ونبیند الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است
از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با
مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است ودون مومن اصحاب نار وجنت را
معرفت من یظهره الله یقین کن وطاعت او ونار را وجود من لم یسجد له ورضای او چه
در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت ومؤمن باو هستی ولیکن محتجب میشوی ودر اصل نار
مقر تو است وتو خود نمیدانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حروف
انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المومنین ع وهر که
در آن یوم مؤمن بحضرت بود سراً وکل اصحاب نار بودند وگمان میکردند که اصحاب جنتند و
همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه
سیصد وسیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که بظاهر اعظم اراضی است ودر هر
گوشه مدرسه آن لایحصی عبادی هستند که باسم علم واجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری
گندم پاک کن او قمیص نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت ع در ظهور که میگردد
اسفل خلق اعلای خلق واعلای خلق اسفل خلق وهمین قسم در ظهور من یظهره الله بین

اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را وکل بتبعیت ایشان میکنند در
ورع چه بسا اصل نار میکردند اگر ایمان باو نیاورند وعبادی که کسی خطور شأن در حق ایشان
نمیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت از مبدء جود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه
در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل انکه در ظهور رسول الله ص اوصیاء
بقول آن وصی گشتند. ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که
در ادنی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند
بآن بشر حقیقت مثل انکه اول من آمن باو مؤمن شود هر آینه میپوشاند او را قمیص اسم خود که
در کینونیت او دیده نشود الا او واگر اسم او عظیم است اعظم میکند ومنسوب بخود میگرداند ودر
کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم. ببین کسی که این است بحر جود او که لاشیئ
محض را از ساحت قدس بقائی میرساند که در کینونیت فوآد او دیده نشود الا
اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا مشیت مظهر او این است جود فیاض لم یزل
ومنان لایزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بنده که عابد است او را ولی از او محتجب
چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مؤمنین بانجیل خدا را میپرستند ومؤمنند
بآنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجب از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است
از این جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان وهمچنین در نقطه بیان بین وهمچنین در ظهور
من یظهره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دلیل وجوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان
نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل انکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل موقن بودند بقر آن از قبل
هر آینه یک نفر نمیماند الا انکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط میگذشت
نه این است که منتی باشد شما را ای اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید خود

لدون الله میشوید بلکه همت کرده ایمان آورده که لله شوید وازنار بنور مبدل شوید والا او
غنی است از کل ماسوی مثل انکه اگر امروز کل ما علی الارض ایمان آورند بهیان خود از نار نجات
میابند وداخل در جنت میشوند واز ذکر لدون الله که اشد از هر نار است نجات میابند
وداخل در جنت لله میشوند که اعظم از هر جنت است واز ذکر کاف نجات میابند ودر ظل آیان
داخل میشوند والا نقطه حقیقت لم یزل ولایزال غنی بوده است از کل شیئ وکل مفتقر بوده اند بسوی
او بوجود کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود
از نار نجات یافته بودند وحال هم که نیاورده خود در نار مخلد مانده در هر ظهور خود همت
نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل والا ظاهر بظهور مستغنی است بهیچ شیئ نیست
الا انکه وبکینونیت از برای او ساجد است لله عز وجل اگرچه خود محتجب باشد ودر یوم
ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است
ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده وبر مظهر آن آنچه نباید کردند
این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود وعامل ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل هم بحجب
محتجب مانده ودر نزد هر ظهوری لایق است که کل بآن ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بآن قائمند
ولتتلون البیان علی لحن حزن فی آناء اللیل واطراف النهار لعلکم باسم الله تتجذبون ثم لاسماء الله تحزنون

الباب الخامس والعشرین من الواحد الثامن

فی ان فرض لکل احد ان یتاهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها ولا بد ان یجتهد
فی ذلک وان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه
لان یظهر عنه الشره ولا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یجب
علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان ولم یحل علیه او علیها شیئ

الا اذا یرجع فی البیان وقبل ان یرفع امرالله فی یوم من لطفه الله اذن للمومنین والمومنات لعلهم یرجعون
ملخص این باب انکه دراین عالم اعظم ثمراتیکه خداوند بعدازایمان باو وحروف واحد و
آنچه دربیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست ازوجود خود که بعدازموت آن آن را
ذکرکند بخیر وامرشده دربیان باشدامر حتی انکه اذن داده شده اگرسبب منع درطرفی
مشاهد شود اختیارا قترانی باذن آن تا انکه ثمره ازوجود آن ظاهرگردد تعل ورقی شود
ازاوراق جنت اگرایمان آورد بمن یظهره الله والا ورقی میگردد ازاوراق نار واگرموجود
نشود اولی است عدم آن ازوجود آن بهتراست وحلال نیست اقتران الابانفسی که ایمان
آورده باشد درهرظهوری بظاهرآن ظهور واگراحدها اختیارایمان نمایند اقتران اذن داده
نمیشود ازبرای آن ومنع کرده میشود ازانکه ایمان نیاورده حقوق آن زیراکه مالک کل شیئی
خداونداست عزوجل واذن نداده برغیرمومن تملیک شیئی وآنچه برایدی غیرمومنین می بینی
بغیرحق است که اگرحق مقتدری باشد نفسهای ایشان راازایشان منع میکند الا انکه
ایمان آورند چکونه مایملک ایشان الاقبل ازارتفاع کلمة الله که بدء ظهور است
اذن داده شده ازبرای حفظ نفوس مومنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند
ورق جنت باورق نارقرین شود زیراکه کینونیت آن مدد ازنفی میبرد وکینونیت آن مدد
ازاثبات وآن لاشیئی محض است وآن باشیئت صرف است بامرالله وسزاوارست
برکل نفوس مشرقه دربیان که ازبرای خود ثمری ازوجود خود اخذ نمایند تا انکه کثر شود مراتب
اعداد تا انکه دربحر لانهایه داخل شود چه دربدء هرظهوری اعداد نهایه است که درجه بدرجه
الی مالانهایه منتهی میشود هزارودویست وهفتاد سال قبل رانظرکن که محمد ص بود بامیرالمومنین
ازمومنین بقرآن وامروزبین میتوانی احصانمود این قسم است که الف مالانهایه ترقی میکند

وبلاغی ازبرای آن نبوده ونیست وهمچنین مبدء ظهوربیان راشاهده کن که تاچهل روزغیراز صرف
سین مومن بباء نبود احدی وکم کم هیاکل حروف بسبله تقص ایمان راپوشیده تا انکه واحد
اول تمام شد وبعد مشاهده کن تا امروز که چقدرمکثر شده این واحد قسم بذات مقدس ازلی
که اگرمبدء ظهوراسباب ظهورظاهرشده بود امروزماعلی الارض غیرازمومن نبود زیراکه
حقیقت نارالله هست که اگرکل داخل شوند درظل اوبناربحب اومسخ میگردند ومحمد وموحد
ومکبر بلانکه ازملک اوشیئی منقوص گردد یابرملک اوشئی زائدشود زیراکه ازبرای خدابود
انچه درسموات است وارض ومابینهما چه ظاهرشود که مظهرحقیقت بظاهرظهارفرماید یانکه
کل باسم اوظهارنمایند ودرجه بدرجه خواهی دید تا انکه ازحد بلاحد وازنهایة بلانهایة
مشاهده کنی خلق جنت بدع را وتتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تصبرون

الباب السادس والعشرین الواحد الثامن

فیماکتب علی کل نفس من کل مایملک من مأة مثقال ذهب من بهاء کل شیئ تسعة عشر
وواحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیقسمن بین حروف الواحد کل
واحد مثقال اذاشاء والا الامر بیده لایسئل عمایفعل وهم یسئلون وان کانت الشمس
محجبة ویکون للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم والایصرف فیمایقترنان بین نفسین
وان کان یصرف العبد لولده اوبنته ومثقال النار یحفظ لمن یظهره الله اویصرف
فی البیان ویتلونبفسه ویحفظنه کعینیه لیردن الی صاحبه ملخص این باب انکه بعد
ازانکه شیئی بهاء صد مثقال ذهب رسید برمالک اون است که نوزده مثقال بحروف
واحد ویک مثقال لاجل نار اگردرظهورشجره حقیقت است اطاعت امرخداوند نماید و
اگرلیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل واگرنباشد بآن مقترن می سازند

بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ مینمایند تا بمن یظهره الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الا باذن او ن ثمره این انکه اگر در آن روز حکمی فرماید بمثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا ص مینمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکرا بویه بذکرته

انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السابع والعشر من الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما اتم توزنون ستة الف وخمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقط ولیاخذن الله عنکم وکل عنه یسئلون ولترد نه الی من یظهره الله وتحفظنه کفینکم ملخص این باب انکه از آنجائی که هیچ عزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مومنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نه بشئون دیگر زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال انکه حکم حق بر او نمیشود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمیماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این عز است اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفة الله و معرفت ظاهر با مر او از نزد او باشد والا کینونیات مبدل میشود از نوریت بناریت چگونه اعمال رسد و بدانکه بعد

از انکه عدد ذهب و فضه بعدد کل حروف رسد باعشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر شتر را تنزل دهی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری باذن او عمل شود و در ما بینها بنوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت میماند و مومنین بآن عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن جود نقطه بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را مینمودی آن وقت مشاهده مینمودی که بیک حکم چقدر جود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض مومن شوند و خواهند داخل جنت شوند باطاعت اوامر الهی هر آینه بر کل مبین چقدر حکم وارد میماند و حال ببین چقدر جود شده این است که هر چه هست از مبدء است و کل غافل مثلا اگر رسول خدا ص امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا مستطیع مومن میتوانست منحرف شود بلکه تقرب بیحد است نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق نه بدون حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا ص فرموده بود ذریه فلان نفس مومن بر کل است که او را غنی کنند کیکی از صد دین است امروز ببین که چقدر باو داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مومنین میتوانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند واگر میفرمود در حین این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزت او
چه قسم بود وحال انکه می بینی که فرموده و لله علی الناس حج البیت سالی هفتاد هزار نفس
میروند وحول طین میگردند این است علوّ امر خدا و استقلال آن بر ماسوای خود وهمچنین اگر
برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را بدون
حبّ نازل کرده امروز سیر کن در مشرق ومغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم
ذکر ندارد اگرچه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی
هم نماند وهمچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیّه
که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند وحال انکه اگر نظر کنی در مطاع
آنها باسم حقّ برپا است که میگویند از اسلام است این مطاع وحال انکه واقع عند الله
وعند اولی العلم لدون الله حکم میشود ببین بُعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است
تا قیامت محتجب وبگمان یک روز لذت اگرچه لدون الله باشد چگونه جان میدهد
این نیست الّا عدم بصیرت آن وادراک آن والّا نفس بصیر ومومن دقیق چگونه از قیامت تا
قیامتی میگذرد که در جنّت باشد ویک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز
در بعد وتا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله ونار در حقّ او شود بدانکه نجات
خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند
والّا در نار میمانند واز آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الّا بدعوت ظاهر بظهور او و
همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا باجابت آن ازاین جهت است که در هر ظهوری
اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را بظاهر در ظهور بعد ومظاهری که میخوانند کل را بسوی
او ودلیل بر او هستند از حروف حیّ وهر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول الله ص کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را واوامر آنرا
کل از نار نجات یافته داخل جنّت میشدند زیرا که انچه در آخرت حکم میشود از نار وجنّت بر
حکم این عالم طائف میگردد وازاین جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعلّ اهل نار را بقهر
داخل جنّت کنند وامر شد بشدّت حبّ در مابین خود لعلّ تقمّص قمیص اهل جنّت را پوشند و
اگر نفسی در بیان بقهر کلّ ما علی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت
نموده واین است فضل در حقّ ایشان قسم بذات مقدّس الهی که اگر در ظهور من یظهره الله
کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الّا انکه کل داخل در جنّت شوند وکل ما علی الارض
قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر اداست نه از دون مؤمنین که در لیل الیل
تضرع وابتهال وباسم او اظهار دین ودنیا مینمایند وشب وروز از برای لقای او گریانند
ودر تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی
متصوّر نیست زیرا که اوّل دین معرفة الله هست ومعرفة الله متصوّر نیست الّا بمعرفت او
عبادیکه بآیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل میکردند برمیخیزند وانچه لایق
نیست متحمّل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد
خدا وکل اعمال را یک دفعه محو میکند کانه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان ص شنیدی
کل مؤمنین بانجیل منتظر بودند احمد موعود را وشنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست وسه سال
ظهور خود چه گذشت حتّی انکه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با انکه کلّ از برای
ظهور او تضرع وابتهال مینمودند که بقول عیسی در حقّ او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آنروز نبود
ولی در ظهور نقطه بیان بودی که کلّ مؤمنین بر رسول الله ص منتظر ظهور محمّد موعود را زیرا که این
حدیث از رسول الله ص هست وعامّه وخاصّه بر آن متفقند وشبهه نیست که جوهر ایمان منحصر

باثنی عشریه وقطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند ونظار
ارض فارس را دارالعلم میگویند باوجود انکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او
را وبعد از شناختن ظاهر است حدّ بعد ایشان که همان کافی است در ذلّ ایشان وحال
انکه شب وروز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم ببین ومغرور مشو که کل میگویند مؤمن
بآن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطه بیان بود وبعینه در بدء نقطه فرقان و
حال انکه نقطه بیان بشأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند وحال انکه کلّ میگفتند و
یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است ونبوت نبی وولایت ولی وحجیت ابواب
وکل احکام دین اسلام بآن برپا بود وکلّ آنرا اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و
یقین داشتند ومقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند ودر عرض کمتر از او
دویست وهفتاد سال یک آیه کسی مثل او نیاورد وهمینقدر که ظاهر شد مثل آن حجت
ومثل بحر بلاتعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله
هست وامکان ندارد من عند غیر الله بنصّ قرآن وایمان خود ایشان رفتند برانیکه
من دون الله هست وکردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که
کلّ باسم او کنید آنچه میکنید واز او محتجب مانید واگر محتجب مانید برنفس خود ظلم وارد
آورده اید اگر براو حزنی وارد نیاورید واگر العیاذ بالله براو دون حقی وارد شود بر
خدا وارد آورده اید وحال انکه شب وروز از برای او سجده میکنید واز اوّل عمر تا آخر
میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمّل شد نه از
صغر او که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را میشناخته اید وچه بسا که پدر ومادر واولی القرآ
او بوده اید ظاهر میگردد وناطق بکلام انّنی انا الله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

منقطر ومتحیّر میشوید از علو امتناع او ن شمس حقیقت وتموّار تفاع آن طلعت ربوبیّت واگر نظر از جوهر دلیل
که آیات الله است برندارید وآنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید وآنچه بعد در بیان گفتند نگوئید
لعلّ اگر ایمان نیاورید برخدا حکم نکرده باشید والّا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر
خدا کند چه حدّ دارد که قسم بذات مقدّس الهی که عبادی که براو حکم میکنند اشدّ ند از نفوسی که
در این ظهور براو حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود
کردند نزد تو همین قسم توخواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد میآیند وامور نسنجند
اشخاصی از روی بصیرت وهمچنین در ظهور من یظهره الله مؤمنین باو از روی بصیرت می بینند
حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین در این ظهور هرآینه تو امروز ذکری از معروفین مکّه ومدینه
میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد میآیند بالنسبه باین ظهور همچنین در
ظهور من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آنرا نه او ن بنفسه لایق
ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده واز جوهر دلیل نظر برنداشته
لعلّ در آن روز نجات یابی والّا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را میکنند لا یشعرون کمان انکه از
برای خدا میکنند ولتتقنّ الله حق تقاته ثمّ بامر الله توقنون

الباب الثامن والعشرین من الواحد الثامن

فی الصوم ولتذکر والله فی تسعة عشر یوماً من کلّ حول آخره وانتم صائمون

ملخّص این باب انکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است وآن اینکه در
ظهور قرآن اگر میبودی واز رسول خدا ص سؤال مینمودی سبب فرض او را هرآینه جواب میفرمود
بآنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست
مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد ونبود

ازبرای هرکس که ازبرای او نباشد وصائم میشدی ثواب صوم ازبرای تو عطا میشد وهمچنین
حرفا بحرف درحروف واحد قرآن بیا وجاری کن تا فهمی شود بحرف آخر که جامع ظهورات
کل واحد است که اگر صائم ازدون آن میبودی هرآینه درآنروز صائم ازبرای خدا بودی
وهمچنین نظر کن درنقطه بیان اگر شنیدی ظهور را وبرقلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل
دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی ازفروع دین تو است ودرحین استماع حجت
برتو بالغ بود زیراکه ان کسی که بتو گفت بایات احتجاج بتو نمود وهمینقدر که محجب ماندی
احتجاب ازاجابة الله بوده درذر رابع زیراکه ظاهر بآن ظهور بود وخود را بظهوری ازابواب
ذکر نموده بود این است که درذر رابع دراول ظاهر بوده زیراکه درهمان ذر کلمه انثی انا الله
لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی درامکان باشد تواند سیر نمود ویقین نمود بانکه
آخر عین اول است وظاهر عین باطن درمرتبه اول نه درمرتبه ثانی زیراکه اسماء هر رتبه
درمرتبه اواست تجاوز ازحد او نمیکنند مثلا نظر کن درملک اول ازاول وجود ذکر میشود
تا آخر وجود ولی آن اولی که درآنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود باولی که درآخر وجود ذکر
میشود وهمچنین کل مراتب اسماء وامثال را شاهد کن وحکم کن واگر دراین ظهور صائم شدی
ازحب دون حرف اول شو که درکل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف وچون که حکم
بر واحد اول میشود نه براعداد متکثره هرکس ازبرای ایشان است صائم بدان وهرکس
ازبرای دون ایشان است دون صائم ودروجه ایشان ابواب جنت را شاهده کن
ودرعدد واحد درظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم ازایشان است مثلا دریوم ظهور
امیرالمؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم برعبادی میشد که درحب او بودند
وازدون حب او صائم ودرهرظهوری کل اهل آن ظهور باحکام آن ظهور عاملند ولی دربدء

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشئون او دون رسد اینکه ذکر میشود مرتفع میشود درظهور
بدع بآن ظهور ظاهر میشود والا نه این است که مرتفع شود واگر کسی دراین ظهور درحب آخر بود
شهر الله را صائم والا کل درآن حدودیکه هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم
نشده بودند وبرآن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود ازآنچه صائم شده اند
وواقع شده زیراکه اگر واقع نشده بود شهادت او برما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
وحال اگرچه بشئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود ودرحین صوم حق است برصائم
که مراقب شود رضاء الله را که ازآن محجب نگردد که اگر درحین صوم شجره حقیقت طالع شود و
حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الان میگیرد بامر او بوده درظهور
قبل وهمچنین کل اعمال را شاهد شو وازشرب واکل واقتران ومجادله اگرچه علما باشد وظلم
اگرچه قدر قیراط باشد وحکم برخدا عاصم شو نفس خود را ودرحکم ثالثه آخر دقیق شو که ازمبدء
ظهور تا اول ظهور دیگر هرکس حکم برنقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده وهمچنین حین
ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم براو کنند هرآینه باطل میگردد
مبدء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی ازشئون آن وازطلوع تا غروب مراقب باش و
دراسم واحد ناظر وقبل ازبلوغ بعد اسم هو حکمی برمؤمن ومؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر
تجاوز نماید صائم نبوده وبعد ازآن الی سنه بلی وفوق آن صائم نخواهد بود نظر کن درهر
جزئی ازاجزاء او امر الله که اگر کل ما علی الارض جمع میشدند نمیتوانستند تسع تسع عشر عشر آنی بحق دون
آن حکم کنند وحال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته درحق عباد خود بلا استحقاق
ایشان که اگر بمحض استحقاق بود هرآینه درآن حجبی که بودند بودند ومبدء عرفان فضل او بوده
که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند ولتعرفن الله ربکم لعلکم یوم القیمة

عمن لم یؤمن بمن یظهره الله بعدی

الباب التاسع والعشرون من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلّوا علیها واذا ذکر حروف الحیّ فسلموا علیهم واذکروا الله محمّدا و مظاهر امره فی کلّ لیلة جمعة ویومه اثنی وثلاثین مرة ثمّ اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة یا الله ملخص این باب انکه هر وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات فرستید براو وهر وقت ذکر شود حروف حیّ او ذکر بها کنید برایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه ویوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله وحروف حیّ آن را دویست و دو مرتبه وبخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارغین نه این است که سجده کنید و بخوانید وکسی که ذکر او ذکر الله هست وذکر الله ذکر او است ومعرفت او معرفت خداوند است ومعرفت خداوند معرفت او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله ص که چقدر ریاضت وایّام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت ومؤمنین با بخیل کلّ خدا را میخواندند بلسان خود ایّامی بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور وهنوز آنها از سر سجّادهٔ خود حرکت ننموده واگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را میکنی دار کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی وکجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من یظهره الله را آنوقت ذکر کردهٔ خدا را وهمچنین اگر آیات بیان را بشنوی وتصدیق کنی آنوقت آیات خدا ترا نفع میدهد والّا چه ثمر در حق تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن وهمه را

بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور بهین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و عارف شوی بحقّ او وبگوید قبول کردم کلّ عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بوده او را بمنتهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای انکه خدا قبول کند وقبولی خداوند ظاهر نمیگردد الّا بقبولی ظاهر نظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا ص قبول نمود خدا قبول فرموده والّا در هوای نفس این عامل مانده والی الله راجع نگشته وهمچنین اگر علی را نقطهٔ بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الّا انکه آنچه نازل میشود از مظر ظهور شود وآنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور رشود وحمد خدا را که یک نفر متعقّل دیده نشده که ذکر تعقّل کند وحال انکه از اوّل عمر تا آخر آن عمل میکند با منتهای جدّ واجتهاد واگر از او پرسی از برای چه میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الّا بقبولی حجّت آن آیا کلمه داری از حجّت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کلّ لا شیء عمل میکنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره الله از او نقص داشته باشد بر قبول او اورا لایق که بگوید عمل از برای خدا کرده وخدا قبول کرد والّا چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل میکنند بآنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بآن مبدئی که قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند غیر عارفین باو تقبّل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبّل خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله ص باشد تقبّل او است نه تقبّل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده وشب وروز از برای خدا عمل میکنند بهین رایحهٔ از رایحه شعور برایشان وزیده وحال انکه ثمره کلّ اعمال ایشان این است که خدا قبول کند وقبول خدا ظاهر نمیگردد الّا بلسان آیات که عجز کلّ

ناموی را برساند چنانچه امروز قرآن عزّ کلّ وجود را میرساند حال هرچه میخواهی عمل کن ببین اگر بقدر
یک پرکاه ذکر قبول درحقّ او شد این قسم است که در ظلّ لیل حرکت میکنید و ثمر نمی بینید از اوّل
عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باو میگردد نمیکنید که
اگر میگردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمیشدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محجب
قسم بذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره الله و عمل از برای اوست
فریب نفس خود مدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لله کنید از برای
من یظهره الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سکّان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب و
روز لا اله الّا الله میگویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدء امر محتجب نگردید
که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما میشود و کلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند
میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود الّا بقبول من ظهره الله که لسان آیات از او ظاهر
گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است
و دون اثنین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله
است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس
خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده
که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کلّ شئون در ظلّ او ظاهر میگردد
و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن باعدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد باعدد
بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد ولتوحّدوا الله ربّکم الرحمن خالصاً ثمّ بالله بالحق
تعلمون

الباب الاوّل من الواحد التاسع

فی انّ عزّ کلّ الارض لله و فرد کلّ مدائن لله و ان بیوت التی یومئذ تنسب الی

الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضّة الا و ان لیسکنّ فیه ما ینسب
الی حروف الواحد او شهداء البیان و فی کلّ مقاعد العزّة فلتحلیون عنها علی عدد الواحد
مقام نفس اذا کان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد لیکفین العالمین و لا بدان یلحق
محلّ ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و مبنی علی ذلک المعقد بیتاً من المرآت لیذکرن الله و یصلین فیها
ملخّص این باب انکه عزّ هر ارضی لله بوده و راجع میگردد یوم ظهور من یظهره الله اوّ جا اذن و
همین قسم عزّ مدائن و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است
که یک مثقال فضه انفاق کند تا انکه ساکن نشود در آنها الّا شهداء بیان و مظاهر واحد دهر
مجلس عزّی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر ان ساعت
من یظهره الله با حروف حیّ ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از بیان اخذ میشود در آن
ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محلّ یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی
محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده میشود که در بیت خود من یظهره الله
هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مینمایند او را چون که نمیشناسند او را لاحترام او با
او ولی او میشناسند کلّ را و میخندد بر عباد یکه از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه
مینمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند بانیات خود و طین ما قبض من النقطه امر شده
که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجرهٔ از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا
نمایند تا انکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق
و مولود و مورودش و آنچه من الله تکلّم نموده از او است نه از او که کسی غلوّ نماید و از حدّ
عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد بسائرین
در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کلّ این سیّارات طائفند حول سیّارات در ظهور من یظهره الله

زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان ولتتقن الله فی کل ما نزل من عنده فان امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثامن من الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیامه فلیکتبن الف آیة لله ولیوصین بان یوصلها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان بکل شیئ علیما ملخص این باب انکه در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محجوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آنهم بلا عدل باشد نوشته شود وهمچنین شئون آن باید مثل آن باشد ووصیت نماید که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا انکه جزا دهد او را بآنچه نزد او است از آیات خود ومذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود واگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن بآن بر شهداء بیان است که بهاء الف را باو برسانند واگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود واز شئون خمسه نقطه بیان چه آیات وچه مناجات وچه تفاسیر وچه شئون علمیه وچه کلمات فارسیه هرچه بنویسد مقبول خواهد بود وثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد وامثال آن قلم نگردانند الا باثار من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل نوشته میشود وهیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت زیرا که اکثر بالتعلیم مینویسند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل جوان است باکامل هر شئی در حد خود محبوب بوده نزد خداوند وهست ولتعلمن ذریاتکم ابهی الخطوط وامنعها عندکم لعلکم بذلک یوم القیمة عند

ربکم تفتخرون

الباب الثالث من الواحد التاسع

ولله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرآت لنفسه یکتب آیات الله وکان من عینه تلک الآیة المذکورة فی الذیل

ملخص این باب انکه کل وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان بقیامت ذکر میشود وآن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان بیست وسه سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند ومثل آن ایام مثل شمس است بالنسبه بستارگان وهمچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است ازاین جهت است که در آن ظهور عارفین بآن قلم را جریان ندهند وحیا کنند از تصانیف وتالیف وانشاءآت خود وظهورات وبروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن میشود وهمچنین است اگر اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند معاینه مثل آن همین خواهد بود وهمین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه بآثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه توانند عروج نمود واگر کل عالم جمع شوند وعروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید وذکر شده در حق او لو القدره از میم وسین در بیان برانیکه مقعد مرتضی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد درعین عینی او مکتوب شود ذکری که مدل باشد برانیکه اگر من یظهره الله ظاهر شود وایمان آورد ونصرت کند اعلای از کل خلق گردد والا ادنی لعل در آن یوم مراقب خود باشد که بچند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده وهست وثمر نمیدهد آن را الا انکه عمل کند از برای آن ونصرت نماید دین

اون را بآنچه رضای اواست والّا خواهد رفت مثل انچه قبل ازآن رفتند واثری ازآن نخواهد
ماند الّا ذکر دون حق واحتجاب ازمحبوبی که ازبرای او میکرده آنچه میکرده وباسم او دربیان
معزز بوده که اگر حزنی برمن یظهره الله وارد آید انتقامی که ممکن است ازکلشیئ ازاون گرفته
میشود واگر نصرت کند فضلی که درحق کلّ شیئ جاری میگردد درحق او نازل میشود زیراکه اگر
اقدام بحزن او ننماید احدی رانمیرسد براین زیراکه این زمان این قسم بوده که علما احکمی
نبوده الّا باعانت آن خداعالم است که درآن زمان چه نوع باشد تربیت خلق وحدود
ایشان واگر عالمی درآن ظهور مبادرت نماید بردون رضای او مثل اون است که بُعد کلّ
وجود را متحمّل شده باشد وهرناری که ازبرای لدون الله خلق شده ازبرای او میشود زیرا
که انظار کلّ ازاعالی وادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگرآنها درایمان خود صادق
باشند منحرف ازحق نخواهند شد واگر برحق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کلّ
چنین میدانند که آنها برحقند وحال انکه لدون الله بوده وهستند عندالله اینست که آن نار یکه
بکل میرسد اوّل بانها میرسد وبعد ازانها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اوّل
بایشان میرسد وبعد بدیگران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن یظهره الله
درضای او باشد والّا بدترین درجات است عندالله وعند کلشیئ که اگر یک کلمه نمیدانست
بهتر بود ازبرای او تا انکه علم بکلشیئ داشته باشد وعلم بمن یظهره الله نداشته باشد که
کلّ شیئ بامر او لباس مشیّت رامی پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمیداند اگر مقبل شود که
طوبی له واگر منحرف شود نفس خودرا درنار انداخته والاهرکس که بعلم او تابع او بوده داخل
ناراست وهمچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنّت میگردد ولی ازآنجائی که
اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود ازحق ازاین جهت بنودن علم ازبرای او

انفع تراست ازبودن الّا وانکه خالص باشد ازبرای خدا که بلکه بعلم خود تواند نصرت
حق نموده دریوم ظهور آن وبسبب آن نفسی ایمان بحق آورد درحینی که نظر میکند وهرخود را در
آیات الهی می بیند فی الفور سجده میکند واعتراف میکند براینکه این است آیات من یظهره الله
که کلّ موعود بآن بوده حمد خدا را که ما را دریوم قیامت عالم گردانید باو که بثمره وجود خود فائز
گردیم وازلقای الهی محتجب نمانیم که ازبرای او خلق شده ایم وعمل نکرده ایم الّا ازبرای همین
ذلک من فضل الله علینا انه هوالفضال الکریم وبدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی
یقین نمود بحجب نفس خودت این است که میمانی درنار وملتفت نمیشوی اگر دریوم ظهور آن
غیرازانکه ایمان باو آوری کلّ خیر کنی نجات نمیدهد تورا ازنار واگرایمان بحق آوری کلّ خیر
ازبرای تو ثبت میگردد درکتاب خدا وبآن تا قیامت دیگر درجنّت متلذذ خواهی بود وملتفت
باش حق التفات که امر بسیار دقیق است درحینی که اوسع است ازسموات وارض ومابینهما
مثلاً اگر کلّ منتظرین بقول عیسی یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله را یک نفر منحرف نمیشد
ازقول عیسی وهمچنین درظهور نقطه بیان اگر کلّ یقین کنند بانکه همان مهدی موعودی است
که رسول خدا خبر داده یک نفر ازمؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند ازقول رسول خدا وهمچنین
درظهور من یظهره الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کلّ یقین کنند که این همان من یظهره الله
است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین
نکردن ایشان درحق او واگر حجتی ازبرای رهبان انجیل وعلمای فرقان بعد از ظهور بیان
هست ازبرای آنها هم خواهد بود بمنهای دقّت دقّت نموده که ازدقّت خود محتجب
نشوی وبعین او او را شناخته تا انکه بعرفان او فائز گردی ذکر این کلمات ازبرای
انکه درآن روز کلّ مراقب خود شوند ازاعلی وادنی لعلّ در ذکر فنا داخل نشوند وازذروه

لقاء محجب نمانند فلتراقبن الله ثم ایاه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتب الله علی الناس ذکر السر قل کل عنه یسئلون

ملخص این باب انکه کل علم علم اخلاق وصفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر بتقوی وورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقر شود وقناعت کند وصبر عزا و نزد نفس او باقی میماند ومحزون نمیشود وایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهم رسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از انکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او وهمچنین کل صفات وشئون را در هر رتبه ملاحظه کن واینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه جیوان باشد که از محبوب خود محجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی وقلب تو متوجه نباشد بذروه قدس ومحل انس تعال اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر وباو راجع میشود کل امر واگر آن ظاهر شود وتو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نبخشد ترا الا انکه بذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است وآن ظهور کینونیت نقطه بیان است در آخرت که بما لانهایه الی ما لانهایه اقوی است از ظهور او ولای آن که اگر چنین ذکر کنی سراً با یمان باو ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود و پنج ذکر

سراً این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن الله سراً بما انتم علیه مقتدرون ومراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلانهایه بوده وهست و اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل جهر میشود تا انکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحد میشود وباوجود بلاغ باین رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمیدهد ترا واگر درک کنی واین نباشد نفع میدهد ترا وکثرت ذکر محبوب نیست چه سراً وچه جهراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح وریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح وریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من یظهره الله است وعبادی که در این ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده ونیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که بهمان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محجب ماندند وآنهائیکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود نجات یافتند فلتراقبن انفسکم ولتذکرن الله فی سرکم و جهرکم وانتم بذکر الله تکونون ولا تدعون مالا ینفعکم یوم القیمة عند ربکم الا وانتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

ولله علی کل نفس تسعة عشر یوماً یخدم النقطة فی رجعها ویعمل باذنها اذا یاذن والا حل علی صاحبه وکان الله ذا فضل عظیما

ملخص این باب انکه آنچه لفظ شیئیت بر او اطلاق میشود من الله هست بمشیت ولی آنچه که مظهر مشیت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثر او است واحصا نتوان نمود ازاین جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی

که در نفس او است بین یدی الله باشد بامر او که ثمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه
رسد بفرع آن یوم اوّل از برای نقطه و ایام حیّ از برای حروف حیّ و از اوّل یوم قیامت
تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین ببیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیگردد
الّا آنکه اذن برارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکان است
در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محلّ
تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم
امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین ع در ظهور رسول الله ص چگونه
بود بالنسبه بآن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ و علو حال ببین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال انکه حروف واحدی که می بینی امروز از
اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند برای
نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود و حال انکه کلّ این عظمتها در ایشان بواسطه
امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله ص باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر
شد و حال انکه اگر کلّ وجود یک نفس بود و آن نفس از اوّل بلا اوّل تا یوم ظهور آن ساجد
بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه
اذن برفع رأس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونتی است که عظمت کلّ شیء نزد آن
اصغر از ذرّه است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت میکند
لعلّ کلّ منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کلّ شیء و رازق او رازق کلّ شیء و ممیت آن ممیت
کلّ شیء و محیی آن و محیی کلّ شیء اگر علم باطن باطن را درک کنی و بآن عمل کنی از روی
یقین توانی لایق حضور منوّر نورگشت بفضل او نه باستحقاق خود والّا اگر نزد او حاضر شوی

و در مقام لا اشرک بالله شیئاً نباشی نتوانی بر ضای واقع او یک خطور نمود چگونه
عمل و حال انکه کلّ خلق بشنوند که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محجوب
ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی
که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی مستعد
گردد بسوی او ظاهر است فلتتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
بغیر استحقاق او هر اینه محجب خواهی بود از امر او و اگر عزّ عرفان او را خواهی لایق نبوده
که در بساط عزّ او داخل شوی. ببین تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان
بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت
گردد باین ذکر در حینی که دون موقف عزّ بینی که از آن بظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل انکه در
حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محلّ ظهور آن شده نازل
شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه
لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است
که ذکر میشود ولی در سبیل حدود ظاهریّه آنچه دأب آن ظهور است با علی ما یمکن در امکان
خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید
بر او نظر کنی حکم حیوانیّت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در
حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او دن نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان
ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مراچه قدر
که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و امنع سمو اذن ذکر خود او است که خلق را داده والّا
تقدیس کرده میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از ثنائی و آن با این علو عظمت و ارتفاع

وتمو جلالت واقتناع عندالله بوده وهست فتعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعرفن طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون
ملخص این باب انکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل ترنیست الا انکه محل ظهور میشود وهمچنین
هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا انکه محال انس شجره حقیقت میشوند
ولی اگر ابعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر
کن واگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب
شود اقرب تر مثل انکه از امیر المومنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است
چنانچه در حروف واحد شاهد شدی وبدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود وهیچ ابی که
از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید وهم امی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از
برای او اختیار میفرماید وهمچنین کل شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است وآن بحر
بجود کل بهمان زنده وکل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده والا میت چه
اعلای خلق باشد چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواداست ولی خداوند نازل فرموده
کل بهاء وضیاء خود را برابوین او قبل از خلق ایشان وصلواة برایشان نازل فرموده
قبل خلق سموات وارض وما بینهما وآن همان صلواتی است که از آن مولود برایشان
نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر واقتران وانچه در امکان
ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها واو است کینونیت مشیت که در او دیده
نمیشود الا الله جل وعز ومحبوب ازل جل وعز هرکس از برای او است از برای خدا
وهرکس از برای او نیست لدون الله بدان وکل وجود را نزد آن بحر جود قطرة از بحر

آن دان ودرک کن اورا یا بحب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع
نشود والا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی وبلی نگوئی نخواهی بعد از موت اورا درک
نمود وبدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست ومحبت او نفس محبة الله هست ودر کتب و
کلمات محتجب مبان دریوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است واگر آن باشد وکل
نباشد او بوده وکل در ظل او خواهد بود واگر او نباشد وکل باشد هیچ شیئی نبوده ونخواهد
بود وفانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنورانیت نظر کنی قل الله
یکفی من کل شئ ولا یکفی عن الله ربک من شئ لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما
انه کان علاما کافیا قدیرا واز برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر مگر
انکه مشاهده اجابت نمائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو وقادر بوده
بر هر شیئی وعالم بوده وهست بهر شیئی که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد بعد از انکه از لسان کینونیت
خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده وهست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب
اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل ما دون او خلق او است والله غنی مقتدر

الباب السابع من الواحد التاسع
فی المنهیات من بیع الانغوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است وهمین قسم هرچه در ظل او آید در نفی داخل میشود
وبدانکه هرکس لمن یظهره الله نباشد لدون الله هست وهرکس از برای او باشد لله است
وهمچنین در نقطه بیان مشاهده کن وقبل آن در قرآن وقبل قبل آن در انجیل ونزد هر ظهوری
اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن ونهی شده از تنباکو واشباه آن
وآنچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد واشال آن بهر نوع که منقلب گردد

واگرخواهی حدّ اوّل وثانی را ببینی دراین دو نظر کن زیراکه آنچه غیر طیّب است راجع میشود باین دو وانچه طیّب است راجع میشود بمحمّد وعلی علیهما السّلام واسبابی که متعلّق میگردد باینها نهی شده لاجل آنها وپناه برد درهرحال بخداوند واحد عزّوجل واسماء وامثال آن که مثل دون مؤمن مثل همین است وبدانکه هرشیئی خیری که درعلم الله بوده وهست درظلّ شجره اثبات است که من یظهره الله باشد ودون آن درظلّ نفی واین معنی را بکون آورده بعین ظاهر مشاهده کن درظهور او لعلّ محجب نمانی ازطلعت او وساجد شوی ازبرای خدا ازبرای او واقرار کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید وجمع کنی آثار آن را باحسن خطّ واطرز صنع که آنچه از قبل او نازل میگردد ازکلمات ظهورات جنّت ازلیّه است که برهیاکل افئده ممکنات مستشرق میگردد درهرظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن وبآنچه درامکان ممکن است نصرت واطاعت لعلّ ازنفی خارج گردی ودراثبات داخل شوی که این است حجت واسعه الهی که برهرشیئی تعلّق میگیرد وموهبه جامعه او که برهرشیئی احاطه نموده قل الله انها کم عن النّفی وماینسب الیه وامرکم وکلّ شیئی بالاثبات وماینسب الیه لعلکم یوم القیمة تتبعون الله ثم بامره تهتدون قل کلّ له ساجدون وبدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الّا بذکر اثبات که اگرمشاهده نفرماید شجره حقیقت دریوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید وآنچه ذکر شیود وشده لاجل ارتفاع اثبات وفنای نفی است نه دون آن مثلاً نهی ازاین دو شیئی که شده ازبرای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن وهمچنین در کلّ مراتب وجود مشاهده کن بجز جود را واتکال کن برخداوند خود درهرشأن که او است بهترین حافظین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة الترياق والمسكرات والدواء مطلقا

ملخّص این باب انکه کلّ شئون دون حبّ از دون حق بوده وهست وکل شئون حبّ از حق بوده وهست ونهی شده ازمسکرات وآنچه حکم دواء براو شود مطلقاً تا انکه مطهر نفس خود را ازهر شیئی که لدون الله براو ذکر شود وبدل نمائی درمواقع ضرورت بالا، لطیفه ونعماء طیّبه که شئون شجره محبّت بوده وهست وحکم آن درکلی مثل جزئی است مثل انکه احمر از یک نفس دون مؤمن مثل کلّی او است ولی خداوند عالم عزّوجل درهرحال بشأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را ساجدند وکلّ بحبّ او راغب وبطاعت او صاعد وهیچ ذرّه نه مگر انکه بکنه کینونیت عابد است او را وناطق است بلسان خود ولی دراین ظهور هرشیئی که ازشئون شجره محبّت نیست محجوب نبوده ونیست وهرشیئی که بوده محجوب بوده وهست ودرظهور بعضی صنایع که لازم وازمهال آن بعضی ازاین اشیاء را اذن داده شده واین همان قدری است که درنزد هرظهوری اذن داده شده اهل آنرا که بادون مظاهر حقّ مدار نموده لعل ثمری ازوجود ایشان اخذ شود بایمان بحقّ زیراکه امکان درهرنفسی هست اگرخود بنفسها محجب نشود ولتستعیذن عمالا یحبّ الله بالله ربکم الرحمن ان انتم تحزنون ان تفلحون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة الميت فانكم تجتمعون ولكن

فرادی تقصدون ملخّص این باب انکه ازآنجائی که درجماعت ثابت است انکه امام محقّق الوقوع باشد درانیکه ازحروف اثبات است وازآنجائیکه آخر هرظهوری کلّ خود را چنین جلوه داده که مظهر اثبات تند نه نفی ولی بدءِ ظهور ظاهر میگردد که ازمظهر نفی بوده ازاین جهت که نهی شده تا انکه کلّ لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند وامروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله وآیات آن وشجره حقیقت وظهورات آن وقبل ازآن وراء نفسی که آن الآن اظهار

ایمان نکرده نماز گذارده باشد براو فرض است که اعاده کند واین است از احکام واقعیه
نفس الامریه زیرا که آن در آنروز لدون الله بوده که اگر نمیبود نمیشد وانکه نماز کرده لله
بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام داودیه که بباطن شده نه بظاهر
که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر نشد
که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا
که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده وهست
نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائماً نماز گذارند براو بقصد فرادی
ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت
برپا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد
در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود وحال انکه کل باسم او مصلی بوده اند و
بقول او مصلی ببین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب وانتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر
یک صلوة مثل انکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا انکه حکم الهی مرتفع شود از آن
مراقب بوده یوم ظهور من یظهره الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز بتمنای ذکر
او سر برید و باحکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغتةً
طالع گردد تا انکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانید
واز ثمره وجود خود بی نصیب گردی اگرچه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد
که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا انکه آن اقامه عهد خود را کند
ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند وخود محتجب شوی
چنانچه رسول خدا ظاهر شد وعبادیکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند وتا

امروز در خواب هستند زیرا که براو بود که بفرماید منم احمد موعود ص واقامه حجت فرماید بآیاتی
که خداوند براو نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور تکذیب
کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر مذمت شده عبادیکه از رسول الله ص
تمنا نمودند آنچه نمودند حتی انکه گفتند تأتی بالله والملائکة قبیلاً که از آن اعظم تر ذنبی از برای
ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف وآنچه در خلق ممکن است
لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم رساند وتا حال هنوز
منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من یظهره الله برپا شود وهنوز ایشان در انتظار باشند
اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین ببیان والافضل کل وجود
را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله ص نازل
فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند ودر نزد مبدء غیر از امر الله نیست
مثلاً انچه من قبل الله بود ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از
خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را والا همان عزی که در امر الله بوده است
نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند وچه عمل نکنند ولتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بآیات الله یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس ملخص این باب انکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم
خدا وکل بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند بمن یظهره الله وتطهیر افئده نمیشود الا بایمان
بحروف ثلاث وارواح الا برباع وانفس الا بسداس واجساد ذاتی الا بمثل آن وکل تطهیر
در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظل آن از نار وهمچنین در هر شیئی
مشاهده کنی اثبات ودون آنرا تا انکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الا بآنچه در حدّ آن مقدر شده و همچنین از ذره وجود الی منتهای
ذکر هر شیئی نظر کن تا انکه محجب نگردی از دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از انیکه ذکر دون الله
شنوی و عین خود را که نبینی و فواد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی
و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین
کل شئون خود را تا انکه در صرف حبّ حبّ پرورش کنی لعل درک کنی من نظهره الله را با
طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی
بود بطهارتیکه نفع بخشد تورا و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمیشود
یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حبّ نفسی که تصدیق
او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنّت و هر فوادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان
بآن در جنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو
خواهد در جنّت بود و متلجلج نمیشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای
ظهورات عزّ او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات او را با
ایمان باو مملوّ فرماید خداوند آن ید را از انچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری
که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملوّ فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی
که حبّ کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود از او خداوند
در یوم قیامت باحسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده

تلاوت بکنی زیرا که اوّل دین تو بکلمه لااله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر واحد اوّل و ذکر
بیان و حال انکه دون کلمات علیین در حرف اوّل نفی است که در زمان ظهور خود را یکی
از مطهّرین ارض نفوس میدانند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که انچه لدون الله هست
از ان خود را طاهر گردانی و انچه لله هست خود را بآن فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان ثانی
که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن داده میشوی و
اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبّت و علیین سیر نمائی داری زاد سفر زیرا که اگر
کل وجود یک کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسند بمقصد که ان من نظهره الله باشد که
او است ظاهر بنظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور
مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیّة نه جزئیّة و همچنین نفی بیان
ظاهر نمیشود الا بظهور من یظهره الله که کل آن روز مدعی اثبات اند از برای او و تبری
از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید بمیان که آنوقت چنین کل خالص شوند که
سمٰوات و ارض و ما بینهما از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر
در آن روز هستی خواهی دید که کل ما بین بحر بیان بان ماء زنده ولی از ان محجب
ولتظهرن انفسکم علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون

این کتاب مقدس که اینک با فضل و عطای بزرگ خداوند متعال جل و عز توفیق آن مرزوق شده که
با همه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و تکذیبات مخالف
برای احتراز از انحراف بمین و یسار افراط و تفریط از ارباب دستور و راهنمائی بزرگ پیغمبر اکرم صلوات الله
علیه که فرموده است الهی ارنی الحق حقا حتی اتبعه و ارنی الباطل باطلا حتی اجتنبه تشنه یافتن حق واقع
بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی دسترس بکشف این معنی نداشته اند سعی کافی در مطابق بودن آن
با هرانچه از منزل آن صادر شده مبذول گشته است و بهمین جهت که موفق شوندگان بخواندن و دقت
کردن در هر آیه آن اطمینان کامل داشته باشند متذکر میشود که این نسخه بیش از ده جلد کتاب دست آمده
که بعضی تحریر شده در نزدیکتر زمان نزول آن بوده است مقابله شده که این نسخ نفیس از قرار تشخیص
مطلعین از مومنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده در
اواخر آن سال هزار و دویست و هفتاد و سه هجری و یکی بخط خوب شکسته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با
کاغذ مرغوب و مذهب بود خط آقای نور که آخرش نوشته اند (تمت کتاب البیان بعون الله الملک المنان
فی دار الخلافه طهران علی ید اقل الخلیقه بل لاشیئ فی الحقیقه نور الله فی هفدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و
دویست و هشتاد و هشت من الهجره النبویه صلی الله علیه و آله) و یکی خط آقای میرزا محمد هادی ابقی با خط
خوبی که نستعلیق آن بیش از شکسته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از لیه میرزا یحیی صبح ازل
می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم مزوج مغفله فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود
در پایان آن فراغ از نگارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرفوع
میرزا محمد تقی اصفهانی و مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ
از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیرهم بوده و تعدد
مقدور هم دقت در مقابله بعمل آمده است و بنابراین گر خط مبارک خود منزل آن یا کاتب های

انحضرت دست آمده ومعلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه چاپ شد والا بطریق
دیگر قابل تردید نیست ونیز برای آگاهی خوانندگانی که بدیگر آثار نازله ذات حروف السبع ۳ دسترس
پیدا نکرده اند والا آنانکه خوانده اند انچه تذکر داده میشود خود یافته وتصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب
اول از واحد اول اشاره شده است ودر باب اول از عدد کلشی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده کلمه
لا الٰه الا الله حقا حقا ونیز در جاهای دیگر از آثار هم تصریح شده برای بیان سیصد وشصت ویک
باب بعدد کلشئ در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد که هریک نوزده
باب است واز بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحد نهم از خود
نقطه بیان ۳ نازل شده وحضرت ثمره از باب یازدهم از واحد عظم تا باب نوزدهم از واحد یازدهم
بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است وانشاء الله
در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی هشت واحد دیگر را در لوح وحیت که
حاکی از کمال تفضل ومتضمن دستوراتی است بحضرت ثمره ۳ که مرات شمس حقیقت ومامور بحفظ بیان
واهل آن بوده است امر باظهار فرموده باشرط ظهور عزت بانیکه فرموده است
اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک مایلقی الله علی فوادک ذکرا من عند الله
انه هو المهیمن القیوم تا جائیکه فرموده فان لظهر الله فی ایامک متمسک بذا مایورث الامر
من عند الله الواحد الوحید فان لم تظهر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوض الامر الی الله
ربکم ورب العالمین جمیعا واظهر الشهداء الذین هم یقتلون فی دینهم وهم عن حدود الله لایتجاوزون
تا میفرماید وان ابواب البیان قد قدر علی عدد کل شیئ ولکنا ما اظهرناه الا احدی عشر واحدا
تا جائیکه فرموده وان اظهر الله عز فی ایامک فاظهر منابع الثمانیه باذن الله بما کنت علیه
من الاکرمین تا میفرماید وان لم تظهر الله عز فی ایامک فاصبر علی ما نزل

که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است اظهار نفرموده ویا انکه نشر
ان را مقتضی ندانسته اند وظاهر از آثار مندرجه در بالا هم این است که عدم اظهار را هم اجازه
فرموده است

فهرست

الابواب	من الواحد الاول فی	صفحه	من الواحد الثانی فی	صفحه
۱	رجع بیان بکلمه لا اله الا الله حقا حقا و معرفت نقطه بیان است	۴	بیان معرفة الحجة والدلیل	۱۰
۲	رجوع محمد و مظاهر نفس او بدنیا شد	۶	ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله	۲۰
۳	علی راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء	۲۱
۴	فاطمه راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	بیان ذکر حروف العلیین و دونها	۲۳
۵	حسن راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	ان المراد من کل اسم خیر فی البیان من یظهره الله و من کل شر حرف النفی	۲۷
۶	حسین راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	ان البیان میزان من اتبعه نور و من ینحرف عنه نار	۲۹
۷	علی ابن الحسین راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	بیان یوم القیمة	۳۰
۸	محمد ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۸	بیان حقیقة الموت بانه حق	۳۳
۹	جعفر ابن محمد راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	بیان حقیقة القبر	۴۱
۱۰	موسی ابن جعفر راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	بیان سؤال الملائکة فی القبر	۴۵
۱۱	علی ابن موسی راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	بیان ان البعث حق	۴۶
۱۲	محمد ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	بیان الصراط و انه حق	۴۸
۱۳	علی ابن محمد راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	حقیقة المیزان و انه حق	۵۰
۱۴	حسن ابن علی راجع شد بدنیا با مومنین با و دو نه	۹	بیان الحساب	۵۱
۱۵	حضرت حجة ظاهر شد بآیات و بینات بظهور نقطه بیان	۹	بیان الکتاب و انه حق	۵۴
۱۶	باب اول رجوع فرمودند بدنیا با مومنین با و دو نه	۱۰	بیان ان الجنة حق	۵۷
۱۷	باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و دو نه	۱۰	بیان ان النار حق	۶۵
۱۸	باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و دو نه	۱۰	بیان ان الساعة آتیة لا ریب فیها	۷۲
۱۹	باب رابع رجوع فرمود بدنیا با مومنین با و دو نه	۱۰	ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله	۷۲

فهرست

الابواب	من الواحد الثالث فی	صفحه	من الواحد الرابع فی	صفحه
۱	ان ما یذکر به اسم الشیء ملک له	۷۴	ان للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله	۱۰۴
۲	ان بقوله یخلق الشیء	۷۵	ان کل ما یرجع الی النقطة یرجع الی الله	۱۱۰
۳	ان البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله	۷۷	ان البداء لله حق	۱۱۲
۴	ان ما نزل الله علیه من الآیات اعظم و اعلی مما قد نزل الله حینئذ	۷۹	ان کل ذکر عبد رق له	۱۱۴
۵	ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یأذن یرفع	۸۰	کل اولی الدوائر آیات له	۱۱۶
۶	ان ما یذکر به اسم شیء ما خلا الله خلق	۸۰	انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شیء	۱۲۰
۷	ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد من یظهره الله	۸۱	ان البدء من الله به و العود به الی الله	۱۲۶
۸	ان ما فی العالم الاکبر فی البیان	۸۲	ان بآیة یخلق ما یشاء کینونیة کل شیء و یرزق و یمیت و یحیی	۱۲۷
۹	ما فی البیان فی آیة البیان	۸۶	کل من یخرج من البیان من ذلک فلیکتبن ذکر اسمه	۱۲۹
۱۰	ما فی تلک الآیة فی الآیة الاولی شهد الله	۸۷	لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان	۱۳۰
۱۱	ما فی تلک الآیة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس	۸۹	من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان	۱۳۲
۱۲	ان مثل النقطة کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا	۸۹	فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض	۱۳۵
۱۳	ان لا یجوز السؤال عمن یظهره الله الا فی الکتاب	۹۳	ارتفاع بقاع الواحد	۱۳۷
۱۴	حکم حفظ البیان باعز ما یمکن عند کل نفس	۹۷	ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی	۱۳۸
۱۵	من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم	۹۸	لا یجوز لاحد ان یمنع احدا اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع	۱۴۱
۱۶	لا یجوز العمل الا بآثار النقطة	۱۰۰	ذکر بیت الحرام	۱۴۱
۱۷	لا یجوز کتابة آثار النقطة کلها الا باحسن الخط	۱۰۱	حول البیت لا یجوز بیعه	۱۴۵
۱۸	من یفسر شیئا من آثار النقطة لا یجوز ان یأتی نسخته الی احد الا ان یستنسخ لنفسه	۱۰۳	لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالفناء الذی لا یری فی السبیل من حزن	۱۴۶
۱۹	اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء	۱۰۴	النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السرائر	۱۴۹

فهرست

الابواب	من الواحد الخامس فی	صفحه	من الواحد السادس فی	صفحه
۱	بیان المسجد	۱۵۱	فی نظم البیان	۱۸۴
۲	ذکر المساجد الثانیه من قبل العشر	۱۵۱	ان حکم البئر حکم الکر	۱۸۹
۳	بیان عرفان السنین والشهور	۱۵۲	حکم بان یبنوا جاده فی کل قریه من بیت عز	۱۹۱
۴	حکم تسمیه الاسماء باسماء الله او باسم محمد او علی او هما	۱۵۴	ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس خمس حروف البیان	۱۹۳
۵	حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان	۱۵۷	حکم التسلیم	۱۹۶
۶	حکم غائم لم یکن له عدل	۱۵۹	حکم محو کل الکتب	۱۹۸
۷	بقطع النسب من ان المومنین یطهرهم جمیعا و یشتری	۱۶۱	النکاح	۳۰۰
۸	کل نفس ان یقرء آیات البیان فی عدم حرم از نقصا عن عدد الواحد	۱۶۲	من استدل بغیر ما انزل الله آیاته البیان من کل من ان لا تاملوا فی دلیل له	۲۱۰
۹	ان یذکر فی کل شیء ذا اراد ان یستطیع اسم من اسماء الله سترا او جهرا	۱۶۴	ان لباس الحریر حل فی کل الحال	۲۱۳
۱۰	ان الله قد حد لما کل للرجال والدور للنساء	۱۶۵	فی النقش علی عقیق الاحمر	۲۱۵
۱۱	صلوة المولود والمیت	۱۶۸	ان لا یجوز ضرب المعلم ازید من خمسة خفیفة	۲۱۷
۱۲	دفن الاموات فی الاحجار	۱۷۰	فی الطلاق	۲۱۸
۱۳	بیان کتاب الوصیة للاموات	۱۷۱	فی ابواب بیت النقطه	۲۱۹
۱۴	الطهارات	۱۷۳	فی حکم الله حین تحلیل الشمس	۲۲۸
۱۵	ان الماء الذی انتم تخلقون قد طهره الله فی الکتاب	۱۷۶	بان تقیموا من مقامکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله	۲۳۰
۱۶	ان لم یکن له عدل ما دامت الشمس شرقة یحضر من یشاء الله	۱۷۷	ان لا یحل السفر الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطه	۲۳۳
۱۷	ذکر الواجب فی کل شهر	۱۸۰	حکم لطهارة ما یخرج من الغاره	۲۳۶
۱۸	البیع والشری	۱۸۱	عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد	۲۳۷
۱۹	بیان ان المثقال تسعة عشر حمص	۱۸۱	ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا یسئل عنه	۲۳۷

فهرست

الابواب	من الواحد السابع فی	صفحه	من الواحد الثامن فی	صفحه
۱	فی تجدید الکتب	۲۳۸	ان یسئل عن یظهره الله بالنسبة الی غیره مثل الشمس بالنسبة الی النجوم	۲۷۲
۲	النسیئة ان لا یحل احد من عمل الا لله	۲۴۰	المیراث	۲۷۴
۳	ان اداء الدین واجب فوری	۲۴۳	ان بعد ظهور کل شیء ان لک الا وجه فی یوم القیمة	۲۷۸
۴	التخلیف	۲۴۳	ان کل شیء اعلا بالنقطة او وسطه او الحرف الاخیر او ادناه بالخلق	۲۸۳
۵	یوم ظهور الشجرة لا یحل لاحد ان یبدین بالذی قد ان قبل ظهوره و ظهوره فاذا اتضح	۲۴۴	فرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاثمائة و ثلاثین مثقالا بالبسم الربع بعدد اصغر عدد الله	۲۸۵
۶	عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها	۲۴۵	اذن التطهیر بان یطهرن فی کل اربعة ایام	۲۸۶
۷	ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله	۲۴۶	فی ایجاب الامر به	۲۸۸
۸	فرض علی الکل ان یکتب من مطلع الی اخر واحد و اقله واحد یحب من یظهره الله	۲۴۷	جواز تبعیض الشعر فی الراس للنسوان و اخذ شعر الوجنة و الصلوة فی العیا	۲۸۹
۹	فرض علی کل ملک ان یبنی بیتا لنفسه	۲۴۹	و لیکتب کل نفس اسمه ما قدر علی من خیر و دونه	۲۸۹
۱۰	فلتحزن کل نفس عن کل اسم المستغاث	۲۵۲	ان الذی ربی فی الطایفة حل له النظر و التکلم سوا کان ذکرا او انثی	۲۹۱
۱۱	عدم جواز الصعود علی المنابر	۲۵۳	غسل المیت	۲۹۱
۱۲	فلا ینبغی من یحل لله ان یشرک بشیئا	۲۵۶	فی احکام محل الضرب	۲۹۴
۱۳	فرض الله علی کل عبده ان یکبر عند هم تسعة عشر آیة من یظهره الله	۲۵۷	اذن ان یکبر علی النقطة خمس و تسعین مرة فی لیلها او نهرها	۲۹۵
۱۴	عدم جواز التوبة الا عند الله	۲۵۹	لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم و لیلة	۲۹۵
۱۵	وجوب السجدة عند ما یذکر من فیها نقطة الالفیة اعظما من الله	۲۶۰	فرض لکل احد ان یتامل	۲۹۸
۱۶	علی کل ملک یجب فی دین البیان ان لا یحمل من لم یدن الله ارضه	۲۶۲	علی کل نفس من کل ما یملک من ما قد مثقالا و یهب من یهلن کل شیء تسعة عشر	۳۰۰
۱۷	قرائة یوم الجمعه	۲۶۳	ان الفضة الذهب اذا بلغا ستة و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا النقطة	۳۰۱
۱۸	ان من یحزن نفسا فله ان یاتی تسعة عشر مثقالا من الذهب	۲۶۴	الصوم	۳۰۶
۱۹	الصلوة	۲۶۶	اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها	۳۰۹

فهرست

الابواب	من الواحد التاسع فی	صفحه		صفحه
۱	ان عز کل ارض لله وفرد کل مدائن لله	۳۱۱		
۲	من یکن له حظ لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبن الف آیة لله ولیوصین	۳۱۴		
۳	ولله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرات	۳۱۵		
۴	کتب الله علی الناس ذکر السر	۳۱۸		
۵	ولله علی کل نفس تسعة عشر یوماً یخدم النقطه	۳۱۹		
۶	للناس ان یعزن طائفة التی یخرج النقطة عن بینها	۳۲۲		
۷	المنهیات من بیع الغوزه والورق الزقوم	۳۲۳		
۸	حرمة الترياق والمسکرات والدواء مطلقا	۳۲۴		
۹	حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت	۳۲۵		
۱۰	طهارت ارض النفوس	۳۲۷		

با توجه باینکه شرح و تبیین لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و جز منزل ان و مرایای مقدسه متجلی شده از شمس جود او حل این مشکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرام هم از توجه بخود این کتاب مقدس و تتبع در آیات منزله آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت اشنائی کسانیکه بدوا بدون سابقه مراجعه مینمایند با ذکر ابواب که دو عدد جلو هر قسمت اولی اشاره ببابها و دومی اشاره بواحدها است آنچه میسر شده بردیف ابواب که پیدا کردن انهم آسان باشد ذیلا تذکر داده میشود

لغات و اصطلاحات

مقدمه توحیدیه

کینونیت — هستی - سرشت — مرکز که با خود حضرت نوزده میشوند

کنه — نهاد پنهانی

مشیت — خواستن و اشاره بمظهر کلی

کافور — خالص طیب

ساذج — ساده

من یظهره الله — کسیکه آشکار میکند او را خدا - موعود بیان

من ظهر — کسیکه ظاهر شد - مراد آورنده بیانست

واحد — یگانه

واحد اول — بمناسبت عدد ابجدی حروف واحد که نوزده میباشد مراد هیجده نفر مومنین اولیه متجلی شده از نقطه

مشیت اولیه — اشاره باول تجلی و مظهر کلی است که مجدد میشود در هر دور

عدد کل شیء — سیصد و شصت و یک میشود که نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا و جمله بعد که بذکر کل شیء فرموده مراد بابهای بیانست که میبایست باین عده آشکار شود

نقطه — مرکز دایره محیطه که در بیان خود حضرتست

ارض اسم باسط — اشاره بماه کو واقع در اذربایجان غربی بالای رضائیه از محال کردستانست زیرا عدد حروف

هر دو هفتاد و دو میشود

نقطه اوّل — از نامهای خود منزل بیانست

باب اوّل از واحد اوّل

نقطه بیان — از نامهای منزل بیانست

نفی — اشاره بلا اله و غیر مومن ببیان

اثبات — اشاره بالا الله و مومن ببیان

ذات حروف السبع — از نامهای خود نقطه بیانست بمناسبت اینکه علیمحمد ص هفت حرف است

نقطة القران — محمد ص

مرآت الله — آئینه خدا. از نامهای خود نقطه بیان و حافظین آئین او در هر زمان که مرآت اوّل میرزا یحیی صبح ازل را مقرر فرموده و من یظهره الله را هم بهمین نام خوانده

حروف حیّ — هیجده نفر مومنین اوّلیه

ابواب هُدی — شیعیان کامل که واسطه بین ائمه و ما دون هستند

شَبَح — مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله — اوّل مقامی است که خود حضرت اظهار نموده تا چهار سال

باب دوّم از واحد اوّل

اسماء ابواب اربعه — چهار نفر نایب خاص در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پسرش محمد ابن عثمان و شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و علی ابن محمد سیمری بوده اند

عدد حیّ — بمناسبت عدد ابجدی هیجده نفر دور نقطه که آنها را رجعت محمد و علی و فاطمه و یازده امام و چهار نفر نواب اربعه در همین واحد اوّل ذکر و مجموع را که هیجده نفر میشود حروف حی خود خوانده

۳ - از - ۱

ثانی من امن بالنقطه بعد از سین — چون حروف بسم الله نوزده میباشد ظاهر اینکه باء را تفصیل نقطه گرفته و سین را اوّل من آمن و مقام محمدی و میم بعد از سین را مقام علوی و دوم مؤمن از رتبه ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد اوّل هم اشاره فرموده نقطه بیان در اوّل ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف میشود و برای اینکه باء تفصیل نقطه است رجوع شود بباب هشتم از واحد سوم بجمله چنانچه در بدء کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا

باب اوّل از واحد دوّم

شجره مشیّت — حقیقت آورنده شریعت مظهر کلّی

دون علیین — کنایه از نار و نبودن در بهشت زیرا در بیان دون بجای حرف نفی آورده شده در همه جا

شمس حقیقت — اسم نقطه و هر مظهر کلّی

تلامذه مرحوم سیّد — استفاده کنندگان از محضر سید کاظم رشتی که او و شیخ احمد احسائی را نقطه بیان با من المتقدمین خوانده

هزار بیت — هزار سطر و مقدار هر سطر را بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو حروف شمار شود چهل حرف تعیین نموده رجوع بباب اوّل از واحد ششم

حروف علیین — حروف اثبات از کتاب که کنایه از مومنین بزرگ و اهل جنت است

۲ - از - ۲

مظاهر تسعة عشر — نوزده نفر که آنها را واحد خوانده

۳ - از - ۲

حین بطون — موقعی که صاحب ظهور مشهود نیست

شُهداء — مرتبه بعد از مرایا است و بکسانی اطلاق میشود که از حدود بیان تجاوز ننمایند

۴ - از - ۲

اوّل و ثانی و ثالث و رابع و خامس — اشاره به پنج حرف نفی و خلفا است

عدد واحد — ۱۹ - نوزده

مسبّحین و مقدّسین و مهلّلین و مکبّرین و معظّمین — مراتب توحید و اشاره بمومنین بزرگ است

شجره محبت — نام صاحب ظهور

حروف الف — اهل انجیل

۵ - از - ۲

حقیقة الثانویه — برای اینکه معمولا حقیقت و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوّم و سوم و چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد را مرآت مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم بحقیقت مجلی را حکایت مینماید در مرتبه خود رجوع بباب هفدهم از واحد سوم

۶ - از - ۲

رهبان الف — رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم

یوم قیامت — از وقت ظهور شجره حقیقت تا غروب آن

طول لیل — مدت بین دو ظهور کلی

۸ - از - ۲

شجره توحید — نام صاحب ظهور

نفی نفی — اجتناب از دون مؤمن

اثبات اثبات — ایمان و اطاعت مجلی حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب — هفت مرتبه حلقت و ایمان که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده از انجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف تمام میگردد

اولوالافئده — صاحبان فواد و اشاره بمرتبه اعلای ایمان است

نسبت منقطعه — نسبت بریده شده که تشبیه بشاخه جدا شده درخت است

عرش — در بیان بدن کشته میشود رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم و در این مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور است و از عرش بطون کسانی که بعد از مجلی حافظ اثین او هستند

کاف مستدیره — اشاره بکاف کن و اول تجلی از مجلی است که در باب شانزده از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه متعدد نمیشود الا بمجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف — انجیل

کتاب قاف — قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث — برانگیختن نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی — نام مظهر کلی - مجدد

۱۴ - از - ۲

صُقع — حد - مرتبه

لیل الیل — فاصله از غروب شمس بیان تا ظهور بعد است

دو الف — دو هزار بیت

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن — آب تغییر نکرده وصف آیات

لبن لم تتغیر — شیر یکه مزه اش تغییر کرده وصف مناجات

خمر حمر — شراب قرمز وصف تفاسیر آیات

عسل مصفی — عسل صاف شده وصف جوابهای باشخاص و تفاسیر مناجات

ممتحن — آزمایش شده

کبریت احمر — اکسیر و کنایه از چیزیست که یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت — متجلی شده از حقیقت و حکایت کردن از مجلی

مقام اراده — کسیکه از مشیت حاکیت که در اسلام امیرالمؤمنین بولایت کلیه و در بیان صبح ازل بمرآت کلیه معرفی شده اند

مشیت — صاحب ظهور کلی که در قرآن محمد ۳ و در بیان ذات حروف سبع است رجوع بباب ششم از واحد سوم

جنت خامس — اشاره بحضرت حسین

حرف میم — اشاره بحرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری

جنت سین — اشاره بحرف آخر بسم الله الامنع الاقدس

اسم رابع — کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه ایمانست که هر مرتبه پائین از مرتبه بالا مدد میگیرد

برکن ثانی که محل حمد باشد — حمد مرتبه پس از تسبیح و دوم میشود که با وقت در همین باب ظاهر است منظور مقام مراتیت است

عدد اسم الله الاغیث — بحساب ابجد عدد اغیث یکهزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث — بحساب ابجد عدد مستغاث دو هزار و یک میشود

لا تقولن لم و بم — نگوئید برای چه و بچه جهة - چون و چرا نگوئید

باب هفدهم از واحد دوم

ارض صاد اصفهان

محل شهادت کلمه خامس کربلا محل شهادت حضرت حسین

نقطه باء دربیان اشاره بعلی بیان

شین اولیه کنایه از شیطان اولیه و اول کسی که از ایمان خود داری کرد

ارض باء بارفروش بابل امروز

عدد غیاث یکهزار و پانصد و یازده

۱ - از - ۳

قیراط یک بیست و چهارم دینار کنایه از خیلی کم است

۲ - از - ۳

وا بیاناه در مقام ندبه و فریاد رسی خواستن از بیان که گفته شود ای بیان کجائی بفریاد رس

۵ - از - ۳

مقاعد المرتفعه جایگاهها نیکه قبه های افراشته دارد

یرفع برداشته میشود

اگر اذن برارتفاع فرماید مرتفع - اگر اذن ببرداشتن فرماید برداشته میشود

۷ - از - ۳

مرایا متجلی شدگان از شمس حقیقت از مرتبه وصایت و مومنین رجوع بباب هشتم از واحد سوم

ناظر بوجه خامس اشاره بگشنده حضرت حسین است

۸ - از - ۳

مستجنه در نار است نه ظاهر پنهان شده در نار است نه اشکار

۱۰ - از - ۳

قول فاء اشاره بفرعون

میم حضرت موسی چون در بیان بطور کلی در اشاره باسماء حروف اول آورده شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکوین هستی دادن

ارواح کینونیات بآن متکون میشود ارواح

هستی ها بان هست میشود

۱۲ - از - ۳

ذکر حاء حیوانیت

۱۳ - از - ۳

جواد و وهاب هر دو از حیث حساب ابجدی چهارده میباشد

کتاب الف و تاء و زاء انجیل - تورات و زبور

طرازان دارندگان زینت و اسباب سرافرازان

۱۴ - از - ۳

مطرز زینت شده - سرافراز

طراز زینت و سرافرازی

۱۶ - از - ۳

انهار خمسه آیات و مناجات خطب و تفاسیر و صور علمیه یا شئون علمیه و اینکه در جمله بعد بجای خطب و صور علمیه کلمات و کلمات فارسیه یا نبوعی که در باب بعد است ذکر شده باتتبع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و مراجعه بکتاب بزرگ چهار شان و کتاب پنج شان نظر دقیق را وسعت میدهد

۴ - از - ۴

کل ذکر هر مرد

عبد رق غلام خریده شده

اولی الهیاکل صاحبان هیکل و قناب اینکه هیکل را برای مردان مقرر داشته اشاره بمردان است

سجن زندان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر صاحبان دوائر چون دایره برای زنان مقرر داشته اشاره بزنان است

اماء کنیزان

اثمی گناهی

مصیبت اول و آخر مصائب حسین باب الباب و ملا محمد علی قدوس

۶ - از - ۴

اشد الم از هر ذا الم سخت تر درد از هر دردمندی

قبر آخر کسیکه شئون دین را آموخته

مظاهر تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح - چهار مرتبه توحید است که مومنین بزرگ را مظاهر آن مقرر داشته

جسد ذاتی - هستی که در جسد عرضی و هیکل صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عنصری و هیکل صوری

۷ - از - ۴

بدء و عود - (آغاز و برگشت) هر ظهور کلی بدء ظهور بعد و عود ظهور قبل میباشد

اطلاق عبائر تعبیرها و تفسیرهای روان

۱۱ - از - ۴

حد بیان مقررات بیان

حدود بیان - اوامر و احکام مقرره در بیان است

تذهیب باطلا زینت نمودن

طرز زینت عالی کردن

دو و نو دیگر دو آیه نزدیک باین آیه پستی

۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرتفع میگردد - قبور افراشته برداشته میشود

باب سیزدهم از واحد چهارم

بقاع الواحد - قبه های نقطه و حروف حی او

مقعد جایگاه

۱۴ - از - ۴

افک دروغگو

۱۶ - از - ۴

ارض فاء فارس

حرف شین شیطان

مدنی لیموی شیرین

هبط پستی - پائین آمدن کم شدن - نقصان

نیر اعظم خورشید و در این مورد اشاره بمن یظهره الله است

۱۸ - از - ۴

وافد وارد شونده

۱۹ - از - ۴

سرائر اربعه علیها تسعة عشر - چهار تختی که برای بیت مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند

۱ - از - ۵

طین الله احمد مدفن احمد فرزند کوچک حضرت که در چهل اختران شیراز است

۲ - از - ۵

افکهائی دروغهائی

ظلال سایه

شعاع نور پرتو

۳ - از - ۵

نقطه تحویل حمل اولین لحظه سالهای شمسی

منتهی الیه سیر او اخر لحظه سالهای شمسی چون دوازده ماه اول ان حمل و اخر آن حوت نامیده میشد

نار الله - هواء ازل - ماء توحید - تراب چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر شده برای هر مرتبه برعایت اعداد حروف چهار کلمه بسم الله الامنع الاقدس است و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان را میفهماند

۶ - از - ۵

عدد - هاء پنج

مالم یکن له عدل چیزهای بی مثل و مانند

هر الفی مأه برداشته از هر هزاری صد برداشته که یک دهم میشود

۷ - از - ۵

عمیاء نابینا کور

حدائق باغها بستانها

۹ - از - ۵

انیت هستی صوری و مادی صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند انها که بخود بالیده منم منم میکنند اظهار هستی خود نکنند

۱۰ - از - ۵

هیکل انیست در این شکل که ظاهرش پنج خط و باطنش شش خانه و نمایاننده سر و دو دست و دو پای انسان است از آیات و ادعیه وارده نوشته شود

دوائر لوح جنه است که شش دائره پنج

خانه متساوی را متضمن و با خطوطی که از محیط دایره اولیه بقعر دایره وسط خانه‌های دوازده را بنوزده قسمت متساوی تقسیم نماید انچه در باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه نویسند ولی خود حضرت دائره هفت خانه با نواعی با مربعهای عددی وغیره با نواعی در وسط آن نوشته است

مظاهر باء اشاره بنبات وخانها خطوط خمس یاست یا بیوت واحد- اشاره به پنج خط هیکل و شش خط دائره و نوزده خانه ان است

ه پنج

و شش

پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج و بعد دحروف للّه میشود

خمس محیط بر واو پنج خط هیکل شش خانه را تشکیل میدهد

واو حافظ ها در لوح جنه شش دائره پنج خانه را تشکیل میدهد

باب یازدهم از واحد پنجم

عدد اسم رحمن عدد ابجدی حروف رحمن دویست ونود وهشت میشود

۱۲ - از - ۵

خاتم عقیق وایه منقوشه بر آن روی نگین عقیق انگشتر آیه مذکور در باب یازده از واحد ششم حکاکی شود با فرقی که برای مردان وزنان دارد

۱۳ از ۵

مغتر گول خورد

اغترار فریب خوردن بطمع باطل افتادن

هباءً منثورا غبار پراگنده

۱۴ از ۵

بعوضه پشه

کور قرآن اشاره بمدت جریان قرآن

۱۷ - از - ۵

غلو زیاده از حد ستودن

هرچه دونوکنند کنایه از ستودن بکبر از حد انهااست

باب نوزدهم از واحد پنجم

المثقال تسعة عشر حمص یک مثقال در بیان نوزده نخود است

بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف دینار ومن الفضه الف دینار - سکه نقره در آنزمان وزنش بیست وهشت نخود وبارزش هزار دینار وسکه طلا بیست نخود وبارزش ده هزار دینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار ونقره هزار دینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یک دهم طلا است وبا رسیدن بنصاب هریک پانصد وچهل مثقال کامل صدی پنج ظاهرا مالیات مقرر فرموده

قاف عدد ابجدی ان صد است

۱- از -۶

واحد بلا عدد اشاره بغیب نقطه

هندسه علم تعیین مقدارها است از حیث اندازه گیری

اندازه گیری

باب دوم از واحد ششم

بئر چاه

کُر مقدار آبی که از حیث طول و عرض وعمق هریک سه وجب ونیم باشد

انچه قبل در بئر مایقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده چون همینکه چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه میافتاد احکامی برای تطهیر آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود ودر این باب تمام آن احکام را برداشته وآب را خواه کم یا زیاد پاک وپاک کننده مقرر فرموده مگر انکه رنگ یا بو یا مزه آن تغییر نماید ویا نفس لطیف از استعمال ان کراهت داشته باشد

۲- از -۶

بیت حر حمام - گرمابه

حدباب مقام بابیت که حب آثار تا چهار سال بیش از انرا اظهار نفرموده و برای اینکه درهمین مقام هم مراتب بعد را دارا بوده بباب هشم از واحد پنجم ودیگر آثار مراجعه شود

باب چهارم از واحد ششم

ظهور حرف هاء — اشاره به پنج قطعه زیر است

حدود هاء — حدود پنج قطعه

ارض فاء — فارس

« عین — عراق

« الف — آذربایجان

« خاء — خراسان

« میم — مازندران

۵ - از - ۶

نازل بفناء بیان — فناء ساحت جلوخانه است کنایه از ورود در آستانه بیان

مظهر تکبیر — اشاره بمقام شیعه و جناب باب الباب

۷ - از - ۶

انقطاع — صیغه گرفتن که ازدواج برای مدت معین بوده نهی شده

اقتران — ازدواج

مرایای ثمانیه عشر — هیجده نفر حروف حی

جوهر کل وجود — اشاره باول کسی که مؤمن شده است

باب دهم از واحد ششم

دائره معروفه — لوح جنه است که در نوزده خانه هر دایره آن بشرحی که دستور است نوشته شود که دستور نوشتن هفت دائره را خود حضرت مفصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء دائره چون در لوح هفت دایره این شکل ☆ [illegible] ☆ در دائره سوم و اشکالی که اولی آن اینست [illegible] و بقیه با تغییراتی در دائره چهارم نوشته شده و هر دو شکل در پنج دائره وارد از امیر المؤمنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله — نوزده حرف بسم الله

اسماء ستة — فرد حی قیوم حکم عدل قدوس است که حروف آن در رابع نوشته میشود ۱۳ - از - ۶

صعق یوم قیامت — صعق - رعد شدید غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از مبهوتی و غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میآید

۱۵ - از - ۶

اسم باطن باطن — شاید اشاره بشیخ احمد احسائی یا بمقام بابیت خود حضرت باشد ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه — عیال

۱۹ - از - ۶

مجیبین — اجابت کنندگان - مؤمنین

صامتین — سکوت کنندگان - غیر مؤمنین

۱ - از - ۷

قیوم اسماء — تفسیر سوره یوسف

قیوم و یوسف - هر دو از حیث عدد یکصد و پنجاه شش میباشد

۶ - از - ۷

منفطر گشتن — از هم پاشیده شدن

۱۰ - از - ۷

عدد مستغاث — دو هزار و یک عدد اللهم - یکصد و شش میشود وقتیکه نوزده مرتبه عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود که بعدد احد ۱۳ مستغاث کمتر از آن است و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار و سی و دو میشود بعدد حی که هیجده میباشد زیادتر خواهد شد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو — اغفر یکهزار و دویست و هشتاد و یک و با کم کردن عدد هو که یازده است یکهزار و دویست و هفتاد باقی میماند که سالهای فاصله از بعثت محمد ص تا ظهور نقطه بیان است

۱۴ - از - ۷

حروف سین و باء و میم — حروف بسم که اشاره بتجلی هر حرف بعد از حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء — شیراز

حصن معروف - بیت مبارک

سنن سنت — پیروی از رفتار مظاهر امر و سنن جمع سنت است

تجالس — باهم نشستن

۱ - از - ۸

نجوم انجیلیه — دانشمندان حقه از اهل انجیل

صعود بجای وفات وکنایه از
اینست که پس از مرگ بمقام بالا ارتفاع حاصل
مینماید که بهمین جهت هم بجای مرحوم مرفوع
استعمال میشود

۲ - از - ۸

ارث نبرد از میّت بسرّ حقیقت الا هفت
نفس برای تعیین سهام ورثه رجوع شود
بباب سوم از واحد دهم

عدد قاف صد مرتبه

مرحوم شیخ شیخ احمد احسائی مؤسس
شیخیه

ذکر کاف کفر

۳ - از - ۸

حروف وجه قرآن اشاره بچهارده
نفس مقدّس چون عدد وجه چهارده میباشد

حروف وجهه بیان اشاره بنوزده
نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد
وجهه نوزده میباشد

۶ - از - ۸

فصل حرف حاء هشت روز

۷ - از - ۸

در بیان کلّ ارواح علیین او راجع میگردد
بباب اوّل که من یظهره الله باشد
در بیان از جهة توحید یکه منظور داشته
جمیع اسماء علیین که برای خود ذکر نموده
بمن یظهر راجع نموده وحتی برای مرات خود
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اوّل
را هم تصریح فرموده اداست

۱۱ - از - ۸

قبر اوّل و آخر مدفن اسم الله الاوّل
ملا حسین باب الباب - قدور - نازع
از جهت تطابق عددی با حسین که در طبرسی
واقع شده و مدفن اسم الله الآخر جناب ملا محمد علی
قدوس که در بارفروش بابل فعلی
واقع شده است

۱۲ - از - ۸

محلّ ضرب تبریز خانه شیخ الاسلام
که حضرت را چوب زد

باب چهاردهم از واحد هشتم

حرف ذال عدد ا هفتصد میشود
و اشاره برتبه پنجم توحید مذکور در باب
یازدهم از واحد هشتم که لا اله الا الذی ذکر شده
هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید
گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت
ثمره جواب داده اند در شان ظهور است
در این ایام تطبیق بظاهر نمیشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بباء نبود
سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب
باب الباب است و باء حرف اوّل
بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیئی ببهاء صد مثقال طلا رسید
نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال
لاجل نار - که صدی بیست میشود که یک پنجم است
ظاهرا در این باب نصاب خمس و مصارف
انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد هشتم

عدد ذهب و فضه بعد کلّ حروف رسد
با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود

حروف

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰

غ ۱۰۰۰ عشر غیبیه ۱۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹	۴۵
جمع اعداد از ۱۰ تا ۹۰	۴۵۰
جمع اعداد از ۱۰۰ تا ۹۰۰	۴۵۰۰
غ	۱۰۰۰
عشر غیبیه	۱۰
جمع کل	۶۰۰۵

ارض فارس را دار العلم میگویند
سابقا برای شهرها وصفی ذکر نموده و روی
سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد
چنانکه فارس را دار العلم و تهران را دار الخلافه
و کرمان را دار الامان میگفتند

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

باب هیجدهم از واحد هشتم

ذر رابع مرتبه چهارم - مقام شیعه - بابیت

عدد اسم هو یازده سالگی

الی الزوال وقتی که خورشید از بالای سر بگذرد - ظهر

سنه بلی چهل و دو سالگی که بعدد حروف بلی

۱۹ از ۸

عدد چهار غین چهار هزار

۱ از ۹

عز کل ارض لله و فرد کل مدائن لله

جاهای عالی از هر زمینی و عمارات بی مثل شهرها برای خدا است

طین ما قبض من النقطه اشاره بمدفن عیال انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - صاحبان قدرت از ملوک و سلاطین

باب ششم از واحد نهم

عدد اسم قدیر سیصد و چهارده

۷ از ۹

ورق الزقوم تنباکو و توتون

۱۰ از ۹

بایمان بحروف ثلاث اشاره بسه نفر مؤمن اول که مقابل بسم میشوند

رباع اشاره بچهار نفر که از حیث مرتبه مقابل الله میشوند

سداس اشاره بدو شش نفر که در مقابل دو اسم آخر بسم الله واقع میشوند که مجموعاً واحد اولیه را تشکیل میدهد

جاء الحق وزهق الباطل
فاعتبروا یا اولی الابصار
کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲